

[www.salamnu.com](http://www.salamnu.com)

# سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزو و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملا رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

[www.salamnu.com](http://www.salamnu.com)

# ترجمه تفسیر المیزان

## سوره حج و مومنون

ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی

( تفسیر ترتیبی ۲ )

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 476

سوره حج - آیات 1

سوره حج در مدینه نازل شده و 78 آیه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلًا السَّاعَةٌ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرَوُهُمَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعٍ عَمَّا أَرْصَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ  
(ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسُ سَكَرَى وَمَا هُمْ بِسَكَرَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) 2

ترجمه آيات

به نام خدای رحمان رحیم . ای مردم از پروردگار تان بترسید که زلزله رستاخیز چیزی است هول انگیز (1) اروزی که آن را ببینید

زنان شیرده از شدت هول آن ، شیرخوار خویش را از باد ببرند و زنان باردار بار خوبیش بیندازند و مردمان به نظرت مست آیند ولی

(مست نیستند بلکه سختی عذاب خدا ایشان را بی خود کرده است ) 2

بیان آیاتاشاره به مفاد کلی سوره حج

این سوره مشرکین را مخاطب قرار داده ، اصول دین و انذار و تخویف را به ایشان خاطر نشان می سازد، همچنانکه در سوره های

نازل شده قبل از هجرت مشرکین مورد خطابند. این سوره سیاقی دارد که از آن بر می آید مشرکین هنوز شوکت و نیرویی داشته

اند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 477

و نیز مؤمنین را به امثال نماز، حج ، عمل خیر، اذن در قتال و جهاد مخاطب قرار داده ، و آیات آن دارای سیاقی است که می

فهماند مؤمنین جمعیتی بوده اند که اجتماعشان تازه تشکیل شده ، و روی پای خود ایستاده ، و مختصراً عده و عده و شوکت به

دست آورده اند.

با این بیان به طور قطع باید گفت که این سوره در مدینه نازل شده ، چیزی که هست نزول آن در اوایل هجرت و قبل از جنگ بدر بوده است . و غرض سوره بیان اصول دین است ، البته با بیانی تفصیلی که مشرک و موحد هر دو از آن بهره مند شوند، و نیز فروع آن ، ولی بیانش در فروع به طور اجمال است ، و تنها مؤمنین موحد از آن استفاده می کنند، چون تفاصیل احکام فرعی در روزگاری که این سوره نازل می شده هنوز تشریع نشده بود، و به همین جهت در این سوره کلیات فروع دین از قبیل نماز و حج را بیان کرده است.

و از آنجایی که دعوت مشرکین به اصول دین توحید از طریق انذار صورت می گرفته ، و نیز واداری مؤمنین به اجمال فروع دین به لسان امر به تقوی بوده ، و قهرا سخن از روز قیامت به میان آمده ، لذا گفتار را در آن فراز بسط داده ، و در آغاز سوره ، زلزله روز قیامت - که از علامتهای آن است و به وسیله آن زمین ویران شده ، و کوهها فرو می ریزد - را خاطر نشان ساخته است.

بیان آیات تهدید به قیامت که زلزله اش ((شی عظیم )) است و در آن روز((نذهل کل مرضع. عما ارضعت )) و...  
یاًيَّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبِّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَ السَّاعَ شَيْءٌ عَظِيمٌ كَلْمَه ((زلزله )) و ((زلزال )) به معنای شدت حرکت است به حالتی که هول انگیز باشد. و گویا از طریق اشتغال کبیر از ماده ((زل )) که به معنای ((زلق )) است گرفته شده ، و به منظور مبالغه و اشاره به تکرار آن تکرار شده است ، و این در واژه های مشابه ((زل )) شایع و زیاد است ، مثل ((ذب )) و ((ذذب ))، ((دم )) و ((دمدم ))، ((كب )) و ((كبكب ))، ((دک )) و ((دکدک ))، ((رف )) و ((رفرف )) و ...

خطاب در آیه شریفه که فرمود ((يا ايها الناس )) شامل جمیع مردم ، از کافر و مؤمن ، مرد و زن ، حاضر و غایب ، و موجودین در عصر نزول آیه ، و آنهایی که بعدا به وجود می آیند می شود. و حاضرین در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسیله پیوستگی با همه است ، چون همه در نوع انسانیت مشترکند.

در این خطاب مردم را امر کرده که از پروردگارشان بپرهیزند، کافر بپرهیزد، ایمان آورد، مؤمن بپرهیزد از کیفر مخالفت اوامر و نواهی او در فروع اندیشه کند. و آنگاه امر مزبور را تعلیل کرده به اینکه چون زلزله قیامت امر عظیمی است . و ناگفته پیدا است که

دعوت در این آیه دعوت از راه انذار و تهدید است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 478

و اگر زلزله را اضافه به ساعت کرد، و فرموده : ((زلزله الساعه )) بدین جهت است که زلزله از علامتهای قیامت است . بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از زلزله ساعت ، شدت قیامت و هول آن است . و این گفتار از جهت عبارت و لفظ آیه خیلی بعید است.

**بُؤْمَ تَرَوْنَهَا تَدْهُلُ كُلُّ مُرْضِعٍ عَمَّا أَرْصَعَتْكُلْمَهُ ((ذهول ))** به معنای این است که با دهشت از چیزی بگذری و بروی . و کلمه ((حمل

- )) به فتح حاء - به معنای سنگینی و ثقلی است که آدمی در باطن حمل کند، مانند فرزند در شکم . و ((حمل )) - به کسر حاء-

به معنای سنگینی و ثقلی است که در ظاهر بدن حمل شود، مانند بار شتر - این سخن از راغب است.

و در مجمع البيان گفته : ((حمل )) - به فتح حاء - به معنای آن چیزی است که در شکم یا بر سر درخت باشد، و ((حمل )) - به کسر حاء - به معنای آن چیزی است که بر پشت و یا بر سر آدمی باشد.

در کشاف گفته : اگر کسی بپرسد چرا در آیه شریفه فرموده ((مرضعه )) و نفرموده ((مريض )) در پاسخ می گوییم : برای اینکه ((مريض )) با ((مريض )) در معنا فرق دارد. ((مرضعه )) آن زنی است که در حال شیر دادن باشد و پستان را به دهان کودک

گذاشته باشد. و کودکش در حال مکیدن باشد. و اما ((مريض )) آن زنی است که شاءنیت این کار را داشته باشد، هر چند که الان مشغول شیر دادن نباشد. در آیه شریفه کلمه ((مرضعه )) را به کار برده تا دلالت کند بر اینکه دهشت و هول قیامت ، آن چنان سخت است که وقتی ناگهانی می رسد، مادری که پستان در دهان بچه اش گذاشته آن را از دهان او بیرون می کشد.

آنگاه گفته : اگر بگویی چرا اول فرمود: ((ترون )) و سپس فرمود: ((تری ))، اول جمع آورده، و بار دوم مفرد؟ در پاسخ می گوییم: برای اینکه رویت در اول مربوط شده به زلزله ، که قبل از آن را به رخ همه مردم می کشید، لذا به همه فرمود: ((ترون )): می بینید و

اما در آخر آیه معلق شده به یک چیز، و آن هم حالت مستی مردم است، پس باید یک یک مردم را بیننده حال سایرین فرض کرد، لذا آن را مفرد آورده.

در جمله ((و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری )) می فرماید مست نیستند، در حالی ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 479

که خودش قبلا فرموده بود که ((ایشان را مست می بینی )) و این بدان منظور است که دلالت کند بر اینکه مستی ایشان و اینکه عقلهایشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده اند، از شراب نیست ، بلکه از شدت عذاب خدا است که ایشان را به آن  
حال افکنده همچنانکه خدای عز و جل فرموده : ((ان اخذه اليم شديد))

و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه ((و نفح فی الصور فصعق من فی السموات و من فی  
الارض الا من شاء اللہ ثم نفح فيه اخرى فاذا هم قیام ینظرون )) خبر داده ، واقع می شود، چون آیه مورد بحث مردم را در حال  
عادی فرض کرده که ناگهانی و بی مقدمه زلزله ساعت رخ می دهد، و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته ، به آن صورت  
که آیه شریفه شرح داده ، در می آیند. و این قبل از نفخه اولی است ، که مردم با آن می میرند، نه نفخه دوم ، چون قبلا از نفخه  
دوم ، مردم زنده ای در روی زمین وجود ندارد.

بعضی از مفسرین گفته اند: این آیه شدت عذاب را تمثیل کرده ، نه اینکه واقعا همانطور که فرموده تحقیق یابد، و معنایش این است  
که : اگر در این میان بیننده ای باشد که صحنه را ببیند، به چنین حالی در خواهد آمد.

و لیکن این حرف صحیح نیست ، برای اینکه با سیاق آیه که سیاق انذار به عذاب ناگهانی و بی سابقه است نمی سازد، و شنونده از  
انذار به عذابی که از آن آگاهی ندارد، و تنها به او بگویند: اگر کسی آنجا باشد چنین و چنان می شود، آن طور که باید نمی  
ترسد.

بحث روایتی

بحث روایتی (روایت در ذیل آیه : ((یا ایها الناس اتفوا ربکم ان زلزل. الساع. شی عظیم )) و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله ) بعد

از نزول این آیه (

در الدر المنشور است که سعید بن منصور، احمد، عبد بن حميد، و ترمذی (وی حدیث را صحیح دانسته ) و نسائی ، ابن جریر، ابن

منذر، ابن ابی حاتم ، و حاکم (وی نیز حدیث را صحیح دانسته ) و ابن مردویه ، از طرقی از حسن و غیر او، از عمران بن حصین ،

روایت کرده اند که گفت : وقتی آیه ((یا ایها الناس اتفوا ربکم ان زلزله الساعه شی عظیم ... و لکن عذاب الله شدید)) ترجمه

تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 480

نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) در سفر بود، پس رو به اصحاب خود کرده فرمود: هیچ می دانید این چه روزی

است؟ عرضه داشتند: خدا و رسولش داناتر است . فرمود: این روزی است که خدا به آدم می فرماید: برخیز برخاستن آتش . می

گوید: پروردگارا برخاستن آتش یعنی چه ؟ می فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر به سوی آتش ، و یک نفر به سوی

بهشت.

مسلمانان شروع کردند به گریه ، حضرت فرمود: به هم نزدیک شوید و به سوی رشد بروید چون هیچ نبوتی نبود مگر آنکه قبل از

آن جاهلیتی بوده ، آتش هر چه از جاهلیت گرفت که گرفته ، و اگر کامل نشد از منافقین می گیرد، و مثل شما نیست مگر مثل

رنگ مخالفی که در بازوی حیوان و یا مثل خالی است که در پهلوی شتر باشد. آنگاه فرمود: من امیدوارم که شما یک چهارم اهل

بهشت باشید. پس یاران تکبیر گفتند. آن گاه فرمود: من امیدوارم که شما سوم اهل بهشت باشید. باز تکبیر گفتند. آنگاه

فرمود: من خیلی امیدوارم که شما نصف اهل بهشت باشید. باز تکبیر گفتند، راوی می گوید نفهمیدم دو ثلث را هم فرمود یا نه.

مؤلف : این روایت به طرق بسیاری دیگر از عمران ، ابن عباس ، ابی سعید خدری ، ابی موسی و انس ، نقل شده که البته در متن

آنها اختلافی هست ، از همه آن متون معتدل تر همین روایتی است که ما ایراد کردیم.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((و تری الناس سکاری ( فرمودند: یعنی از شدت اندوه و فرع عقلشان زایل گشته ، دچار حیرت می

شوند. الحج

3 سوره حج - آیات 16

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَجْدِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَبَعُ كُلَّ شَيْطَنٍ مَرِيدٍ (3) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّهُ فَأَنَّهُ يُضْلَلُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (4) يَا أَيُّهَا

النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلْقٍ ثُمَّ مِنْ مُضْخَنٍ مَخَلِقٌ وَ غَيْرُ مَخَلِقٌ لِلنَّبِينَ لَكُمْ وَ نُقْرُ

فِي الْأَرْضِ أَمْ مَا نَسَاءُ إِلَى أَجْلٍ مُسْ . مَى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طَفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكِنْلَا

حُقُّ .. يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلَنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَ مِنْ كُلِّ رَوْجٍ بَهِيجٍ (5) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْ

وَ أَنَّهُ يَحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (6) وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (7) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَجْدِلُ

فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدَى وَ لَا كِتَابٍ ُنَبِّئِ (8) ثَانِي عِظَفِهِ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خَرْجٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَ عَذَابَ

حَرِيقٍ (9) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ أَنِيسَ بِظَلَمِ الْعَبْدِ (10) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَ بِهِ وَ إِنْ .. الـ

أَصَابَتْهُ فِتْنَـ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِيرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (11) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ

الضَّلَلُ الْبَعِيدُ (12) يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبَ مِنْ نَفْعِهِ لِيُشْرِكُ الْمَوْلَى وَ لِيُشْرِكُ الْعَشِيرُ (13) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ظَاهَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّلِحَاتِ جَنَّتِ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعُلُ مَا يُرِيدُ (14) مَنْ كَانَ يَظْنُ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلَيُمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيُقْطَعَ

فَلَيُنَظَّرْ هَلْ يُدْهِنَ كَيْدُهُ مَا يَعْيِظُ (15) وَ كَذِلِكَ أَنْزَلَنَا عَائِتَ بَيْنَتِ وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (16) ) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه

482

ترجمه آیات

بعضی مردم درباره خدا بدون علم مجادله می کنند و پیرو شیطانهای شرورند (3) بر شیطان مقرر شد که هر کس با او دوستی کند به

ضلالتش افکند و به سوی آتش سوزانش راهبر شود (4) ای مردم اگر درباره زندگی پس از مرگ در شکید ما شما را از خاک

آفریدیم آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته سپس از پاره ای گوشت که یا تصویر به خود گرفته و یا نگرفته . تا برای شما توضیح

دهیم و هر چه خواهیم در رحمها قرار دهیم تا مدتی معین ، پس آنگاه شما را کودکی بیرون آریم تا به قوت و نیروی خویش

بررسید. آنگاه بعضی از شما هستند که در همین حد از عمر وفات یابند و بعضی از شما به پست ترین دوران عمر برسند، و آن دوران

پیری است که پس از سالها دانستن ، چیزی نداند، (نمونه دیگری از قیامت اینکه ) تو زمین را می بینی که در زمستان افسرده است

چون باران بهاری بر آن نازل کنیم به جنب و جوش در می آید و از همه گیاهان بهجت آور نر و ماده برویاند (5) زیرا خدا حق

است و حق تنها اوست ، و او مردگان را زنده می کند و او به همه چیز تواناست (6) رستاخیز آمدنی است و شک در آن نیست و

خدافتحکان قبور را زنده می کند (7) از جمله مردم کسانی هستند که درباره خدا بدون علم و هدایت و کتابی روشن مجادله می

کنند (8) و بزرگی می فروشنند تا مردم را از راه خدا گمراه کنند. در این دنیا ذلت و خفتی و در قیامت عذاب سوزانی دارند که به

ایشان می چشانیم (9) و می گوییم این عذاب به خاطر اعمالی است که از پیش کرده اید که خدا با بندگان ستم پیشه نیست (10) و

از جمله مردم کسانی هستند که خدا را به بعضی از شرایط و در بعضی فرضها می پرستند اگر خیری به او برسد آرامش می یابد و

اگر شر و فقر به او رسد روی بگرداند، چنین کسانی در دنیا و آخرت زیان می کنند که زیان آشکار همین است (11) غیر خدا

(چیزی را می پرستند و می خواند که نه زیانش رساند و نه سودش دهد و ضلالت بی انتهای همین است (12)

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 483

کسی را می خواند که خسرش از نفعش زودتر می رسد، و این چه بد معبد و همدمنی است که او را پرستند (13) خدا کسانی را

که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت هایی در آورد که جویها در آن روان است که خدا هر چه بخواهد می کند

(14) هر که گمان دارد که خدا پیغمبر را در دنیا و آخرت نصرت نمی دهد ریسمانی به آسمان کشد آنگاه آن را قطع کند و ببیند(

آیا نیرنگش آنچیزی را که باعث خشم او شده از بین می برد ( 15 ) این چنین ، قرآن را آیه های روشن نازل کردیم و خدا هر که را

که خواهد هدایت کند ( 16 ) بیان آیاتوصف الحال سه صنف از مردم : اصرار کنندگان برباطل ، متزلزلان در راه حق و مؤمنان

این آیات اصنافی از مردم را معرفی می کند و می فرماید: بعضی مصر بر باطل ، و مجادله کنند، در برابر حقند، و بعضی درباره حق

متزلزلند، و بعضی دیگر مؤمنند. و درباره هر صنفی وصف الحالی ذکر می کند: دسته اول و دوم را گمراه دانسته و گمراهیشان را

بیان می کند و از بدی سرانجامشان خبر می دهد، و صنف سوم را راه یافته در دنیا، و متنعم در آخرت می دارد.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَجْدِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَبَعُ كُلَّ شَيْطَنٍ مَرِيدٍ كلمه ((مرید)) به معنای پلید است . و بعضی گفته اند: به معنای کسی

است که یکسره و به کلی فاسد و از خیر عاری باشد. و ((مجادله در خدا بدون علم )) به معنای این است که در مسائلی که

برگشتش به صفات و افعال خدا باشد سخنانی بر اساس جهل و بدون علم بزنند و درباره آن اصرار هم بورزنند.

(( و يتبع كل شيطان مريد )) - این جمله بیان مسلک مشرکین در اعتقاد و عمل است ، همچنانکه جمله قبلی بیان مسلک ایشان در

حرف زدن بود، گویی که فرموده : بعضی از مردم درباره خدا بدون علم حرف می زند و بر جهل خود اصرار هم می ورزند و به

هر باطلی معتقد شده ، به آن عمل هم می کنند، و چون شیطان محرك و هادی آدمیان به سوی باطل است پس در حقیقت این

گونه اشخاص به اغوا شیطان متمایل به وی شده اند، و در هر اعتقاد و عمل او را پیروی می کنند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14

صفحه 484

در آیه شریفه پیروی شیطان به جای اعتقاد و عمل به کار رفته ، تا دلالت کند بر چگونگی و حقیقت مطلب و در نتیجه زمینه فراهم

شود برای آیه بعدی که می فرماید: ((شیطان از طریق بهشت گمراهش می کند، و به سوی عذاب آتش رهنمون می شود ))

و اگر فرمود: (( و يتبع كل شيطان )) و نفرمود (( و يتبع الشيطان المريد )) که همان ابلیس باشد، برای این است که دلالت کند بر

اینکه شیطان انواع و اقسام و فنونی از ضلالت را دارد، چون ابواب باطل مختلف است، و بر هر بابی شیطانی، از قبیل ابليس، و ذریه اش و شیطانهایی از آدمیان هستند که به سوی ضلالت دعوت می‌کنند، و اولیای گمراهشان از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند، هر چند که تمامی تسویلات، و وسوسه‌های آنان متنهی به استاد همه شان ابليس ملعون می‌شود.

و جمله ((و يتبع كل شيطان )) در عین حال کنایه از این نیز هست که گمراهان در پیروی باطل به جایی نمی‌رسند که توقف کنند، برای اینکه استعداد پذیرش حق در آنها کشته شده، و قلبشان مطبوع بر باطل گشته . و خلاصه جمله مذکور به کنایه معنایلا را می‌رساند که آیه ((و ان يروا سبیل الرشد لا يتخذوه سبیلا و ان يروا سبیل الغی يتتخذوه سبیلا)) در مقام بیان آن است.

مراد از اینکه درباره رهبری پیروی از شیطان فرمود:((كتب عليه انه من تولاہ فانهیضله)) ...

کُتبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّهُ فَأَنَّهُ يُضْلَلُ لُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ كلمه ((تولی)) (به معنای این است که کسی را برای پیروی ولی خود بگیری . و کلمه ((فانه یضله)) مبتدایی است که خبرش حذف شده و معنایش این است که : پیروی می‌کند هر شیطان پلیدی را که از جمله صفاتش یکی این است که بر او نوشته شده که هر کس او را ولی خود بگیرد و پیرویش کند، اضلال و هدایتش او را به سوی عذاب سعیر، ثابت و لازم است.

و مراد از اینکه فرمود ((بر او نوشته شده که ...)) این است که قضای الهی در حق وی چنین رانده شده که اولاً پیروان خود را گمراه کند، و ثانیاً ایشان را داخل آتش سازد و این دو قضا که در حق وی رانده شده همان است که آیه ((ان عبادی ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين و ان جهنم لموعدهم اجمعين )) آن را بیان می‌کند، که توضیح آن در جلد دوازدهم این کتاب گذشت . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 485

و از آنچه گذشت ضعف کلام بعضی از مفسرین روشن می‌شود که گفته اند: معنای آیه این است که هر که شیطان را ولی خود بگیرد خدا او را گمراه می‌کند، زیرا از کلام خدای عزوجل هیچ شاهدی بر این معنا نیست ، و در کلام خدا دلیلی که دلالت کند

بر اینکه چنین قضایی علیه پیدوان شیطان رانده شده باشد نیست ، آنچه در کلام خدای تعالی آمده این است که قضای رانده شده

که هر کس شیطان را ولی خود بگیرد و پیرویش کند خدا شیطان را بر او مسلط کند، تا گمراهش سازد، نه اینکه خداوند خودش

مستقیما او را گمراه کند.

علاوه بر اینکه لازمه این معنا این است که مرجع ضمیرها مختلف باشد، ضمیر فانه بدون جهت به خدای تعالی برگردد، در حالی که

اسمی از خدای تعالی قبلا ذکرنشده.

از این ضعیف تر قول کسی است که گفته : معنای آیه این است که : بر این شخص که درباره خدا بدون علم جدال می کند نوشه

شده که هر که او را دوست بدارد او گمراهش کند. خلاصه ضمیرها را به موصول در ((من یجادل ((برگردانده ، که ضعف این

کلام برای خواننده روشن است.

از آیه شریفه بر می آید که قضایی که علیه ابليس رانده شده تنها برای او نیست ، بلکه بر او و قبیله و ذریه و اعوان اوست . و دیگر

اینکه گمراه کردن آنان و هدایتشان به سوی عذاب سعیر همه فعل ابليس است . این نکته نیز مخفی نیست که جمع میان کلمه

(( يصله )) و کلمه (( بهدیه )) در آیه شریفه خالی از لطف نیست.

رفع ریب و تردید در بعث و نشور، با بیان چگونگی خلقت انسان و نبات

يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ... شیئامراد از ((بعث (( زنده کردن مردگان و بازگشت به سوی خدای

سبحان است ، و این روشن است . و کلمه ((علقه )) به معنای قطعه ای خون خشکیده است . و کلمه ((مضغه )) به معنای قطعه ای

گوشت جویده شده است ، و ((مخلقه )) به طوری که گفته اند به معنای Tam الخلقه است ، و ((غیر مخلقه )) یعنی آنکه هنوز

خلقتش تمام نشده ، و این کلام با تصویر جنین که ملازم با نفح روح در آن است منطبق می شود. و بنابراین معنا، کلام کسی که

گفته ((تخليق )) به معنای ((تصویر)) است ، با آیه منطبق می گردد.

مقصود از جمله ((لبنین لكم)) بر حسب ظاهر سیاق ، این است که تا برایتان بیان کنیم که بعث ممکن است ، و شک و شبیه را از

دلهايتان زايل نمایيم ، چون مشاهده انتقال خاکي ترجمه تفسير الميزان جلد 14 صفحه 486

مرده به صورت نطفه ، و سپس به صورت علقه ، و آنگاه مضغه ، و در آخر انسان زنده ، برای هیچکس شکی نمی گذارد در اينکه

زنده شدن مرده نيز ممکن است ، و به همین جهت جمله مورد بحث را در اينجاي آيه قرار داد، نه در آخر آن.

((و نقر فى الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ((يعنى ما در ارحام آنچه از جنين ها بخواهيم مستقر مى سازيم ، و آن را سقط نمى

كنيم تا مدت حمل شود، آنگاه شما را بیرون مى آوريم ، در حالى که طفل باشيد.

در مجمع البيان گفته : يعني ما شما را از شکم مادراتتان بیرون مى آوريم در حالى که طفل

صغر است . و اگر کلمه مذکور را مفرد آورده با اينکه مقصود جمع است ، بدینجهت است که اين کلمه مصدر است ، و در مصدر

مفرد به جای جمع استعمال مى شود، مثل اينکه هم مى گويند ((رجل عدل )) و هم مى گويند ((رجال عدل ))

بعضی از مفسرین در پاسخ این سؤال گفته اند: خواسته بفرماید ما یک یک شما را طفل بیرون مى آوريم . و مقصود از ((بلغ

اشد)) حالت نیرومند شدن اعضا و قوای بدنی است.

در جمله ((و منكم من يتوفى و منكم من يرد الى ارذل العمر)) مقابله ميان دو جمله به کار رفته ، و اين مقابله دلالت مى کند بر

اینکه جمله اول مقید به قيدی است که آن را از دومی متمایز می کند، و آن قيد در تقدير است ، و تقدير کلام چنین است : ((و

منکم من يتوفى من قبل ان يرد الى ارذل العمر و منکم من يرد الى ارذل العمر)) و مراد از ((ارذل العمر)) ناچيزتر و پست ترين

دوران زندگی است که قهرها با دوران پیروی منطبق مى شود، زیرا اگر با سایر دوره ها مقایسه شود حقیرترین دوران حیات است.

((لكى لا يعلم من بعد علم شيئا)) - يعني تا به حدی برسند که بعد از یک دوره دانایی دیگر چیزی ندانند، البته چیز قابل اعتنایی که

اساس زندگی بر آن است . لام ((لكيلا)) لام غایت است ، يعني امر بشر متنه مى شود به ضعف قوا و مشاعر، به طوری که از علم

که نفیس ترین محصلو زندگی است ، چیز قابل اعتمایی برایش نماند.

نسبت زمین به گیاه مانند نسبت رحم به جنین است

((و تری الارض هامده فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربیت و انبت من کل زوج بهیج))

راغب می گوید: وقتی گفته می شود ((همدت النار)) معنایش این است که آتش خاموش شد، ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه

487

و از همین باب است ((الرض ها مده )) یعنی بدون گیاه و نیز ((نبات هامد)) یعنی گیاه خشک . در کلام خدای تعالی هم آمده که

می فرماید: ((و تری الارض هامده )) و قریب به همین معنا است کلام کسی که آن را به ((ارض هالکه - زمین هلاک کننده))

معنا کرده است.

راغب می گوید: ((هز)) به معنای تحریک به حرکت شدید است . وقتی گفته می شود: ((هززت الرمح )) معنایش این است که من

نیزه را به شدت تکان دادم ، و نیز ((اهتز النبات )) به معنای این است که گیاه از شدت سرسبزی تکان بخورد.

باز راغب درباره کلمه ((ربت )) گفته : ((ربا)) به معنای زیاد شد و بلند شد می باشد، همچنانکه در قرآن فرموده : ((فاذا انزلنا علیها

الماء اهتزت و ربیت )) یعنی وقتی آب را بر آن نازل می کنیم ، تکان می خورد و بلند می شود این بود کلام راغب البته با تلخیص.

((و انبت من کل زوج بهیج )) - یعنی زمین بعد از آنکه ما بر آن آب نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت-

یعنی خوش رنگ ، و دارای برگ و گل خندان - برویانید. ممکن هم هست منظور از ((زوج )) معنای مقابل فرد باشد، برای اینکه

در جاهای دیگر کلام خدای تعالی این معنا ثابت شده ، که گیاهان نیز ازدواج دارند، همچنانکه برای آنها حیات و زندگی اثبات

شده و علوم تجربی امروز نیز با آن موافق است.

و حاصل معنا این است که : زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آنها، اثری دارد نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند که آن را از

خاک گرفته به صورت نطفه ، و سپس علقه ، آنگاه مضغه ، آنگاه انسانی زنده در می آورد.

حقُّ وَ أَنَّهُ يَحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ كلمه ((ذلک )) اشاره به مطالبي است که در آیه قبلی آمده بود، .. ذلک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ ال

و آن خلقت انسان و گیاه بود. و تدبیر امر آنها از نظر حدوث و بقاء، و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت که

کسی نمی تواند در آنها تردید کند.

آنچه از سیاق بر می آید این است که مراد از ((حق ))، خود حق است ، یعنی وصفی نیست که قائم مقام موصوف حذف شده و

خبر ((ان )) بوده باشد، بلکه می خواهد بفرماید: ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 488

خدای تعالی خود حق است ، حقی که هر موجودی را تحقق می دهد و در همه چیز نظام ، حق جاری می کند. پس همین که

خدای تعالی حق است و هر چیزی تحقیقش به او است ، سبب شده که این موجودات و نظامهای حقه جاری در آن به وجود آید، و

همه اینها کشف می کند از اینکه او حق است.

جمله ((و انه يحيي الموتى )) عطف است به ما قبلش که در آیه قبلی ذکر شده بود، و آن عبارت بود از انتقال خاک مرده از حالی

به حالی و رساندنش به مرحله انسانی زنده . و نیز انتقال زمین مرده به وسیله آب به صورت نباتی زنده ، و این کار همچنان ادامه

دارد، به خاطر اینکه او کارش زنده کردن مردگان است.

و جمله ((و انه علىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)) مانند جمله قبلی عطف است بر جملات سابق . و مراد این است که آنچه ما بیان کردیم همه به

خاطر این بوده که خدا بر هر چیز قادر است ، چون ایجاد انسان و نبات و تدبیر امر آنها در ایجاد و ابقاء، مرتبط به وجود و نظامی

است که در عالم جریان دارد، و همانطور که ایجاد وجود و نظام عالم ، جز با داشتن قدرت میسر نمی شود، همچنین داشتن قدرت

بر آن دو کار جز با داشتن قدرت بر هر چیز میسر نمی شود. پس ایجاد انسان و نبات و تدبیر امر آن دو، به خاطر عموم قدرت او

است ، و به تفسیر دیگر: خلقت و تدبیر انسان و نبات کشف می کند از عموم قدرت او.

وَأَنَّ السَّاعَةَ ءاتِيَّةً لَا رَيْبٌ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَنْ فِي الْفُورَانِ دو جمله عطف است بر ((ان )) در جمله ((ذلک بان الله))

تفصیلی در مورد استنتاج پنج نتیجه از بیان کیفیت خلقت انسان و نبات

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است که چرا از خلقت انسان و نبات تنها پنج نتیجه ای که در آیه شریفه آمده گرفته شده؟

و نتایج دیگری - از قبیل ربوبیت خدا و نداشتمن شریک ، و علیم و منعم و جواد بودن او، و... - که همه در باب توحید اهمیت دارند

را ذکر نکرده؟.

جواب این سؤال این است : به طوری که از سیاق - که در مقام اثبات بعث است - بر می آید، و نیز به طوری که از عرضه کردن

این آیات بر سایر آیات مشبته بعث استفاده می شود، می توان گفت این آیه می خواهد مسأله بعث را از طریق اثبات حقیقت خدا

اثبات کند، البته حقیقت علی الاطلاق ، زیرا از حق محض جز فعل حق خالی از باطل سر نمی زند، و اگر عالم دیگری نباشد که

آدمی در آن یا قرین با سعادتش ، و یا شقاوتش زندگی کند، و به همین خلقت و ایجاد و سپس نابودی اکتفا نموده ، یکسره

انسانهایی را خلق کند و بمیراند، کاری لعب و بیهوده انجام داده ، و بیهوده کاری باطل است . پس همین که می دانیم او حق است

و ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 489

جز حق عمل نمی کند، می فهمیم که نشاءه ای دیگر هست ، و این ملازمه بسیار روشن است ، برای اینکه این زندگی دنیایی با

مرگ تمام می شود، پس باید یک زندگی دیگری باشد که باقی باشد و دستخوش مرگ نگردد.

پس آیه شریفه ، یعنی جمله ((انا خلقناکم من تراب ... ذلک بان الله هو الحق )) در همان مجرای آیه ((و ما خلقنا السموات و

الارض و ما بينهما لاعبين ما خلقنا هما الا بالحق )) و آیه ((و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا ذلک ظن الذين كفروا)) و

امثال آن - یعنی آیاتی که متعرض اثبات معادند می باشد.

تنها فرقی که میان آیه مورد بحث و آن آیات هست ، این است که گفتیم : آیه مورد بحث مطلب را از راه حق مطلق بودن خدا

اثبات می کند، و آن آیات از راه حقیقت فعل خدا، هر چند که حقیقت خدا مستلزم حقیقت فعل او نیز هست.

آنگاه چون ممکن بود کسی توهمند کند که اصلا زنده کردن مردگان محال است، و در نتیجه برهان سودی نبخشد لذا آن توهمند را

دفع نموده، فرمود: ((و انه يحيى الموتى )) پس اینکه می بینیم خداوند خاک مرده را زنده نموده، انسانی جاندار می کند، و زمین

مرده را زنده می سازد، دیگر جای تردید در امکان بعث باقی نمی ماند.

این جمله هم جاری مجرای آیه شریفه ((قال من يحيى العظام و هى رميم ، قل يحييها الذى انشاها اول مره )) و سایر آیاتی است که

امکان بعث و احیای بار دوم را از راه وقوع مثل آن در بار اول اثبات می کند، می باشد.

و باز چون ممکن بود کسی توهمند کند که امکان احیای برای بار دوم مستلزم وقوع آن نیست، و بعيد است که قدرت خدا متعلق

چنین کار دشواری شود، لذا این توهمند را هم دفع نموده، فرمود: ((و انه على كل شيء قادر)) چون در این جمله قدرت خدا را

مطلق و غیر متناهی معرفی نموده، و قدرت غیر متناهی نسبتش به احیای اول و دوم یکسان است، و نیز نسبت به ترجمه تفسیر

المیزان جلد 14 صفحه 490

کاری که فی نفسه دشوار و یا آسان باشد به یک حد است، پس قدرت او آمیخته با عجز نیست، و دستخوش کندی و خستگی

نمی گردد.

این جمله هم جاری مجرای آیه شریفه ((اعيينا بالخلق الاول )) و آیه ((إن الذى احيانا لمحي الموتى انه على كل شيء قادر)) و

سایر آیاتی است که بعث را از راه عموم قدرت و نامتناهی بودن آن اثبات می کند می باشد.

پس این نکته ها که در جمله ((ذلک بان الله...)) است، سه نتیجه است که از آیه سابق بر آن استخراج شده، و غرض همه یکی

است، و آن یادآوری دلیلی است که بعث را اثبات می کند. و جمله اخیر که می فرمود: ((و ان الساعه آتیه لا ريب فيها و ان الله

يبعث من في القبور)) متنضم آن است.

آیه قبلی تنها مسأله بعث مردگان ، و ظرفی که در آن مبعوث می شوند را ذکر می کرد، ولی بیان نمی کرد که آن ظرف چه وقت است . آیه مورد بحث آن را معین نموده ، و فرموده : ظرف آن ، ساعت است . و اگر نفرمود: خدا ساعت را می آورد. و آمدن را به خود ساعت نسبت داد، شاید از این جهت بوده که ناگهانی بودن آن را در نظر گرفته ، که اعتبار هیچ علمی به آن تعلق نمی گیرد.

همانطور که فرموده ((لا تاتیه الا بفتحه))

پس اگر نسبتش را به فاعل (خدا) نداده ، مانند تعیین نکردن وقت آن ، در آیه ((قل انما علمها عند الله )) و آیه ((ان الساعه آتیه اکاد اخفیها)) همه مبالغه در اخفاء آن و تاءبید ناگهانی بودن آن است.

صفحه 4635 از 6775

و نام قیامت و آمدن ناگهانی اش در کلام خدای تعالی بسیار آمده ، و در هیچ جا فاعل و آورنده آن ذکر نشده ، بلکه همه جا از آن بمانند ((آتیه - خواهد آمد)), ((تاتیهم - قیامتshan خواهد آمد)) ((قائمه (، و (( تقوم (، و مانند اینها تعبیر شده. و اما مظروف را که عبارت است از احیای انسانهای مرده ، در جمله ((و ان الله يبعث من في القبور)) ذکر کرده.

حال اگر بگویی : نتیجه حجت مذکور بعث همه موجودات است ، نه تنها انسان ، برای ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 491 اینکه فعل بدون غایت لغو و باطل است ، و این لغو اختصاص به خلقت انسانها ندارد، بلکه خلقت غیر انسان را هم شامل است ، لیکن آیه شریفه این نتیجه را تنها نسبت به انسانها گرفته است.

در جواب می گوییم : اگر آیه شریفه نتیجه را تنها نسبت به انسانها گرفته ، منافات ندارد که نظیر آن نتیجه در غیر آدمی هم ثابت باشد، زیرا آیه شریفه در مقام و سیاقی است که بعث انسانها در آن مورد گفتگو و حاجت است . علاوه بر اینکه ممکن هم هست گفته شود: معاد نداشتن غیر آدمی مستلزم آن نیست که خلقت آنها لغو و باطل باشد برای اینکه خلقت آنها به خاطر آدمیان بوده پس غایت و نتیجه خلقت همه موجودات وجود آدمیان و نتیجه خلقت آدمیان بعث آنان است.

این بود آنچه که تدبر در آیات سه گانه مورد بحث و سیاق آنها و نیز عرضه آنها بر سایر آیات داله بر معاد با تفزن بسیاری که در

آنها است آن را دست می دهد. با این جواب که ما دادیم وجه اینکه چرا از میان همه نتایج تنها نتایج مذکور که بر حسب لفظ پنج

نتیجه است معلوم گردید و این نتایج که گفتیم بر حسب ظاهر لفظ پنج تاست در حقیقت سه نتیجه است که در آیه دومی از آیه

اول استخراج شده و یک نتیجه هم در آیه سومی از سه نتیجه نامبرده در آیه دومی استخراج شده است.

با این بیان یک نکته دیگر نیز روشن می شود و آن بیجا بودن شبیهه تکرار است که بعضی دچارش شده اند و آن شبیهه این است که

از جمله ((وَإِنْ يَحْيِي الْمَوْتَىٰ)) و جمله ((وَإِنَّ السَّاعَةَ أَتَيْهَا)) و جمله ((وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ)) و جملات دیگر توهم شده

است.

تفسیرین در تفسیر آیات سه گانه و بیان حجت آنها وجوه بسیار مختلفی آورده اند که هیچ فایده ای در نقل آنها نیست و در همه

آن وجوه مقدماتی اضافه کرده اند که به کلی از مفاد آیه اجنبی است ، و علاوه بر اینکه اجنبی است در نظم آیه و سلامت بیان و

استقامت حجت آن اخلاق نیز وارد می کند و به همین جهت از ذکر آن صرفنظر کردیم اگر کسی بخواهد به آنها وقوف یابد باید

به تفاسیر مطول مراجعه کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجْدِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٌ مُّبِينٌ ایه صنف دیگر از مردم روی گردان از حق را یادآور می شود.

در تفسیر کشف الكشاف به طوری که نقل کرده اند گفته : از نظر نظم و مقام روشن تر این به نظر می رسد که بگوییم این آیه

درباره پیشوایان و مقلدین - به فتحه لام - و آیه قبلی که می فرمود ((وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَدِلُ ... مُرِيدٌ)) درباره مقلدین - به کسر لام

- است . این بود خلاصه نظریه کشف الكشاف . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 492

و حق هم همان است به دلیل اینکه در ذیل آن آیه می فرماید: ((ليضل عن سبيل الله)) همچنانکه در ذیل آیه قبلی فرمود: ((و يتبع

كل شیطان مرید)) چون اصلال ، کار مقلد - به فتحه لام - و متابعت کار مقلد - به کسر لام است.

مقصود از ((علم)) و ((هدی)) در آیه : ((و من الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدی)) ...

تردیدی که در آیه میان ((علم)) و ((هدایت)) و ((کتاب)) آمده با اینکه هر یک از آنها شامل دو شق دیگر می شود خود دلیل بر

این است که مراد از علم هر علمی نیست تا شامل هدایت و کتاب هم بشود بلکه مراد علم مخصوصی است ، همچنانکه مراد از

هدایت ، هدایت مخصوصی است . و اما اینکه آن علم چه علمی و آن هدایت چه هدایتی است ؟ بعضی گفته اند: مراد از علم ، علم

ضروری و بدیهی است ، و مراد از هدایت ، استدلال و فکر صحیحی است که آدمی را به سوی معرفت راه بنماید، و مراد از ((کتاب

منیر))، و حی آسمانی است ، که حق را اظهار می کند.

صفحه 4636 از 6775

لیکن این حرف صحیح به نظر نمی رسد، زیرا هیچ دلیلی نیست بر اینکه علم را در آیه حمل بر علم بدیهی و ضروری کنیم . علاوه

بر اینکه مجادله کردن در مسأله توحید، و خداشناسی - چه اینکه مراد از آن اصرار در بحث باشد، و یا مجادله به معنای اصطلاحی

، یعنی قیاس تشکیل شده از مشهورات و مسلمات - خود یکی از طرق استدلال است ، و علم ضروری به هیچ وجه استدلال نمی

خواهد.

از این توجیه که بگذریم ، آنچه ممکن است درباره این تعبیر بگوییم این است که : مراد از علم ، علم حاصل از حجت عقلی باشد،

و مراد از هدایت ، علم حاصل از هدایت الهی باشد، که تنها نصیب کسانی می شود که در بندگی و عبادت خدا خلوص به خرج

داده ، دل به نور معرفت او روشن کرده باشند. و یا به عکس ، یعنی به عنایتی دیگر مراد از علم ، هدایت الهی ، و مراد از هدایت ،

علم از طریق حجت عقلی باشد، و مراد از کتاب منیر، و حی الهی ، و از طریق نبوت باشد. و این طرق سه گانه به سوی مطلق علم

است که یکی از راه عقل ، و دومی از راه چشم ، و سومی از راه گوش به دست می آید، و این همان است که در آیه شریفه ((و لا

تقف ما ليس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد كل اولئك كان عنده مسئولا((بدان اشاره می کند، و به هر حال خدا داناتر است

حریق‌کلمه : ((تَىٰ)) به معنای شکستن است و کلمه ((عَطْفٌ)) - به کسر عین - به معنای .. ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضْلِلُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ... عَذَابَ الْ

پهلو است . و شکستن پهلو کنایه از روگرداندن است ، گویی کسی که از چیزی روی می گرداند، یک پهلوی خود را خم می کند و می شکند.

جمله ((لِيُضْلِلُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)) متعلق به جمله ((يَجَادِلُ)) است ، و لام در آن برای تعلیل است ، و معنای آن این است که : درباره خدا از روی جهل جدال می کند و اظهار اعراض و استکبار می کند، تا به این وسیله به غرض خود که اضلال مردم است برسد، و اینها همان روسای مشرکین هستند که دیگران از ایشان پیروی می کنند.

جمله ((إِلَهٌ فِي الدُّنْيَا خَزْنٌ وَ نَذِيقَهُ يَوْمُ الْقِيمَهِ عَذَابُ الْحَرِيقِ)) تهدید ایشان است به خزی ، یعنی خواری و ذلت و رسوایی در دنیا همانطور که دیدیم سرانجام کار مشرکین قریش ، البته روسای ایشان به همانجا کشیده شد - و نیز تهدید به عذاب اخروی است.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبْدِ كلمه ((ذَلِكَ)) اشاره به مطالبي است که در آیه قبلی بود، یعنی تهدید رؤسای مشرکین به خواری در دنیا و عذاب در آخرت . و حرف ((بَاء)) در جمله ((بِمَا قَدَّمَتْ)) باء مقابله است مثل بائی که ما در جمله

(()) بعث هذا بهذا - فروختم این را در مقابل آن ((مَىْ أَوْرِيمْ . ممکن هم هست باء سببیت باشد. و معنای آیه بنابر احتمال اول چنین

می شود آنچه تو از خزی و عذاب می بینی سزای همان کارهایی است که در دنیا کردی . و بنابر احتمال دومی : به سبب آن مجادله بدون علم و هدایت و کتاب که در دنیا کردی و درباره خدا بدون علم و هدایت و کتاب اعراض و استکبار ورزیدی تا مردم را گمراه کنی این خزی و عذاب را می بینی . البته در این کلام التفاتی از غیبت به خطاب به کار رفته تا ملامت و عتاب را بر آنان تسجیل کرده باشد.

جمله ((وَ إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبْدِ)) عطف بر جمله ((ما قدمت)) است و معنایش این است که : (اینکه گفتیم آنچه می بینی سزای

کرده های خود تو است ) بدان جهت است که خدا بر بندۀ خود ظلم نمی کند بلکه با هر یک از آنان معامله ای می کند که خود

مستحق آن باشند و با عمل خود و به زبان حال خواستار آن باشند.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ... کلمه ((حرف )) و نیز کلمه ((طرف )) و کلمه ((جانب )) به یک معنا است . و کلمه

((اطمینان )) به معنای آرامش و سکونت است و ((فتنه )) به طوری که گفته اند به معنای محنّت ترجمه تفسیر المیزان جلد 14

صفحه 494

یعنی امتحان است . و کلمه ((انقلاب )) به معنای برگشتن است.

صفحه 4637 از 6775

وصف صنفی دیگر که دین را برای دنیايشان می خواهند (و من الناس من يعبد الله عليحرف(...)

این آیه صنف دیگری از اصناف مردم بی ایمان و غیر صالح را بر می شمارد و آنها کسانی هستند که خدای سبحان را می پرستند

اما یک طرفی نه از هر طرف ، به تعبیری : به یک فرض و تقدیر می پرستند و اما بر سایر تقادیر نمی پرستند و آن فرضی که بر آن

فرض خدا رامی پرستند در صورتی است که پرستش او خیر دنیا برایشان داشته باشد. و معلوم است که لازمه این طور پرستش این

است که دین را برای دنیا استخدام کنند اگر سودی مادی داشت پرستش خدا را استمرار دهند و بدان دل ببنند و اطمینان یابند و اما

اگر دچار فتنه و امتحان شوند روی گردانیده به عقب برگردند به طوری که حتی به چپ و راست هم ننگرنند و از دین خدا مرتد

شوند و آن را شوم بدانند و یا اگر شوم هم ندانند به امید نجات از آن آزمایش و مهلكه از دین خدا روی بگردانند و این روش

عادت آنان در پرستش بتها نیز هست یعنی بت را می پرستند تا به خیر مورد آرزوی خود برسند و یا به شفاعت آنها از شر دنیایی

رهایی و نجات یابند. و اینکه گفتیم از شر دنیایی بدان جهت است که بت پرستان معتقد به آخرت نیستند.

آنگاه می فرماید: این سرگردان هایی که تکیه گاهی ندارند، و هر دم رو به سویی دارند، به خاطر وقوعشان در محنّت و مهلكه ،

زیانکار در دنیا، و به خاطر روی گرداندنشان از خدا و دین ، و ارتداد و کفر، زیانکار در آخرت هستند، زیانکاری آشکار.

این آن معنایی است که تدبیر در معنای آیه آن را دست می دهد. و بنابراین معنا جمله ((يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حِرْفٍ))، از قبیل استعاره به

کتابه ، و جمله ((فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ...)) تفسیر و تفصیل برای جمله ((يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حِرْفٍ)) خواهد بود. و جمله ((خَسْرَ الدُّنْيَا)) اشاره به

خسران دنیایی آنان به خاطر دچار شدن به فتنه ، ((وَالْآخِرَةُ)) اشاره به خسران آخرتی آنان به خاطر روی گرداندن از دین است.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكُ هُوَ الضَّلَالُ الْبَيِّنُ مَدْعُو در اینجا بت است که به خاطر نداشتن شعور و اراده ، هیچ

نفع و ضرری برای عابدش ندارد، و عابدش اگر به نفعی و یا ضرری می رسد از ناحیه عبادت است که فعل خود او است . يَدْعُوا

لَمَنْ ضَرَّهُ أَقْرَبَ مِنْ نَفْعِهِ لِبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لِبِئْسَ الْعَشِيرُ کلمه ((مولی)) به معنای ولی و یاور است . و کلمه ((عشیر)) به معنای مصاحب

و معاشر است.

در ترکیب جملات آیه گفته اند که جمله ((يَدْعُو)) به معنای ((يَقُول - مَنْ گوید)) و جمله ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه

495

((لَمَنْ ضَرَّهُ أَقْرَبَ مِنْ نَفْعِهِ...)) مقول آن قول است ، و کلمه ((لَمَنْ)) مبتدایی است که لام ابتدا بر سرش در آمد ، و خود آن کلمه

موصوله ، وصله آن جمله ((ضره اقرب من نفعه)) می باشد، و جمله ((لِبِئْسَ الْمَوْلَى ، وَ لِبِئْسَ الْعَشِيرُ)) جواب قسم حذف شده ، و

قائم مقام خبری است که خود بر آن دلالت می کند.

و معنای آیه این است که : کسی که بتها را می پرسند، روز قیامت خودش بتها را چنین توصیف می کند که آنچه من در دنیا مولی

و عشیر خود گرفتم ، ضرر ش بیشتر از سودش بود، و خدایی که ضرر ش از سودش بیشتر باشد، بد مولی و بد عشیری است ، سوگند

می خورم که بد مولی و بد عشیری است.

و اگر فرمود ضرر ش نزدیک تر از سودش است ، بدین جهت است که روز قیامت آثار سوء بت پرستی را که همان عذاب جاودان

و هلاکت ابدی است مشاهده می کند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّلِحَاتِ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ... بَعْدَ از آنکه اصنافی از مردم را ذکر کرد که یک دسته

پیشوایان کفرنده، که دیگران را به دنبال خود می کشانند، و درباره خدا بدون علم جدال می کنند، و دسته دوم پیروان ایشانند که

دنبال هر شیطانی را می گیرند و مانند پیشوایانشان جدال می کنند و هر دم در خیالاتی هستند که خدا را از هر راهی که سود مادی

داشت می پرسند، و آنگاه ایشان را به وصف ضلالت و خسran توصیف نموده اینک در این جمله در مقابل آنان صنف دیگری را

هم ذکر می کند و عبارتند از مؤمنین صالح که آنان را به داشتن مثوابی کریم و سرانجام نیکو توصیف نموده می فرماید که خدا

صفحه 4638 از 6775

این سرانجام را برای آنان خواسته است . و ذکر این اصناف مقدمه و زمینه چینی برای قضاوتی است که در ذیل آیات خواهد آمد.

مَنْ كَانَ يَظْلِمُ أَنَّ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَإِيمَدُذْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيُقْطَعُ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِنَ كَيْدُهُ مَا يَقْبِضُ مَعْنَى وَ مَفَادُ آيَه

(( من کان يظلن ان لن ينصره الله ... )) و وجهی که درباره آن گفته اند

در مجمع البیان گفته : کلمه ((سبب )) به معنای هر چیزی است که با آن و به وسیله آن چیز دیگری را به دست می آورند و به

همین جهت است که طناب را سبب می گویند (که به وسیله آن آب از چاه پیرون می آورند) و طریق را سبب می گویند (چون به

وسیله آن به مقصد می رسند) و درب را سبب می گویند (چون به وسیله آن وارد خانه می شوند) و مراد خدای ترجمه تفسیر

المیزان جلد 14 صفحه 496

تعالی از ((سبب )) در این آیه همان معنای اول یعنی طناب است . کلمه ((قطع )) به معنای بریدن و از جمله معانی آن اختناق است

و گویا از این باب اختناق را قطع می گویند که مستلزم قطع نفس است . مفسرین گفته اند ضمیر در ((لن ينصره الله )) به رسول

خدا بر می گردد چون مشرکین مکه می پنداشتند دینی که وی آورده دروغی و نو ظهور است که اساس محکمی ندارد و به همین

جهت دعوتش منتشر نمی شود، و نزد خدا هم منزلتی ندارد تا او پشتیبانش باشد. ولی وقتی که آن جناب به مدینه مهاجرت فرمود و خدا نصرتش داد و دینش عالم گیر شد و آوازه اش همه جا پیچید این حادثه غیرمنتظره سخت ایشان را به خشم آورد لذا خدا در این آیه ایشان را نکوهش کرده و اشاره می کند که یاور او خدا است و چون یاور او خداست خشم ایشان پایان نمی پذیرد ولو خود را خفه کنند. پس نقشه های ایشان هم اثری نخواهد داشت . و معنای آیه این است که : هر که از مشرکین خیال کند که خدا او را یاری نمی کند و در دنیا نام پیغمبر خود را بلند نمی کند و دین او را گسترش نمی دهد و در آخرت او را مشمول مغفرت و رحمت خود نمی گرداند و گروندگان به وی را نیز وا می گذارد، آنگاه به خاطر همین خیال وقتی می بیند که خدا او را یاری کرده دچار خشم می شود، چنین کسی طنابی بگیرد. و با آن به بلندی برود - مثل کسی که با طناب به درخت بلندی بالا می رود - آنگاه با همان طناب خود را خفه کند، بعد ببیند آیا کید و حیله اش خشمش را می نشاند یا خیر؟.

و این معنای خوبی است که سیاق آیات قبلی ، و نزول این سوره به اندک مدتی بعد از هجرت ، یعنی در ایامی که مشرکین هنوز قدرت و شوکت خود را داشتند آن را تاءیید می کند.

ولی بعضی از مفسرین گفته اند که ضمیر مذکور به کلمه ((من )) بر می گردد، و معنای قطع هم قطع مسافت و بریدن راه است و مقصود از ((مد سبب به سوی آسمان )) بالا رفتن به آسمان به منظور ابطال حکم خدا است . و معنای آیه این است که : کسی که می پنداشد که خدا در دنیا و آخرت یاریش نمی کند، به آسمان بالا رود و آنگاه مسافت را بپیماید، و سپس ببیند آیا کید و مکرش حکم خدای را که مایه خشم او شده از بین می برد یا نه ؟.

و این حرف صحیح نیست و شاید مقصودشان این باشد که مراد از آیه شریفه این باشد که بفرماید: بر هر انسانی لازم است که در

امور دنیا و آخرت خود امیدوار خدا باشد، و اگر ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 497

امیدوار او نباشد و خیال کند که خدا او را یاری نمی کند و به خاطر همین خیال دچار غیظ شود پس هر نقشه که می تواند بریزد

که نقشه اش سودی به حالت نخواهد داشت.

بعضی دیگر گفته اند که ضمیر مذکور به موصول بر می گردد، همچنانکه در قول سابق به آن بر می گشت ، و مراد از ((نصرت))

رزق است . وقتی می گویند: ((ارض منصورة ))، معنایش زمین باران دیده است ، و معنای آیه همان معنایی است که در قول سابق

گذشت.

چیزی که هست قول دومی از قول سابق به اعتبار عقلی نزدیک تر و بهتر است ، لیکن اشکالی بر هر دو قول متوجه است ، و آن این

است که لازمه هر دو قول این است که آیه شریقه متصل به آیات قبلش نباشد. اشکال دیگر اینکه اگر این دو قول صحیح بود جا

صفحه 6775 از 4639

داشت بفرماید: ((من ظن ان لن ينصره الله ...)) نه اینکه بفرماید: ((من کان يظن ((زیرا تعییر دومی که در قرآن آمده استمرار ظن

در گذشته را می رساند و همین تعییر مؤید قول اول است.

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ إِعْيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ دُرُّ سَابِقٍ مُكَرَّرٍ گذشت که کلمه ((کذالک : این چنین )) از باب تشبيه کلی به

فرد است ، با اینکه فرد مصدق کلی است ، ولی به این اعتبار که میان کلی و فرد تباین فرض شده باشد، و این اعتبار به خاطر این

است که بفهماند حکم جاری در فرد مفروض در سایر افراد نیز جریان دارد، مثل کسی که به حسن و جواد که مشغول صحبت

کردن ، و قدم زدن هستند اشاره کرده بگوید: انسان باید اینطور باشد، یعنی حکم و طریقه حرف زدن و تکلم که در این دو نفر

جریان دارد باید در همه جریان یابد. پس معنای آیه این می شود که : ما قرآن را در حالی که آیاتی روشن و واضح الدلاله است

نازل کردیم ، همچنانکه آیات سابقه بر این سوره نیز واضح بود.

جمله ((وَ إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَرِيدُ)) خبری است برای مبتدای حذف شده ، و تقدیر آن ((وَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَرِيدُ)) است ، و

معنایش این است که مطلب از این قرار است که خدا هر که را بخواهد هدایت می کند، و اما کسی که او نخواهد هدایت کند،

دیگر هدایت کننده ای برایش نخواهد بود. پس صرف اینکه آیات الهی بیانات واضحه الدالله هستند در هدایت شنونده کافی نیست ، مگر آنکه خدا بخواهد هدایتش کند.

بعضی از مفسرین گفته اند: جمله مذکور عطف است بر ضمیر در ((انزلناه )) و تقدیر ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 498 کلام ((و كذلك انزلنا ان الله يهدى من يريده)) است ، ولی وجه اول صدر و ذیل آیه را بهتر متصل می سازد، و این خود روش است.

### بحث روایتی

در تفسیر قمی در ذیل جمله ((و يتبع كل شيطان مرید)) فرموده : ((مرید)) به معنای خبیث است.

دو روایت در ذیل ( و من الناس من يجادل (...

و در الدر المنشور است که : ابن ابی حاتم از ابی زید روایت کرده که در ذیل آیه ((و من الناس من يجادل فى الله بغیر علم )) گفته این آیه درباره نصر بن حارث نازل شد.

مؤلف : این روایت را الدر المنشور از ابن حریر و ابن منذر از ابن جریح نیز روایت کرده . و ظاهرا منظور وی تطبیق نصر بن حارث با عنوان کلی آیه است ، همانطور که روش روایانی که متعرض اسباب نزول شده اند همین است که به جای اینکه بگویند: فلان مورد یکی از مصاديق آیه است ، می گویند: آیه درباره فلان مورد نازل شده . و بنابراین ، گفتار مجاهد که گفته است آیه بعدی که می فرماید: ((و من الناس من يجادل فى الله بغیر علم و لا هدى )) درباره نصر بن حارث نازل شده از روایت گذشته بهتر است ، چون شخص مذبور از معاریف قوم خود بوده ، و آیه دوم همانطور که گفتیم درباره بزرگان ضلالت و پیشوایان کفر، و آیه اول درباره پیروان ایشان است.

روایاتی درباره مراد از ((مخلق. و غيرمخلق. )) و جمله : ((نفر فى الارحام ما نشاء الياجل مسمى))

و در تفسیر قمی در ذیل جمله (( مخلقه و غیر مخلقه )) از امام (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: (( جنین کامل الخلقه

است ، و (( غیر مخلقه )) جنینی است که ناقص سقط شود.

و در الدر المنشور است که احمد، بخاری، مسلم، ابو داود، ترمذی، نسایی، ابن ماجه، ابن منذر، ابن ابی حاتم، و بیهقی - در

کتاب شعب الایمان - از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که پیغمبری

صادق و مصدق است ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 499

برای ما صحبت کرد که خلقت هر یک از شما در شکم مادر بعد از چهل روز در حالی که نطفه است شروع می شود و به صورت

صفحه 6775 از 4640

علقه در می آید، چهل روز هم علقه است، آنگاه به صورت مضغه در می آید، چهل روز هم مضغه است، آنگاه خداوند فرشته

خود را می فرستد تا در آن نفخ روح کند و دستور می دهد تا مقدر او را در چهار جهت بنویسد: یکی رزق، دوم اجل و مدت

عمر، سوم عمل، چهارم سعادت و شقاوت.

به آن خدایی که غیر او خدایی نیست، بعضی از شما عمل اهل بہشت را انجام می دهد تا جایی که میان او و بہشت بیش از یک

ذراع فاصله نماند، ولی آن نوشته از عمل او پیشی گرفته، کار خود را می کند و با ارتکاب چند عمل از اعمال اهل دوزخ او را

دوزخی می کند. و بعضی از شما عمل اهل جهنم را مرتکب می شود تا جایی که میان او و آتش دوزخ بیش از یک ذراع فاصله

نماند، ولی آن نوشته از عمل او پیشی گرفته کار خود را می کند، یعنی او را موفق به چند عمل از اعمال اهل بہشت می سازد و به

همان وسیله او را بہشتی می کند.

مؤلف: این روایت به طرق دیگری نیز از ابن مسعود، ابن عباس، انس و حذیفه بن اسید روایت شده، البته در متن آنها اختلاف

هست. در بعضی از آنها - یعنی روایت ابن جریر از ابن مسعود - آمده که به فرشته گفته می شود: راه بیفت به سوی ام الكتاب و از

روی آن کتاب نسخه ای از اوصاف این نطفه بردار. پس فرشته نزد ام الکتاب می رود و از آن کتاب از مطالبی که درباره آن نطفه

است نسخه برداشته ، تمامی صفات آن را می گیرد...

از طرق شیعه از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز قریب به این مضمون روایاتی رسیده ، مانند آن روایتی که در قرب الاستاد حمیری

از احمد بن محمد، از احمد بن ابی نصر، از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که در آن آمده : پس همین که چهار ماهش تمام

شد، خدای تبارک و تعالی دو فرشته خلاق می فرستد تا او را صورتگری کنند و رزق و مدت عمرش ، و شقاوت و سعادتش را

نویسنده ...

ما در تفسیر اول سوره آل عمران حدیث کافی از امام باقر (علیه السلام) را که درباره تصویر جنین و نوشتن مقدرات او است ، نقل

کردیم . و در آن داشت که آن دو ملک تمامی مقدرات آن طفل را از روی لوحی که در پیشانی مادرش می خورد نسخه برداشته و

در آخر هر ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 500

مقداری که می نویسنده شرط می کنند که اگر بدایی حاصل نشود و گرنه این مقدار تغییر می کند...

و در این معنا روایات دیگری نیز هست و مقتضای این حدیث و هر حدیثی که بدین معنا باشد این است که هر مقداری که برای

کودک نوشته می شود قابل تغییر است همچنانکه مقتضای روایات واردۀ از طرف اهل سنت که گذشت خلاف این معنا است ولی به

هر حال منافاتی میان این دو مدلول نیست برای اینکه برای هر چیز - و از آن جمله برای آدمیان - بهره ای از لوح محفوظی است که

هرگز دچار تغییر و تبدیل نمی شود و نیز بهره ای از لوح محو و اثبات دارد که قابل تغییر و تبدیل هست و بنابراین ، قضاهای رانده

شده دو نوع است قضای حتمی و غیر حتمی که خدای تعالی درباره آن دو فرموده : ((يَمْحُوا اللَّهُ مَا يِشاءُ وَ يَثْبِتُ وَ عَنْهُمْ إِنَّمَا يَنْهَا مَا يَنْهَا))

((

و ما، در گذشته گفتاری پیرامون معنای قضا گذراندیم و در آنجا روشن کردیم که لوح قضا هر چه باشد با نظام علیت و معلولیت

منطبق است که به دو سلسله منحل می شود یکی سلسله علل تامه و معلولات آنها که هیچ قابل تغییر و تبدیل نیست و دیگری سلسله

علل ناقصه و معلولهای آن که این سلسله تغییر و تبدیل می‌پذیرد. و گویا طایفه اول از روایات به قضاها حتمی جنین و دسته دوم

به قضاها غیر حتمی او اشاره می‌کنند و ما این معنا را نیز توضیح دادیم که حتمیت قضا منافاتی با اختیاریت افعال آدمی ندارد که

خواننده عزیز باید متوجه این نکته باشد.

و در کافی به سند خود از سلام بن مستنیر روایت کرده که گفت : از امام ابو جعفر (علیه السلام) از معنای آیه ((مخلقه و غیر مخلقة

((پرسش نمودم فرمود: ((مخلقه )) عبارتند از همان ذره هایی که خدا در پشت آدم قرار داده و از آنها پیمان گرفته و سپس به

صفحه 6775 از 4641

پشت مردان و رحم زنان روانشان کرد و آنان همان افرادی از انسانها بیند که به دنیا می‌آیند تا از آن پیمان پرسش شوند، و اما ((غیر

مخلقه )) عبارتند از هر انسانی که خداوند در هنگام خلقت ذره در پشت آدم قرارشان نداد و در نتیجه یا به صورت نطفه هدر رفته

از بین می‌روند یا اگر هم صورت انسانی به خود بگیرند هنوز به کمال نرسیده و قبل از نفح روح سقط می‌شوند.

مؤلف : در گذشته ، یعنی در بحث روایتی که در ذیل آیه ذر در سوره اعراف عنوان کردیم ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه

501

توضیحی برای این حدیث گذشت.

و در تفسیر قمی به سند خود از علی بن مغیره از امام صادق ، از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمود: وقتی آدمی به سن صد

سالگی رسد به ((ارذل العمر)) رسیده است.

چند روایت در ذیل آیه : ((و من الناس من يعبد الله على حرف )) که درباره طالبان دین برای دنیا است

مؤلف : در تفسیر سوره نحل در ذیل آیه هفتم پاره ای روایات در این معنا ذکر کردیم.

و در الدر المنشور است که ابن ابی حاتم و ابن مردویه ، به سند صحیح از ابن عباس روایت کرده اند که گفت : مردمی از اعراب

بودند که نزد رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) می آمدند و اسلام می آوردن، و چون به دیار خود بر می گشتند اگر آن

سالشان سال پر باران و پر حاصل و پر نتاج می بود می گفتند: دین ما دین صالحی است و به آن تمسک می کردند. و اگر آن

سالشان سال بی باران و قحطی و مصیبت زا می بود می گفتند: این دین که ما اختیار کردیم هیچ خیر و برکتی ندارد، و بدین جهت

بود که آیه شریفه ((و من الناس من يعبد الله على حرف )) نازل شد.

مؤلف : این معنا به غیر این ، از طریق ابن عباس نیز روایت شده.

و در کافی به سند خود از زواره از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که گفت : از آن جناب از معنای کلام خدای عز و

جل پرسیدم که می فرماید: ((و من الناس من يعبد الله على حرف )) فرمود: بله مردمی هستند که خدا را به یگانگی می پرستند و از

پرسش غیر خدا دست بر می دارند و از شرک بیرون می شوند، ولی نمی دانند که محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) رسول خدا

است . اینها کسانی هستند که خدا را به یک طرف می پرستند، یعنی با شک در نبوت محمد و حقانیت آنچه آورده ، و می گویند:

ما صبر می کنیم بینیم اموالمان زیاد می شود و عافیت در بدن و فرزند می یابیم ، یا نه ، اگر اموالمان زیاد شد و خود و فرزندانمان

قرین عافیت شدیم آن وقت می فهمیم که این مرد صادق ، و رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) است ، و اما اگر نشد به دین

سابق خود بر می گردیم . لذا خدای تعالی درباره آنان می فرماید: ((فإن أصابه خير اطمأن به )) یعنی اگر عافیتی در دنیا خود

یافت به آن دین اطمینان می یابد ((و إن أصابته فتنه )) یعنی اگر دچار بلایی در خود شد ((انقلب على وجهه ))، با شک خود به

سوی شرک قبلیش بر می گردد ((خسر الدنيا والآخره ذلك هو الخسران المبين يدعوا من دون الله ما لا يضره و ما لا ينفعه))

فرمود: مقصود از ((انقلاب )) همین است که مشرک می شود، و غیر خدا را می خواند و می پرستد... ترجمه تفسیر المیزان جلد 14

صفحه 502

مؤلف این روایت را صدوق در کتاب توحید خود با مختصر اختلافی نقل کرده.

و در الدر المنشور است که فاریابی ، عبد بن حمید، ابن حمید، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم ، و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - و

ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که در ذیل آیه ((من کان یظن ان لن ینصره الله )) گفته : یعنی کسی که بپندارد که خدا،

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم ) را در دنیا و آخرت یاری نمی کند، ((فَلِيمَدَد بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ)) یعنی طنابی به سقف خانه

خود بیاویزد ((ثُمَّ لِيقطَعَ ((پس خود را خفه کند تا بمیرد.

مؤلف : هر چند این حرف تفسیری است از ابن عباس و لیکن در حقیقت معنای شاعن نزول را در بر دارد و به همین جهت ما آن را

صفحه 6775 از 4642

نقل کردیم . الحج

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 503

17 سوره حج - آیات 24

إِنَّ الَّذِينَ ءامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصْرَى وَالْمَجُوسُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يُفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ (17) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنَّجُومُ وَالجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُ وَكَثِيرٌ

مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يَهِنَ اللَّهُ فَمَآ لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (18) \* هَذَا نَحْنُ خَصَّمَنَا اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ

حَمِيمٌ (19) يُصَهِّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالجُلُودُ (20) وَلَهُمْ مَقْعُمٌ مِنْ .. فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصْبِبُ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ال

حَرِيقٌ (22) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّلِحَاتِ .. حَدِيدٌ (21) كَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍ أُعْيَدُوا فِيهَا وَدُوقُوا عَذَابُ ال

جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ يَحْلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوَرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (23) وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنْ الْفَوْلِ وَهُدُوا

( حَمِيدٌ ) 24 .. إِلَى صَرَاطِ ال

ترجمه آیات

کسانی که ایمان آورند و آنان که یهودی شدند و صابئی‌ها و نصاری و مجوس و کسانی که شرک آورند خدا در روز رستاخیز

(میانشان امتیاز می‌نهد، و از هم جدایشان می‌کند که خدا به همه چیز گواه است ) 17

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 504

مگر ندانی که هر که در آسمانها و در زمین هست با خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری مردمان

خدا را سجده می‌کنند و بسیاری نیز عذاب بر آنها محقق شده و هر کس که خدا خوارش کند دیگر کسی نیست که او را گرامی

بدارد که خدا هر چه بخواهد می‌کند ( 18) این دو طایفه دشمنان هم هستند که در مورد پروردگارشان با یکدیگر مخاصمه کرده

اند، و کسانی که کافرند برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می‌شود ( 19) که امعاء

ایشان را با پوستهای بگدازد ( 20) و برایشان گرزهایی آهینه آماده است ( 21) هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز

گردانیده شوند (گویند) عذاب سوزان را بچشید ( 22) خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بپشت‌هایی می

برد که در آن جویها روان است ، در آنجا دست بندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود ( 23) آنان به

( گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستدوده رهنمایی گشته اند) 24

بیان آیات

بعد از آنکه در آیات سابق اختلاف مردم و خصومت آنان را درباره خدای سبحان نقل کرد که یکی تابع پیشوایی گمراه کننده

است و دیگری پیشوایی است گمراه کننده که بدون علم درباره خدا جدال می‌کند، و یکی دیگر مذنب و سرگردانی است که

خدا را در یک صورت می‌پرستد و در سایر صور به شرک قبلی خود بر می‌گردد و دیگری به خدای سبحان ایمان دارد و عمل

صالح می‌کند، اینک در این آیات می‌فرماید که خدا علیه ایشان شهادت می‌دهد و به زودی در روز قیامت میان آنان داوری می

کند در حالی که همه خاضع و مقهور او هستند و در برابر عظمت و کبریایی او به سجده در می‌آیند، سجده حقیقی - ولو اینکه

بعضی از اینان یعنی آنها که عذاب بر آنان حتمی شده بر حسب ظاهر از سجده امتناع کنند - آنگاه اجر مؤمنین و کیفر غیر مؤمنین را بعد از فصل قضاء در قیامت بیان می کند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ التَّصْرَى وَ الْمَجُوسُ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ لُبِّيَّنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَ... مراد از ((الذین

آمنوا))،((الذین هادوا))، ((نصاری ))،((صابئین ))،((مجوس )) و((الذین اشترکوا)) که فرمود: ((خدا در قیامت بین آنان حکم به حق

می کند))

صفحه 6775 از 4643

مراد از ((الذین آمنوا)) به قرینه مقابله کسانی است که به محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله و سلم ) و کتاب و قرآن ایمان

آوردن. و مراد از ((و الذین هادوا)) گروندگان به موسی و ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 505

پیامبران قبل از موسی است که در موسی توقف کردند و کتابشان تورات است . که بخت نصر پادشاه بابل وقتی در اواسط قرن هفتم

بر آنان مستولی شد قبل از مسیح آن را سوزانید و مدتها به کلی نابود شد تا آنکه عزرای کاهن در اوایل قرن ششم قبل از مسیح در

روزگاری که کورش پادشاه ایران بابل را فتح نموده و بنی اسرائیل را از اسارت نجات داده به سرزمین مقدس برگردانید آن را به

رشته تحریر در آورد.

و مراد از ((صابئین )) پرستندگان کواكب نیست به دلیل خود آیه که میان صابئین و مشرکین مقابله انداخته بلکه - به طوری که

بعضی گفته اند - صابئین عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آن را به

حضرت یحیی بن زکریای پیغمبر نسبت داده اند، و امروز عامه مردم ایشان را (صبی ؑ) می گویند، و ما در ذیل آیه شریفه ((ان

الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین )) بحثی درباره صابئین گذراندیم.

و مراد از ((نصاری )) گروندگان به مسیح ، عیسی بن مریم (علیهم السلام) و پیامبران قبل از وی ، و کتب مقدسه انجیل های

چهارگانه (لوقا، مرقس ، متی و یوحنا) و کتب عهد قدیم است ، البته آن مقدار از کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس بداند،

لیکن قرآن کریم می فرماید: کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به عیسی نازل شد.

و منظور از ((مجوس )) قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده ، کتاب مقدسشان ((اوستا)) نام دارد. چیزی که هست تاریخ

حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است ، به طوری که می توان گفت به کلی منقطع است . این قوم کتاب مقدس خود را

در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن نماند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجددا

به رشته تحریر در آمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت . آنچه مسلم است ، مجوسیان معتقد

هستند که برای تدبیر عالم دو مبداء است ، یکی مبداء خیر، و دیگری مبداء شر. اولی نامش ((بیزان )) و دومی ((اهریمن )) و یا

اولی ((نور)), و دومی ((ظلمت )) است . و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته ، بدون اینکه مانند بت پرستان برای

آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می جویند. و نیز مسلم است که عناصر بسیطه - و مخصوصا آتش را - مقدس می

دارند. و در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده هایی داشتند که وجود همه عالم رام ستند به ترجمه

تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 506

((اهورا مزدا)) دانسته ، او را ایجاد کننده همه می دانستند.

و اما مراد از ((مشرکین )) در ((و الذين اشركوا)) همان وثنی ها هستند که بت می پرستیدند، و اصول مذاهب آنها سه است : یکی

مذهب وثنیت صائب، و یکی وثنیت برهمنایه ، و یکی بودایی . البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است ، و گرنه اقوام

دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوی بخواهند می پرستند، بدون اینکه پرستش خود را بر اصل منظمی استوار

سازند، مانند بت پرستان حجاز، و طوائفی در اطراف معموره جهان ، که گفتار مفصل و شرح عقاید شان در جلد دهم این کتاب

گذشت.

)] ان الله يفصل بينهم يوم القيامه (( - مقصود از این ((فصل قضاء و حکم به حق در مسائلی است که صاحبان این مذاهب

در آن اختلاف داشته اند، تا محق آنان از مبطل جدا شود، آن چنان که هیچ ساتری در میان نماند، و هیچ حاجبی جلو آن حکم به

حق را نگیرد.

و اگر کلمه ((ان )) در این آیه شریفه تکرار شده برای تاء کید است ، چون میان ((ان ))، اول ، و خبرش زیاد فاصله شده ، لذا دوباره

)] ان (( را تکرار فرموده تا تاء کید، اثر خود را ببخشد.

صفحه 4644 از 6775

نظیر این تکرار در سوره نحل آمده : (( ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من بعدها لغفور

رحیم )) و نیز در همان سوره این تکرار آمده ، می فرماید: (( ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهاله ثم تابوا من بعد ذلك ، و

اصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم ))

)] ان الله على كل شيء شهيد(( - این جمله تعلیل آن فصل است که چگونه فصل به حق است.

سجده (خصوص و تذلل) تکوینی موجودات در برابر خداوند است

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُ .... ظاهرا خطاب در

جمله ((الله تر)) به همه کسانی است که می توانند ببینند و صلاحیت خطاب را دارند، و منظور از دیدن در اینجا، دانستن است.

البته ممکن هم هست بگوییم خطاب مختص به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) است ، و مقصود از رویت ، رویت قلبی

است ، همچنانکه درباره آن فرموده : ((ما كذب الفواد ما رآ، افتمارونه على ما يرى )) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 507

و اینکه در آیه مورد بحث سجده را به غیر عقلای قبیل خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها نسبت داده ، خود دلیل بر این است که

مراد از آن ، سجده تکوینی است ، نه سجده تشریعی و تکلیفی . و سجده تکوینی عبارت است از تذلل و اظهار کوچکی در مقابل

عزت و کبریایی خدای عز و جل ، و در تحت قهر و سلطنت او. و لازمه آن این است که کلمه ((من فی الارض))

شامل نوع انسان ، از مؤمن و کافر، بشود چون در سجده تکوینی و تذلل وجودی ، استثنایی نیست.

و اگر در زمرة سجده کنندگان خود آسمان و زمین را نبرد، با اینکه حکم سجده تکوینی شامل آنها نیز هست ، می فهماند که

معنای کلام این است که مخلوقات علوی و سفلی چه آنها که عقل دارند و چه آنها که ندارند، در وجودشان خاضع و متذلل در

برابر عزت و کبریایی خدایند، و مدام با هستی خود به طور تکوین و اضطرار سجده می کنند.

سجده تشریعی بسیاری از مردم و استکبار بسیاری دیگر که : ((حق علیه العذاب))

جمله : ((و کثیر من الناس )) عطف است بر جمله ((من فی السموات...)) و معنایش این است که : سجده می کند برای او هر کس

که در آسمانها و زمین است و نیز سجده می کند برای او بسیاری از مردم . و اگر سجده آدمی را به بسیاری از آنان نسبت داد، خود

دلیلی است بر اینکه منظور از این سجده نوع دیگری از سجده و غیر از سجده سابق است ، چون اگر همان مقصود بود، تمامی افراد

بشر در آن سجده شرکت دارند. پس این نوع سجده همان سجده تشریعی ، و اختیاری و به رو افتادن به زمین برای تجسم تذلل

است ، تا آن تذلل و عبودیت تکوینی و ذاتی را اظهار کنند.

و در جمله ((و کثیر حق علیه العذاب )) با جمله قبلی مقابله افتاده و این مقابله می رساند که معنای آن این است که مقصود از آن

بسیاری که عذاب بر آنان حتمی شده کسانی هستند که از سجده سر می تابند، چیزی که هست اثر سر پیچی که همان عذاب است

در جای خود آن ذکر شده ، و اگر ثبوت عذاب در جای خودداری از سجده ذکر شده ، برای این است که دلالت کند بر اینکه این

عذاب عین همان عمل ایشان است ، که به صورت عذاب به ایشان بر می گردد. و نیز برای این است که زمینه را برای جمله بعدی

که می فرماید ((و من يهـن اللـهـ فـمـاـ لـهـ مـنـ مـكـرمـ )) فراهم سازد، چون جمله مذکور دلالت می کند بر اینکه ثبوت عذاب برای آنان به

دبـالـ سـرـپـيـچـيـ آـنـ اـزـ سـجـدهـ ،ـ خـوارـيـ وـ ذـلتـ اـسـتـ کـهـ دـيـگـرـ دـبـالـشـ كـرامـتـ وـ خـيرـيـ نـخـواـهـ بـودـ.

پس امتناع آنان از سجود، به مشیت خدا عذاب را برای ایشان به دنبال دارد، و آن عذاب هم عبارت است از خواری و ذلتی که بعد

از آن کرامتی تا ابد نخواهد بود، برای اینکه ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 508

همه خیرها، و خیر همه اش به دست خدا است ، همچنانکه فرموده : ((بیدک الخیر)) و با این حال اگر او خیر را از شخصی دریغ

بدارد، دیگر کسی نیست که خیر را به آن شخص برساند.

جمله ((ان الله يفعل ما يشاء)) کنایه است از عموم قدرت خدا، و تعلیلی است برای مطالب قبل که یکی اثبات عذاب بود برای

صفحه 6775 از 4645

مستکبرین از سجده برای خدا، و یکی اهانت آنان بود، اهانتی که بعد از آن کرامتی نباشد.

پس معنای آیه - و خدا دانتر است - این می شود که : خدا در روز قیامت میان مردمی که با هم اختلاف داشتند حکم می کند و

آنها را از یکدیگر متمایز و جدا می سازد. تو که خوب می دانی که موجودات علوی و سفلی همه با تکوین و هستی خود در برابر

خدا تذلل و خضوع دارند و تنها بشر است که بسیاری از آنان در مقام عبودیت برخاسته ، خضوع و عبودیت ذاتی خود را اظهار می

دارند و بعضی از ایشان از این اظهار استنکاف می ورزند، و این دسته کسانی هستند که عذاب بر آنان حتمی شده ، و خدا

خوارشان می سازد، خواری که بعد از آن دیگر کرامتی نباشد، و او بر هر چه بخواهد قادر است و آنچه بخواهد می کند.

با این معنایی که برای آیه کردیم وجه اتصالش به ما قبل روشن گردید. هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ

حَمِيمًا شاره با کلمه ((هذا)) به دو طایفه ای است که جمله ((ان الله يفصل بينهم يوم القيمة .. ثيابٌ مِّن نَارٍ يُصبِّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ال

(()) و جمله بعدی اش : ((وَكَثِيرٌ مِّن النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌ عَلَيْهِ الْعَذَابُ)) بر آن دو دلالت می کرد.

تمامی مذاهب مختلف به دو دسته : ((محق ))،((مبطل )) منقسمند و همه اختلافاتشان به اختلاف در روییت خدا بر می گردد

و از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبان بسیار است ، منحصر در دو طایفه کرده فهمیده می شود که

برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است ، یکی حق و یکی باطل ، چون اگر این دو جامع را در نظر نگیریم ، به هیچ معنای

دیگری نمی توانیم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم . و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم ،

یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می ورزد. پس طوائف مذکور در آیه هم ، با همه اختلافی که در اقوال آنان است

منحصر در دو خصمند، و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از دو تا دارند. بنابراین خوب می توان فهمید که تعبیر

((خصمان اختصموا)) چقدر جالب و پر معنا است . از یک طرف اهل خصومت را تثنیه آورده ، ترجمه تفسیر المیزان جلد 14

صفحه 509

و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده ، و آنگاه خصومتشان را در بارها پروردگارشان دانسته و فهمانده که

اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده ، و در نتیجه فهمانده است که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد

باشد در یک مسئله است ، و آن وصف ربوبیت خدا است.

پاره ای رب خود را به اسماء و صفاتی توصیف می کنند که او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالی به او نسبت می دهند که

لایق ساحت اوست ، و به آن اوصافی که گفتیم ایمان دارند. اینها اهل حقند، و بر طبق همین اوصاف ، و آنچه آن اوصاف اقتضاء

دارند عمل می کنند، و در نتیجه اعمالشان جز صالحات چیزی نیست.

پاره ای دیگر او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی کنند، مثلا برای او شریک یا فرزند قائل می

شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می دهند، و یا منکر رسالت و

نبوت ، و یا رسالت بعضی از رسول ، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می شوند، و در نتیجه به حق کفر می ورزند و آن را می

پوشانند، (چون کفر همان پوشاندن حق است )، و این کافر و آن مؤمن به آن معنایی که گفتیم عبارتند از ((خصمان))

آنگاه شروع کرده ، در بیان کیفر و سزای آن دو خصم ، و عاقبت امر هر یک از آن دو، و نخست کیفر کفار را بیان نموده ، می

فرماید: ((فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار يصب من فوق روسهم الحمیم (( يعني برای کفار لباس از آتش می بردند، و از بالای

سرشان آب جوش بر سرshan می ریزند.

يُصَهِّرُ بِهِ مَا فِي بُطْوَنِهِمْ وَ الْجُلُودُ كلمه ((صهر)) به معنای آب کردن است ، و معنای آیه این است که با آن آب جوش آنچه در

داخل جوف ایشان ، از معده و روده و غیره است ، همه آب می شود.

وَ لَهُمْ مَقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ كلمه ((مقامع )) جمع ((مقمعه )) و ((مقمعه )) به معنای پتک و گرز است.

صفحه 6464 از 6775

حریقضمیر ((منها)) به آتش بر می گردد، و کلمه ((من غم )) بیان .. کلماً أَرَادُوا أَن يُخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍ أُعِيدُوا فِيهَا وَ دُوقُوا عَذَابَ الـ

آن است . و ممکن هم هست کلمه ((من )) به معنای سببیت باشد. و کلمه ((حریق )) به معنای ((محرق - سوزاننده )) است ، مانند

((الیم )) که به معنای ((مولم - دردآور)) است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 510

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا... كلمه ((اساور)) به طوری که گفته اند جمع ((اسوره )) است ، و ((اسوره )) خود جمع ((سوار)) است ،

و ((سوار)) به طوری که راغب گفته معرب ((دستواره )) است . و بقیه کلمات آیه روشن است.

حمید((قول طیب )) کلامی است که در آن خبائث نباشد. و ((کلام خبیث )) به .. و هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الـ

معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده ، و فرموده:

((دعواهم فيها سبحانه اللهـم و تحـيـتهم فيـها سـلام و آخر دعـواهم انـ الحـمد للـه ربـ العـالمـين))

پس معنای اینکه فرمود ((به سوی قول طیب هدایت شدند)) این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود. و

هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، همچنانکه جز کلام

طیب از دهان ایشان بیرون نمی آید.

میان آیه مورد بحث و آیه ((کلما ارادوا ان يخرجوا منها من غم اعیدوا فيها و ذوقوا عذاب الحريق )) مقابله ای است ، که خواننده

عزیز خود آن را درک می کند.

بحث روایتی

روایتی درباره مجوس

در کتاب توحید به سند خود از اصیغ بن نباته از علی (علیه السلام ) روایت کرده که در حدیثی فرموده : قبل از اینکه مرا از دست

بدهید از من پرسش کنید. اشعش ابن قیس برخاست و گفت : يا اميرالمؤمنین از مجوس چطور باید جزیه گرفت ، با اینکه آنها اهل

کتاب نیستند، و پیغمبری به سوی ایشان گسیل نشده ؟ فرمود: بله ای اشعش خداوند به سوی آنان کتاب و رسولی فرستاد، تا آنکه

وقتی پادشاهی در شبی مست شد و با دختر خود هم بستر گردید. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 511

چون صبح شد خبر در میان مردم انتشار یافت ، همه جلوی خانه او گرد آمده گفتند: تو دین ما را آلوده کرده ، و از بین بردى ، باید

بیرون شوی ، تا تو را با زدن حد پاک کنیم . پادشاه به ایشان گفت همه جمع شوید و به سخن من گوش فرا دهید، اگر دیدید که

هیچ راهی جز حد زدن نیست آن وقت خود دانید، هر کاری می خواهید بکنید.

و چون همه گرد آمدند به ایشان گفت : هیچ می دانید که خدای تعالی هیچ بنده ای را گرامی تر از پدر و مادر ما، آدم و حوا

نیافریده ؟ گفتند: بله ، درست است . گفت مگر نبود که او دختران خود را به پسران خود داد؟ گفتند، درست است ، و همین دین

ما باشد؟ همگی بر پیروی چنین مسلکی هم پیمان شدند، خداوند هر علمی که داشتند از سینه شان محو کرد و کتابی که در بینشان

بود از میانشان برداشت؟ و در نتیجه مجوس کافر و اهل آتشند که بدون حساب وارد آتش می شوند، ولی منافقین حالشان شدیدتر

از ایشان است؟ اشعش گفت : به خدا سوگند مثل این جواب از کسی نشنیدم ، و به خدا سوگند دیگر چنین پرسشی را تکرار نمی

کنم.

مؤلف : اینکه امام (علیه السلام) فرمود: ((منافقین حالشان بدتر است ((منظورش تعربیض به اشعت منافق است . و اما اینکه

مجوسیان اهل کتابند، روایات دیگری نیز بر وفقش هست ، و در آنها آمده که پیغمبری داشتند و او را کشتند و کتابش را

سوزانند.

و در الدر المنشور در تفسیر جمله ((ان الله يفعل ما يشاء)) آمده که ابن ابی حاتم ، و لالکایی - در کتاب سنت - و خلیی در -

کتاب فوائدش - از علی (علیه السلام) روایت کرده اند که شخصی از جنابش پرسید: در میان ما مردی است که درباره مشیت بحث

صفحه 6775 از 4647

می کند. حضرت فرمود: ای عبد الله خداوند تو را برای آنچه خود می خواست خلق کرد، و یا برای آنچه تو می خواستی؟ عبد الله

گفت: برای آنچه که خودش می خواسته . حضرت فرمود: مثلا اگر تو را مریض می کند، وقتی مریض می کند که خودش خواسته

باشد، و یا وقتی که تو خواسته باشی؟ گفت: وقتی خودش خواسته باشد. باز فرمود: بعد از آنکه مریضت کرد وقتی بهبودیت می

دهد که خودش خواسته باشد، یا تو خواسته باشی؟ گفت: وقتی خودش خواسته باشد. باز پرسید تو را وقتی به بهشت می برد که

خودش خواسته باشد، یا تو خواسته باشی؟ گفت: بلکه وقتی خودش خواسته باشد. فرمود: به خدا سوگند اگر غیر این جواب می

گفتی آن عضوت را که دیدگانت در آن است با شمشیر می زدم . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 512

مؤلف : این روایت را صدق هم در کتاب توحید به سند خود از عبد الله بن میمون قداح از جعفر بن محمد از پدرش (علیهمما

السلام) روایت کرده ، و در آن نام بهشت نیامده ، تنها آمده که ((وقتی تو را داخل می کند که خودش خواسته باشد یا تو خواسته

باشی))

در سابق ، در جلد اول این کتاب ، در تفسیر آیه ((و لا يفضل به الا الفاسقين )) روایت دیگری در این معنا با شرحش گذشت.

و در توحید به سند خود از سلیمان بن جعفر جعفری روایت کرده که گفت : حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مشیت یکی از

صفات افعال است ، پس هر که معتقد باشد که خدا از ازل مرید و شائی (خواهنه ) بوده موحد نیست.

### توضیحی درباره مشیت خداوند

مؤلف : در اینکه بار دوم فرمود ((پس هر که معتقد باشد که خدا از ازل مرید و شائی بوده موحد نیست )) اشاره است به اینکه

اراده و مشیت یک چیز است ، و همینطور هم هست ، چون مشیت وقتی آدمی به آن موصوف می شود که آدمی فاعلی در نظر

گرفته شود، که می داند چه می کند، و چه کرده است ، و همین معنا وقتی اراده نامیده می شود که فاعلیت فعل تمامیت و کمال

یافته باشد، به طوری که فعل از آن منفک نشود.

و به هر حال اراده و مشیت وصفی است خارج از ذات و عارض بر ذات ، و به همین جهت خدای تعالی آن طور که به صفات ذاتی

اش از قبیل علم و قدرت موصوف می شود، به اراده و مشیت موصوف نمی شود، چون ذات او منزه از تغییر است ، و با عروض

عوارض دگرگون نمی شود. پس اراده و مشیت از صفات فعل او، و متزع از فعل او، و یا از جمع شدن اسباب ناقصه که مجموع

علت تامه است می شود.

پس اینکه می گوییم خدا اراده کرد چنین و چنان کند، معنایش این است که اگر چنین و چنان کرد با علم به صلاحیت آن کرد، و

می دانست که مصلحت انجام آن بیشتر از مصلحت ترک آن است . و یا معنایش این است که وسیله و اسباب آن را با علم به

صلاحیت آن فراهم نمود.

و چون اراده به آن معنایی که در خود ما است غیر از ذات خدا است ، لذا اگر کسی بگوید خدا لا یزالمرید بوده ، لازمه گفتارش

این می شود که غیر از ذات خدا چیز دیگری هم ازلى بوده ، چیزی که مخلوق او نبوده ، بلکه با او بوده است ، و این با توحید

منافات دارد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 513

و اما اگر کسی اراده را به آن معنا که در خود ما است نگیرد، بلکه بگوید معنای اراده علم به اصلاح است ، در این صورت مانعی

ندارد که بگوید خدا از ازل مرید بوده چون علم جزء ذات خداست ، چیزی که هست در این صورت اراده را صفت جدایانه ای در مقابل علم و حیات و قدرت گرفتن وجهی ندارد.

و در الدر المنشور است که سعید بن منصور، ابن ابی شیبیه، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، ابن ماجه، ابن جریر، ابن منذر،

ابن ابی حاتم، ابن مردویه، و بیهقی - در کتاب دلائل - از ابوذر روایت کرده اند که وی سوگند می خورد که آیه ((هذا

صفحه 4648 از 6775

خصمان اختصموا فی ربهم ... ان الله يفعل ما ي يريد)، درباره سه نفر از مسلمانان و سه نفر از کفار نازل شد که در جنگ بدر با هم روبرو شدند و هماوردی کردند. از مسلمانان حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث و علی بن ابی طالب . و از کفار عتبه ، و شیبیه ، فرزدان ریبعه ، و ولید بن عتبه بودند.

علی (علیه السلام) فرمود: من اول کسی هستم که در روز قیامت برای خصومت روی زانو می نشینم .  
مؤلف : صاحب الدر المنشور این روایت را نیز از عده ای از اصحاب جوامع از قیس بن سعد بن عباده و از ابن عباس و دیگران نقل کرده . و در مجمع البیان آن را از ابوذر و عطاء نقل کرده است.

و در خصال از نظر بن مالک روایت کرده که گفت : من به حسین بن علی (علیهم السلام) عرضه داشتم : یا ابا عبد الله ! در معنای ))هذا خصمانت اختصموا فی ربهم (( حدیثی بفرما، فرمود: منظور بنی امیه و ما هستیم که در پیشگاه عدل الهی مخاصمه خواهیم کرد. ما خدای را تصدیق نمودیم و آنان تکذیب کردند. پس ((خصمان )) در روز قیامت ماییم.

مؤلف : این روایت نمی خواهد بفرماید، شاعن نزول آیه ما هستیم ، بلکه می خواهد بفرماید یکی از مصادیق ((خصمان )) ماییم .  
نظیر این روایت ، روایتی است که کافی به سند خود از ابن ابی حمره از امام باقر (علیه السلام) آورده که فرمود: برای کسانی که به

ولایت علی کفر ورزیدند جامه ای از آتش بریده می شود. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 514

و در تفسیر قمی در ذیل جمله ((و هدوا الى الطیب من القول )) گفته که مقصود از ((قول طیب )) توحید و اخلاص است . و در

معنای جمله ((و هدوا الى صراط الحمید)) فرموده ، صراط حمید ولایت است.

مؤلف : و در محاسن به سند خود از ضریس از امام باقر روایتی به این معنا آورده است.

و در مجمع البیان آمده که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) روایت شده که فرموده : هیچ کس به قدر خدای عز و جل

حمد را دوست نمی دارد. الحج

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 515

37 سوره حج - آیات 25

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصْدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْفُ فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ يُرِدُ فِيهِ إِلَيْالْخَادِ بِظُلْمٍ نُنْذِقُهُ  
مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (25) وَ إِذْ بَوَأْنَا لِأَنْبَهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَ طَهْرٌ يَبْتَئِي لِلطَّائِفَيْنَ وَ الْقَائِمَيْنَ وَ الرُّكُعَ السَّاجِدَوْنَ (26) وَ أَذْنَ  
حَجَّ يَأْتُوكِ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِيْنَ مِنْ كُلِّ فَجِّ عَمِيقٍ (27) لَيَشْهَدُوا مَنْفَعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَتٍ .. فِي النَّاسِ بِالْ  
عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمٍ : الْأَنْعَمٍ فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (28) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَمَنَّهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيَطْوَّفُوا بِالْبَيْتِ  
الْعَتِيقِ (29) ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَحْلَتْ لَكُمُ الْأَنْعَمُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَبِيْوَا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَنِ وَ  
اجْتَبِيْوَا قَوْلَ الرُّزُورِ (30) حُنَفَاءُ اللَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فَكَانَمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطُفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ  
سُجِيقٍ (31) ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعْرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (32) لَكُمْ فِيهَا مَنْفَعٌ إِلَى أَجَلٍ مُسْ . مَىْ ثُمَّ مَحْلِهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (33) وَ  
إِكْلٌ أُمٌّ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمٍ الْأَنْعَمِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَحْدَهُ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرُ الْمُخْبِتِينَ (34) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ  
الَّهُ وَجِلتَ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقْبِمِي الصلوةِ وَ مَمَّا رَزَقَهُمْ يُنْفِقُونَ (35) وَ الْبَيْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعْرَ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا

خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانَعَ وَالْمُعْتَرَ كَذَلِكَ سَخَرْنَهَا لَكُمْ أَعْلَكُمْ

تَشَكُّرُونَ (36) لَن يَنَالَ اللَّهَ لَحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاهُ وَبَشَرَ

الْمُحْسِنِينَ (37) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 516

ترجمه آيات

کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا و مسجد الحرام که ما آن را برای همه مردم معبد قرار دادیم و مقیم و مسافر در آن یکسان

صفحه 6775 از 4649

است باز می دارند بدانند که ما به هر کس از ایشان که بخواهد در آنجا تجاوزی و ستمی بکند عذابی دردناک خواهیم داد (25) و

چون ابراهیم را آن روز که این خانه نبود در جای این خانه جا دادیم (و مقرر داشتیم) چیزی را با من شریک نپندارد و خانه ام را

برای طواف کنندگان و مقیمان و سجده گزاران پاکیره دارد (26) و به او گفتیم مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند و سوار

بر مرکب های لاغر شده از دوری راه از دره های عمیق بیایند (27) تا شاهد منافع خویشتن باشند و نام خدا را در ایامی معین یاد

کنند که ما شما را از حیوانات روزی دادیم ، از آن بخورید و به درمانده فقیر نیز بخورانید (28) آنگاه کثافتی که در حال احرام

برایشان است بسترند و به نذرها ایشان وفا کنند و بر این خانه کهن طواف کنند (29) آری این چنین ، و هر کس حرمت یافتگان

خدای را بزرگ بدارد همان برای او نزد پروردگارشان عمل نیکی محسوب می شود، و خدا چارپایان را بر شما حلال کرده مگر

آنچه که برایتان خوانده شود. پس ، از پلیدی بتها کناره گیری کنید و از گفتار دروغ اجتناب ورزید (30) مخلصان خدا باشید نه

مشرکان او، و هر که به خدا شرك آورد چنان است که از آسمان در افتاده مرغان او را بربایند، و یا باد او را به جایی دور دست برد

(31) چنین ، و هر کس قربانی های خدا را بزرگ دارد این از پرهیزگاری دلها است (32) شما را تا مدتی از آن منفعت ها است ، )

سپس زمان رنج آن تا برگشتن به خانه کعبه ادامه دارد (33) برای هر امتی عبادتی دادیم تا نام خدا را بر حیوانات بسته زبان که

روزیشان کرده است یاد کنند، پس معبد شما خدای یگانه است ، مطیع او شوید و فروتنان را بشارت ده ( 34 ) همان کسانی که چون

( نام خدا برده شود دلهایشان بترسد که بر حادثات صبورند و نماز بپا دارند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند ) 35

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 517

و قربانیها را برای شما از مراسم حج قرار دادیم که غذایتان نیز هست نام خدا را در آن حال که به پا ایستاده اند بر آنها یاد کنید و

چون پهلو به زمین نهادند از گوشتستان بخورید و به فقیر و سائل هم بخورانید. این چنین ، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم شاید

سپاس دارید ( 36 ) ( گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی رسد، چنین ، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم تا خدا را برای هدایتی که

( شما را کرده ، بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده ) 37

بیان آیات

این آیات مزاحمت و جلوگیری کفار مشرک از ورود مؤمنین به مسجد الحرام را ذکر می کند، و تهدیدی که به ایشان نموده نقل

می کند. و اشاره ای دارد به تشریع حج خانه خدا برای اولین بار در عهد ابراهیم ، و ماءموریت او به اینکه حج را در میان مردم

اعلام بدارد. و نیز پاره ای از احکام حج را بیان می کند.

برابری همه مؤمنین در عبادت در مسجدالحرام و تهدید کسانی که در راه خدا و مسجدالحرام را می بندند

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصْدُونَ عَنْ سِبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ كَلْمَهً ((صد)) به معنای جلوگیری است . و کلمه

(( سواء )) مصدر به معنای فاعل است . و (( عکوف در مکان )) به معنای اقامت در آن است . و کلمه (( بادی )) (( بدو )) و به

معنای ظهور است . و مراد از آن به طوری که گفته اند کسی است که مقیم مکه نباشد، بلکه از خارج وارد مکه شود. و کلمه

(( الحاد )) به معنای میل به خلاف استقامت است ، و اصل آن کجی پای حیوان بوده.

و مراد از جمله ((الذین کفروا )) مشرکین مکه است که به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) کفر ورزیدند و در اول

بعثت ، يعني قبل از هجرت ، مانع از گرویدن مردم به اسلام می شدند. و مقصود از ((سبيل الله )) همان اسلام است ، و نيز مؤمنين

را از داخل شدن به مسجد الحرام ، برای طواف کعبه ، و نماز خواندن در آن و سایر عبادات باز می داشتند. پس جمله ((يصدون))

استمرار را می رساند، و عطف آن بر فعل ماضی ((كفروا)) ضرری به این افاده نمی رساند، و معنای آیه این است : آنهایی که ۵

قبلًا كفر ورزیدند و بر جلوگیری مردم از راه خدا و جلوگیری مؤمنین از مسجد الحرام مداومت نمودند.

و با این بیان روشن می شود که : جمله ((و المسجد الحرام )) عطف است بر جمله ((سبيل الله ))، و مراد از جلوگیری مؤمنین از

صفحه 6775 از 4650

ادای عبادات ، مناسک در کعبه است ، و لازمه این ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 518

جلوگیری این بوده که نگذارند کسی هم از خارج وارد مکه شود.

و با این بیان روشن می گردد که منظور از جمله ((الذى جعلناه للناس )) - که وصف مسجد الحرام است - این است که ((جعلناه

لعياده الناس - آن را محل عبادت مردم قرار دادیم ))، نه اینکه ملک آن را به مردم واگذار نمودیم . پس به حکم این آیه ، مردم

مالک این معنا هستند که در مسجد الحرام عبادت کنند، و کسی نتواند از ایشان جلوگیری کند. و اگر اینطور تعبیر فرموده برای این

است که بفهماند عبادت مردم در مسجد الحرام حق ایشان است ، و جلوگیری ایشان ، تعدی در حق و الحاد به ظلم است.

همچنانکه اضافه ((سبيل )) به کلمه ((الله )) برای افاده این معنا است که جلوگیری مردم از عبادت در مسجد تعدی به حق خدا

است.

مؤید این معنایین است که بعد از جمله مورد بحث فرموده : ((سواء العاکف فيه و الباد )) يعني اهل آن و خارجی هایی که داخل آن

می شوند، در اینکه حق دارند در آن مسجد عبادت کنند برابرند.

و مراد از اقامت در آن ، و در خارج آن ، یا اقامت در مکه و در خارج مکه به طور مجاز عقلی است . و یا از این باب است که

ملازم بودن مسجد برای عبادت آن است که از خارج وارد آن شوند.

من يُرِدُ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدْقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمِاين جمله کیفر کسی که مردم را در این حق ظلم می کند بیان می فرماید، و لازمه آن

تحريم این عمل ، یعنی بازداری مردم از دخول مسجد برای عبادت است . و مفعول ((برد)) حذف شده تا دلالت بر عموم کند. و

حرف ((باء)) در ((بالحاد)) برای ملاقبست ، و در ((بظلم)) برای سببیت است . جمله مورد بحث دلالت می کند بر اینکه خبر ((ان))

در جمله ((ان الذين كفروا)) چیست.

و معنای آیه این است که : کسانی که کافر شدند و همواره مردم را از راه خدا، که همان دین اسلام است ، باز می دارند و مؤمنین

را از ورود به مسجد الحرام که ما آن را معبدی برای مردم قرار دادیم که عاکف و بادی در آن برابرند، جلوگیری می کند بدانها از

عذاب می چشانیم چون آنها با مردم با الحاد و ظلم مواجه می شوند و کسی که چنین باشد ما از عذابی دردنگ بدو می چشانیم.

تفسرین در اعراب مفردات آیه و جملات آن گفته های بسیار زیادی دارند، و شاید آنچه ما آوردهیم مناسب ترین وجه نسبت به

سیاق آیه باشد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 519

و إِذْ بَوَأْنَا لِابْرَهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَ طَهْرٌ بَيْتِي لِلطَّافِقِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكْعُ السُّجُودُ مَعْبُدٌ شُدُّنَ كَعْبَه بَرَى مردم

((بواه مکانا کذا)) معنايش این است که برای او فلان مکان را مهیا کرد، تا مرجع و بازگشت گاه او باشد و همواره بدانجا

برگردد. و کلمه ((مکان)) به معنای محل استقرار هر چیزی است . بنابراین ((مکان خانه)) قطعه ای است از زمین که خانه کعبه در

آن بنا شده ، و مراد از ((قائمین)) آن طور که از سیاق استفاده می شود، کسانی هستند که خود را برای عبادت خدا و نماز به تعب

می اندازند. و کلمه ((رکع)) جمع ((راکع)) است ، مانند ((سجد)) که جمع ((ساجد)) است . و همچنین ((ركوع)) و ((سجود))

نیز جمع راکع و ساجد است.

کلمه ((اذ)) در جمله ((و اذ بوانا...)) ظرفی است متعلق به مقدر، و تقدير آن ((اذکر وقت کذا)) است . و در این جمله داستان معبد

شدن کعبه برای مردم را بیان می کند، تا همه بهتر بفهمند، که چطور جلوگیری مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.

مقصود از دستور الهی به ابراهیم (علیه السلام) : ((وَطَهَرْ بَيْتَ الْلَّٰهِيْنَ)) ...

و اینکه خدای تعالی مکان بیت را برای ابراهیم (علیه السلام) تبوئه قرار داد معناش این است که آن را مرجع برای عبادت قرار داد،

تا عبادت کنندگان آنجا را خانه عبادت خود قرار دهند. و این که خانه را هم به خود نسبت داد، و فرمود: ((وَ طَهَرْ بَيْتَ - پاک کن

خانه ام را)) اشاره به همین قرار دارد.

صفحه 6775 از 4651

و بدون تردید این قرارداد عبارت بوده از وحی به ابراهیم که تو این مکان را مکان و مرجع برای عبادتم بکن . پس معنای ((بُوءُنَا

لَا بَرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ)) این است که : ما وحی کردیم به ابراهیم که برای عبادتم قصد این مکان کن . به عبارتی دیگر مرا در این

مکان عبادت کن .

با این بیان روشن گردید که کلمه ((ان لا تشرک بی شيئا)) تفسیری است که وحی سابق را به اعتبار اینکه از مقوله

قول بوده ، تفسیر می کند و دیگر احتیاجی به تقدیر ((وَحِيْ كَرَدِيم)) و امثال آن نیست.

و نیز روشن شد که مقصود از جمله ((ان لا تشرک بی شيئا)) البته در خصوص این سیاق ، نهی از شرک به طور مطلق نیست ، هر

چند شرک به طور مطلق مورد نهی است ، ولی مقصود نهی از خصوص شرک در عبادت است ، چون کسی که به زیارت کعبه می

رود مقصودش عبادت است . و به عبارتی روشن تر: نهی از شرک در اعمال حج ، از قبیل تلبیه برای بتها اهلال برای آنها و امثال آن

است.

و همچنین معنای جمله ((وَ طَهَرْ بَيْتَ ...)) این است که وحی کردیم که خانه مرا برای ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 520

طواف کنندگان و نمازگزاران و راکعان و ساجدان تطهیر کن . و تطهیر هر چیز به معنای این است که آن را آنچنان از کثافات و

پلیدیها پاک کنند و به حالتی برگردانند که طبع اولی اقتضای آن حالت را دارد. و منظور از اینکه بیت را به خود نسبت داده ،

فرمود: ((بیتی ))، این است که بفهماند این خانه مخصوص عبادت من است.

و تطهیر معبد، به همان جهت که معبد است ، این است که آن را از اعمال زشت و پلیدیها که مایه فساد عبادت است پاک کنند، و

چنین پلیدی همان شرک و مظاهر شرک یعنی بتها است.

پس تطهیر خانه خدا، یا منزله داشتن آن از خصوص پلیدیهای معنوی است ، و ابراهیم (علیه السلام ) ماءمور شده که طریقه عبادت را

به نحوی که خالی از قذارت شرک باشد به مردم تعلیم دهد، همانطور که خودش ماءمور به چنین عبادتی شده بود، و یا تطهیر آن

از مطلق نجاسات ، و پلیدیها چه مادی و چه معنوی است.

لیکن از این دو احتمال آنکه با سیاق آیه نزدیکی بیشتری دارد همان احتمال اول است ، و حاصل تطهیر معبد، از ارجاس و پلیدیهای

معنوی ، برای پرستندگان که از دور و نزدیک قصد آن می کنند، این است که عبادتی برای آنان وضع کند که خالص برای خدا

باشد، و مشوب به شائبه شرک نباشد در آنجا تنها خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نکنند، پس بنابر آنچه سیاق افاده می کند

معنای آیه این می شود که به یاد آور زمانی را که به ابراهیم وحی کردیم که در خانه من مرا پرستش کن به اینکه آن را مرجع

عبادت من کنی و چیزی را در عبادت من شریک نسازی و برای کسانی که قصد خانه من می کنند عبادتی تشریع کنی که خالی از

شائبه شرک باشد. در این آیه اشعاری به این معنا دارد که عمدۀ عبادت قاصدان کعبه طواف و نماز و رکوع و سجود است و نیز

اشعاری به این معنا است که رکوع و سجود مثل دو متلازم ، همیشه با هم هستند و هیچ وقت از یکدیگر جدا نمی شوند. از جمله

حرف هایی که در تفسیر این آیه زده اند یکی این است که معنای ((بوانا)) (قلنا تبوا) است یکی دیگر این است که گفته اند

معنایش ((اعلمنا)) است یکی دیگر اینکه کلمه (ان )

در جمله ((ان لا تشرک ...)) مصدریه است یکی دیگر اینکه مخففه از (ان )

با تشدید است یکی دیگر اینکه گفته اند: مراد از طائفین طارئین یعنی واردین از خارج و مراد از قائمین مقیمین و اهل مکه است

دیگر اینکه مراد از قائمین و رکع و سجود همه نمازگزاران است ولی همه این اقوال بعید است.

دستور الهی به ابراهیم (ع) در میان مردم حج را اعلام کن تا بسویت بیایند!

حج يأْتُوك رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجَّ عَمِيقٍ كَلْمَه ((اذن )) امر از ((تاذهین )) و به معنای اعلام .. و أَذْنَ فِي النَّاسِ يَا إِلَهِ

کردن با صدای بلند است و به همین ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 521

صفحه 6775 از 4652

جهت دیگران آن را به ندا تفسیر کرده اند. و کلمه ((حج )) در اصل لغت به معنای قصد است و اگر عمل مخصوص در بیت الحرام

را که اولین بار ابراهیم (علیه السلام) آن را تشریع نمود و در شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز جریان یافت حج

نامیده اند به همین جهت است که هر کس بخواهد این عمل را انجام دهد قصد خانه خدا می کند. و کلمه ((رجال )) جمع ((رجل

پیاده )) است که در مقابل ((راکب - سواره )) است . و کلمه ((ضامر)) به معنای لاغری است که از زیاد راه رفتن لاغر شده باشد. و

کلمه ((فح )) به طوری که گفته اند به معنای راه دور است.

((اذن فِي النَّاسِ بِالْحَجِ)) - یعنی در میان مردم ندا کن که قصد خانه کنند و یا عمل حج را انجام دهنند. این جمله عطف است بر

جمله ((لا تشرك بي شيئاً)) و مخاطب در آن ابراهیم (علیه السلام) است . و اینکه بعضی از مفسرین مخاطب به آن را رسول خدا

(صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند از سیاق آیات بعید است.

((ياتوک رجال...)) - این جمله جواب امر است . یعنی در میان مردم اعلام کن که اگر اعلام کنی مردم چه پیاده و چه سوار بر

اشتران لاغر از هر راه دوری خواهند آمد. و لفظ ((كل )) در امثال این موارد معنای کثرت را افاده می کند، نه معنای استغراق و

کلیت را. توضیحی در مورد منافع دنیوی و اخروی حج

لَيَشْهُدُوا مَنَفَعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَتٍ...لام بر سر جمله مورد بحث لام تعليل ، و يا لام غایت است . و این جار و

مجرور متعلق است به جمله ((یاتوک )) یعنی اگر اعلام کنی می آیند، به سوی تو، برای اینکه منافع خود را مشاهده کنند. و بنابراین

که لام غایت باشد معنا این می شود که : می آیند به سوی تو و منافع خود را مشاهده می کنند.

در این جمله ((منافع )) مطلق ذکر شده ، و نفرموده منافع دنیایی ، و يا اخروی ، چون منافع دو نوع است يکی دنیوی که در همین

زندگی اجتماعی دنیا سود بخشیده ، و زندگی آدمی را صفا می دهد و حوائج گوناگون او را بر آورده ، نواقص مختلف آن را بر

طرف می سازد، مانند تجارت ، سیاست ، امارت ، تدبیر، و اقسام رسوم و آداب و سنت ، و عادات ، و انواع تعاون و یاریهای

اجتماعی ، و غیر آن.

و معلوم است که وقتی اقوام و امتهای مختلف از مناطق مختلف زمین با همه تفاوتها ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 522

که در انساب و رنگ و سنت و آداب آنها هست در یکجا جمع شده ، و سپس یکدیگر را شناختند، و معلوم شد که کلمه همه

واحده و آن ، کلمه حق است ، و معبد همه یکی است و او خدای عز و جل است ، و وجهه همه یکی است و آن کعبه است ، این

اتحاد روحی آنها به اتحاد جسمی و آن وحدت کلمه ، ایشان را به تشابه در عمل می کشاند. این از آن دیگری آنچه می پسندد می

آموزد، و آن دیگری نیز خوبیهای این را می گیرد، و این به کمک آن می شتابد و در حل مشکلات آن قوم کمر می بندد و به

اندازه مقدور خود یاریش می دهد، در نتیجه جامعه های کوچک به صورت یک جامعه بزرگ مبدل می شود، آن وقت نیروهای

جزئی نیز به نیروی کلی مبدل می شود که کوههای بلند هم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند، و هیچ دشمن نیرومندی حریف

آن نمی شود. و جان کلام اینکه : هیچ راهی به سوی حل مشکلات به مانند تعاضد و تعاون نیست ، و هیچ راهی به سوی تعاون

چون تفاهم نیست و هیچ راهی به سوی تفاهم مانند تفاهم دینی نیست.

نوع دوم از منافع ، منافع اخروی است که همان وجود انواع تقرب ها به سوی خدا است . تقرب هایی که عبودیت آدمی را مجسم

سازد، و اثرش در عمل و گفتار آدمی هویدا گردد. و عمل حج با مناسکی که دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متنضم است ، چون مشتمل است بر ترک تعدادی از لذایذ زندگی ، و کارهای دنیایی و کوششها برای دنیا، و تحمل مشقت ها، و طوف پیرامون خانه او، و نماز و قربانی ، و انفاق و روزه ، و غیر آن.

در سابق هم گفته‌یم که عمل حج با ارکان و اجزایی که دارد یک دوره کامل مسیر ابراهیم خلیل (علیه السلام) در مراحل توحید، و نفی شرک ، و اخلاص عبودیت او را مجسم می‌سازد.

صفحه 6775 از 4653

به همین بیان روشن می‌شود که چرا فرمود: ((در میان مردم حج را اعلام کن تا به سویت بیایند))، چون معنای آمدن مردم به سوی ابراهیم ، این است که مردم به سوی خانه‌ای که او بنا کرده بیایند و آن را زیارت کنند. و آمدنشان مستلزم این است که این منافع اخروی و دنیوی را مشاهده کنند، و وقتی مشاهده کردند، علاقمند به آن خانه می‌شوند، چون خلقت انسان به گونه‌ای است که منفعت را دوست دارد.

وَيَذَكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمٍ الْأَنْعَمٍ تَوْضِيحٌ مُّفَرَّدَاتٍ وَ جَمِيلَاتٍ آيَاتٍ مُّرْبُوطَةٍ بِهِ مَنَاسِكُ حَجَّ  
راغب گفته : کلمه ((بهیمه)) به معنای حیوان بی زبان است . و از این جهت بهیمه اش خوانده اند که در صوت آن ابهام است و کسی نمی داند از این صدا که می کند چه منظوری دارد. و لیکن هر چند در اصل لغت عام است ، ولی در متعارف تنها به معنای حیوانات بی زبان ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 523  
غیر درنده به کار می رود و در قرآن کریم هم آنجا که فرموده : ((احلت لكم بهیمه الانعام )) به همین معنا است ، یعنی شامل و نیز درباره کلمه ((نعم )) گفته : این کلمه تنها در خصوص شتر استعمال می شود، و جمع آن ((انعام )) می آید. و اگر شتر را به درنده نیست.

این نام نامیده اند، بدین جهت است که این حیوان در نظر اعراب از بزرگترین نعمت ها به شمار می رود، این اختصاصی که گفتیم

در خصوص مفرد این کلمه است . و اما جمع آن ((انعام )) در شتر و گاو و گوسفند، هر سه استعمال می شود، البته به شرطی که

شتر هم در میان باشد، یعنی به گاو تنها و گوسفند تنها، و یا گاو و گوسفند انعام نمی گویند، ولی به هر سه انعام می گویند.

پس مراد از ((بھیمه الانعام )) انواع سه گانه مذکور یعنی شتر و گاو و گوسفند است ، البته گوسفند هم اعم از بز و میش است ، و

اضافه ((بھیمه الانعام )) اضافه بیانیه است.

و جمله مورد بحث یعنی جمله ((و یذکروا...)) عطف بر جمله ((یشهدوا)) است ، و معناش این می شود: تا ببینند منافع خود را، و

تا یاد آرند نام خدا را در ایام معین یعنی ایام تشریق - روز ده و یازده و دوازده و سیزده ذی الحجه - ائمه اهل بیت (علیهم السلام

((یام معلومات را به همین ایام تفسیر کرده اند.

و ظاهر جمله ((علی ما رزقہم من بھیمه الانعام )) این است که متعلق به جمله ((یذکروا)) باشد، و جمله ((من بھیمه الانعام )) بیان

موصول ((ما)) بوده باشد. و مراد از ((ذکر نام خدا بر بھیمه )) ذکر آن در هنگام ذبح گوسفند و یا نحر شتر است . و این عمل بر

خلاف عمل مشرکین است که گوسفند و شتر را در راه بتهاخ خود قربانی می کردند.

زمخشري گفته : جمله ((و یذکروا اسم الله ...)) کنایه از ذبح و نحر است ولی این گفتار از این نظر بعید است که می دانیم در این

کلام عنایت خاصی به ذکر اسم خدای تعالی هست ، و اگر عبارت را کنایه بگیریم ، در کنایه عنایت تنها متوجه مکنی عنه (منظور

واقعی ) است ، نه خود کنایه . و از کلام بعضی از مفسرین بر می آید که خواسته اند بگویند: مراد مطلق ذکر خدا در ایام حج است

، نه تنها بردن نام خدا در هنگام ذبح . ولی این حرف صحیح نیست . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 524

فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ کلمه ((بائس )) از ((بوس )) است که به معنای شدت فقر و احتیاج است . و این آیه شریفه مشتمل

بر دو نوع حکم است یکی ترخیصی که همان امر به خوردن از قربانی است و یکی الزامی که عبارت است از اطعام به فقیر.

**ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَهَّمُ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيَطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ كلمه ((تفت)) به معنای چرک بدن است . و ((قضای تفت)) به معنای**

زایل کردن هر چیزی است که به خاطر احرام در بدن پیدا شده ، مانند ناخن ، مو ، و امثال آن . و قضای تفت ، کنایه است از بیرون

شدن از احرام و مقصود از جمله ((و ليوفوا نذورهم)) اتمام هر تکلیفی است که با نذر و امثال آن به گردنشان آمده . و مراد از ((و

ليطوفوا بالبيت العتيق ((بنابر آنچه در تفسیر ائمه اهل بيit (عليهم السلام) آمده ، طواف نساء است ، چون خروج از احرام به طوری

که همه محترمات احرام حلال شود جز با طواف نساء صورت نمی گيرد و طواف نساء آخرين عمل حج است که بعد از آن تمامی

صفحه 4654 از 6775

محترمات حلال می شود.

و منظور از ((بيت عتيق)) کعبه است که به خاطر قدیمی بودنش به این نام نامیده شده ، چون اولين خانه اي که برای عبادت خدا در

زمین ساخته شد همین کعبه بوده همچنانکه قرآن کریم هم فرموده : ((إن أول بيت وضع للناس للذى بيكه مباركا و هدى للعالمين ))

و امروز قریب چهار هزار سال از عمر این خانه می گذرد و هنوز آباد و معمور است . و در آن روزهایی که آیات مورد بحث نازل

می شود بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن گذشته بود.

تحريك و تشویق مردم به تعظیم حرمت خدا

**ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ كلمه ((حرمت)) به معنای هر چیزی است که هتك و اهانت به آن جائز نباشد، و**

رعایت حرمتش لازم باشد. و کلمه ((اوثن)) جمع ((وثن)) است که به معنای ((بت)) می باشد. و کلمه ((зор)) به معنای انحراف

از حق است ، و به همین جهت دروغ را نیز ((зор)) می گویند، و همچنین هر سخن باطل دیگری را.

و کلمه ((ذلک)) در تقدیر ((الامر ذلک)) است ، یعنی آنچه ما برای ابراهیم و مردم بعد از وی تشریع کردیم و مناسکی که برای

حج مقرر داشتیم این ها است که ذکر کرده و بدان اشاره نمودیم . و به عبارت ساده تر بعد از آنکه بیان کرد که مناسک حج

احرام ، طواف ، نماز ، قربانی ، اخلاص و اجتناب از شرك ، با کلمه ((ذلک)) فرمود: اين بود آنچه در زمان ابراهيم و به زبان او

برای مردم تشریح کردیم.

و جمله ((و من يعظم حرمات الله فهو خير له ))، تحریک و تشویق مردم است به تعظیم حرمات خدا. و ((حرمات خدا)) همان

اموری است که از آنها نهی فرموده ، و برای آنها حدودی معین کرده که مردم از آن حدود تجاوز نکنند، و به ماوراء آنها قدم

نگذارند، پس تعظیم آن حدود همین است که از آنها تجاوز نکنند.

آنچه از سیاق بر می آید این است که این جمله مقدمه و زمینه چینی باشد برای آیه بعد که می فرماید: ((و احلت لكم الانعام الا ما

يتلى عليكم ))، چون اگر این جمله را به جمله قبلی ضمیمه کنیم این معنا را می فهماند که انعام - در عین اینکه از جمله رزق‌هایی

است که خدا به مردم داده و برایشان حلال کرده - حدودی هم برای آن معین نموده که باید از آن تجاوز شود، و جمله استثنائی

((الا ما يتلى عليكم )) به آن حدود اشاره می کند.

و منظور از اینکه فرمود: ((الا ما يتلى عليكم - مگر آنچه برایتان خوانده می شود)) استمرار تلاوت است ، یعنی همه را در همین

سوره برایتان می خوانیم ، زیرا خوردنیهای حرام همه در سوره انعام نازل شده و نزول آن در مکه بوده و نیز در سوره نحل که در

واخر دوره قبل از هجرت و اوائل دوره بعد از هجرت ، در مکه و مدینه نازل شده و نیز در سوره بقره آمده که آن نیز در اوایل

هجرت ، یعنی شش ماه بعد از هجرت (به طوری که روایات می گویند) نازل شده و با این حال ، دیگر معنا ندارد ما کلمه ((يتلى))

را برای استقبال بگیریم و مانند بعضی از مفسرین آن را اشاره به آیه سوره مائدہ بدانیم که بعدا نازل می شود.

و آیاتی که گفتیم خوردنیهای حرام را بیان می کند، هر چند که یکی از محترمات را، میته و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر

خدا ذبح شده ، نام بردۀ است و لیکن در آیه مورد بحث به دلیل سیاق ما قبل و ما بعد آن ، عنایت به خصوص ذبح شده برای غیر

خدا است ، چون مشرکین در حج خود برای بتها قربانی می کردند، با اینکه از سنن ابراهیم (علیه السلام) تنها سنت حج در میان

آنان باقی مانده بود، آن را هم به این صورت در آورده بودند که بتھایی بر بام کعبه ، و عده ای را بالای صفا و مروه و عده ای را

در منی نصب کرده و قربانیهای خود را به نام آنها ذبح می کردند. پس اجتناب از این عمل منظور نظر آیه است ، هر چند که

خوردن میته و خون و گوشت خنزیر هم از جمله محترمات خدا باشند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 526

مؤید این معنا علاوه بر آنچه گذشت این است که کلام را با جمله ((فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور)) تعقیب کرده

صفحه 6775 از 4655

، چون اجتناب از اوثان و اجتناب از سخن باطل هر چند که از مصاديق تعظیم ((حرمات الله )) است و به همین جهت آن را بر جمله

((و من يعظم حرمات الله ...)) تفریغ کرده و فرموده : ((فاجتنبوا...)) لیکن نامبردن این دو تا از میان همه محترمات ، و حرمات خدا

در سیاق آیات حج جز برای این نبوده که در عمل حج این دو تا مورد ابتلای آن روز بوده ، و مشرکین درباره تقرب به بتھا و

قربانی کردن برای آنها و به نام آنها اصرار می ورزیدند.

با این بیان روشن شد که جمله ((فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور)) نهی عامی است از تقرب به بتھا و قول باطل که

در مورد خاص حج به کار رفته و به همین جهت بوده که با فای تفریغ آمده است.

و اگر حکم اجتناب را نخست متعلق بر ((رجس )) کرد، و سپس آن رجس را با جمله ((من الاوثان )) بیان نمود، و از اول نفرمود:

((فاجتنبوا من الاوثان )) برای این بود، که به علت حکم هم اشاره کرده باشد که علت وجوب اجتناب این است که ((اوثان )) ،

((رجس )) هستند.

و نیز اگر اجتناب را متعلق بر خود اوثان کرد، نه به عبادت و تقرب و توجه و یا لمس آنها و یا امثال این عناوین ، با اینکه همه می

دانیم که اجتناب در حقیقت متعلق به این گونه عناوین است نه به عین بتھا، برای این بود که در تعبیر از اجتناب مبالغه فرموده باشد.

از آنچه گذشت روشن گردید که کلمه ((من )) در جمله ((من الاوثان )) بیانیه است ، ولی بعضی از مفسرین آنرا ابتدایی گرفته و گفته اند: معنای آیه این است که رجس را که از پرستش بتها شروع می شود اجتناب کنید، (و خلاصه اولین رجسی که اجتنابش واجب است پرستش بتها است )

بعضی دیگر آن را تبعیضی گرفته ، گفته اند معنای آیه این است که : بعضی از جهات اوثان را که همان عبادت آنها است اجتناب کنید. ولی در این دو وجه تکلفی است که بر خواننده پوشیده نیست ، و معنای آیه را از استقامت و روانی می اندازد.

حُنَفَاءُ اللَّهِ غَيْرُ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَكَانَمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطُفُهُ الطَّيْرُ...((حنفاء)) جمع ((حنيف )) است و حنیف به معنای

چیزهایی است که از دو طرف ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 527

(افرات و تفریط)، به وسط می آیند، و بدان سو متمايل می شوند. و معنای اینکه مردمی برای خدا حفاء باشند این است که از اغیار

(يعنى آلهه و بتها) به سوی خدا مایل گردند. و لذا این جمله و جمله ((غير مشركين )) یک معنا را افاده می کند.

و این دو جمله ، یعنی جمله ((حنفاء الله )) و جمله ((غير مشركين )) به هر دو حال از فاعل ((فاجتبوا)) هستند، و آن را چنین معنا می

دهند: شما از اوثان و قربانی کردن برای آنها اجتناب کنید در حالی که از غیر خدا مایل به سوی خدا باشید، و در حج خود به او

شرک نورزید، چون مشرکین در عمل حج اینطور تلبیه می گفتند: ((لیک ، لا شریک لک الا شریکا هو لک ، تملکه و ما ملک))

يعنى لیک ای خدا، شریکی برای تو نیست ، مگر شریکی که مال خود تو است ، تو هم آن را مالکی و هم ما یملک آن را مالکی.

((و من يشرك بالله فكاما خر من السماء فتخطفه الطير)) - یعنی مرغ شکاری آن را به سرعت بگیرد. در این جمله مشرک را در

شرک ورزیدن و سقوطش از درجات انسانیت ، به هاویه ضلالت و شکار شیطان شدنش را، تشبيه کرد به کسی که دارد از آسمان

سقوط می کند و عقاب لاشخور او را به سرعت بگیرد.

((او تهوى به الريح فى مكان سحيق )) - یعنی بسیار دور پرتتاب کند. این جمله عطف است بر

جمله ((تختطفه الطير))، و تشبيه دیگری است از مشرکین از نظر دوری از راه حق.

ذِلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ كلمه ((ذلک)) خبر است برای مبتدایی که حذف شده ، و تقدیر آن ((الامر ذلک

-قضیه از این قرار است ((بوده . و کلمه ((شعائر)) جمع ((شعیره)) است ، و شعیره به معنای علامت است ، و شعائر خدا علامتهایی

است که خداوند آنها را برای اطاعتمند نصب فرموده ، همچنانکه خودش فرمود: ((ان الصفا و المروه من شعائر الله )) و نیز فرموده:

((...) و البدن جعلناها لكم من شعائر الله ))...

صفحه 4656 از 6775

و مراد از آن ، شتری است که برای قربانی سوق داده می شود، و با شکافتن کوهانش از طرف راست آن را علامت گذاری می

کنند تا معلوم شود که این شتر قربانی است - ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آیه را چنین تفسیر کرده اند. ظاهر جمله ((لكم فیها

منافع )) که بعد از ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 528

جمله مورد بحث است نیز آن را تاءید می کند، و همچنین جمله بعد که می فرماید: ((و البدن جعلناها لكم ...)) ولی بعضی از

تفسرین گفته اند که مراد از شعائر همه علامتهای منصوبه برای اطاعت خدا است ، ولی سیاق با این گفته مساعد نیست.

((فانها من تقوی القلوب )) - یعنی تعظیم شعائر الهی از تقوی است ، بنابراین ضمیر در ((فانها)) به تعظیم شعائری بر می گردد که از

کلام مفهوم می شود، آنگاه گوئی که مضاف تعظیم حذف شده ، و مضاف الیه (شعائر) به جای آن نشسته ، و ضمیر مضاف هم به

همان قائم مقامش برگشته است.

اشارة به اینکه ((تقوی)) امری معنوی و قلبی است و قائم به اعمال خارجی نیست

و اضافه تقوی به قلوب اشاره است به اینکه حقیقت تقوی و احتراز و اجتناب از غضب خدای تعالی و تورع از محارم او، امری است

معنوی که قائم است به دلها. و منظور از قلب ، دل و نفوس است . پس تقوی ، قائم به اعمال - که عبارت است از حرکات و

سكنات بدنی - نیست ، چون حرکات و سکنات در اطاعت و معصیت مشترک است ، مثلا دست زدن و لمس کردن بدن جنس

مخالف در نکاح و زنا ، و همچنین بی جان کردن در جنایت و در قصاص ، و نیز نماز برای خدا و برای ریا ، و امثال اینها از نظر

اسکلت ظاهری یکی است ، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام ، یکی زشت و دیگری معروف است ، به خاطر همان امر معنوی

درونى و تقوای قلبى است ، نه خود عمل و نه عناوينى که از افعال انتزاع مى شود ، مانند احسان و اطاعت و امثال آن .

لَكُمْ فِيهَا مَنْفَعٌ إِلَى أَجَلٍ مُّسْ . مَىْ ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ كلمه (( محل )) - به کسره حاء - اسم زمان و به معنای وقت حلول ، و سر

رسید مدت است . و ضمیر ((فيها)) به شعائر بر مى گردد . و بنابراین که معنای شعائر شتر قربانی باشد ، معنا چنین مى شود : برای شما

در این شعائر - این شتران قربانی - منافعی است ، از قبیل سوار شدن بر پشت آنها ، و نوشیدن شیر آنها در موقع احتیاج تا مدتی معین

، و آن وقتی است که دیگر باید قربانی شوند ، و سپس وقت رسیدن اجل آن برای ذبح تا رسیدن به خانه کعبه منتهی مى شود . و این

جمله معنای جمله ((هديا بالغ الكعبه )) را مى دهد . البته این معنا بنا به روایاتی است که از ائمه اهل بیت (عليهم السلام ) رسیده .

و اما بنابر قول به اینکه مراد از شعائر مناسک حج است ، بعضی گفته اند : مقصود ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 529

منافعی است که در آن ایام از راه خرید و فروش عاید حاج مى شود ، که سر آمد مناسک حج کنار خانه خدا است ، چون آنجا

آخرین عمل ، که همان طواف است انجام مى شود .

و لِكُلِّ أُمٍّ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقْنَاهُمْ مِنْ بَهِيمَ الْأَنْعَمِ ... كلمه ((منسك)) مصدر ميمی ، و اسم زمان و مکان است

از ((نسک)) و در اینجا از ظاهر جمله ((ليذكروا اسم الله )) بر مى آيد که مصدر ميمی و به معنای عبادت باشد ، عبادتی که مشتمل

بر قربانی و ذبح هم هست .

و معایش این است که : ما در امتهای گذشته آنهايی که ایمان داشتند ، عبادتی با پیشکش قربانی قرار داده بودیم تا آنان نیز نام خدا

را بر بهیمه انعام که خدایشان روزی کرده بود ببرند . و خلاصه شما پیروان ابراهیم اولین امتی نیستید که قربانی برایتان مقرر شده

بلکه برای قبل از شما هم مقرر شده بود.

((فاللهکم الله واحد فله اسلموا)) – یعنی وقتی خدای شما همان خدایی باشد که برای امتهای گذشته نیز احکام شما را تشریع کرده ،

پس بدانید که معبد شما و آن امتها یکی است پس اسلام بیاورید، تسلیمش شوید به اینکه عمل خود را خالص و تنها برای او به جا

بیاورید، و در قربانیهای خود به خدایی دیگر تقرب مجویید. بنابراین ، حرف ((فاء)) در جمله ((فاللهکم )) برای تفریغ سبب بر مسبب

، و در جمله ((فله اسلموا)) برای تفریغ مسبب بر سبب است.

صفحه 6775 از 4657

((و بشر المختین )) – در این جمله اشاره ای است به اینکه هر که برای خدا در حج خود اسلام و اخلاق داشته باشد او از

((المختین )) است ، و آن وقت خود قرآن کریم ((المختین )) را چنین تفسیر فرموده : ((الذین اذا ذَكَرَ اللَّهُ وَ جَلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ

علی ما اصابُهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصلوه وَ مَا رزقناهُمْ ينفقون )) و انطباق این چند صفتی که در آیه شریفه در تفسیر ((اخبارات )) آمده با

کسی که حج خانه خدا را با اسلام و تسلیم به جا می آورد، روشن است چون صفات مذکور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به

پا داشتن نماز و اتفاق که همه اش در حج هست . وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ... کلمه ((بدن )) – به ضم باء و

سکون دال - جمع ((بدنه )) – به دو فتحه که عبارت است از شتر چاق و درشت . و در سابق گفتیم که اگر آن را از شعائر خوانده

به اعتبار این است که قربانی خدا شده است.

((فاذکروا اسم الله عليه صواف )) کلمه ((صواف )) جمع ((صافه )) است . و معنای صافه بودن آن این است که ایستاده باشد

دستها و پاهایش برابر هم و دستهایش بسته باشد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 530

((فإذا وجبت جنوبها فكلوا منها و اطعموا القانع و المعتز)) – کلمه ((وجوب )) به معنای سقوط است . وقتی می گویند ((وجبت

الشمس )) معنایش این است که آفتاب غروب کرد. و کلمه ((جنوب )) جمع ((جنب )) است ، و مراد از ((وجوب جنوب قربانی))

این است که با پهلو به زمین بیفتند، کنایه از اینکه بمیرد.

و امر در جمله ((فکلوا منها)) برای اباحه و رفع ممنوعیت است . و خلاصه معنای ((کلوا)) این است که می توانید بخورید. و کلمه

((قانع )) به معنای فقیری است که به هر چه به او بدنه قناعت می کند، چه سؤال هم بکند یا نکند. و ((معتر)) فقیری است که

برای سؤال نزد تو آمده باشد. و معنای آیه روشن است.

حکمت قربانی کردن برای خدا (... و لکن يناله التقوی منکم )

لَنْ يَتَالَ اللَّهُ لِحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَتَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ... این جمله به منزله دفع دخل است . به عبارت ساده تر: پاسخ از سؤالی

است که ممکن است بشود، چون ممکن است ساده لوحی توهمند که خدا از این قربانی استفاده می کند و بهره ای از گوشت و

یا خون آن عایدش می شود، لذا جواب داد، که : نه ، چیزی از این قربانی ها و گوشت و خون آنها عاید خدا نمی شود، چون خدا

منزه است از جسمیت و از هر حاجتی . تنها تقوای شما به او می رسد، آن هم به این معنا که دارندگان تقوی به او تقرب می جویند.

و یا ممکن است کسی که آنطور ساده لوح نیست چنین توهمند کند که با اینکه خدا منزه از جسمیت و از هر نقص و حاجتی است و

از گوشت و خون قربانی ها بهره ای نمی برد دیگر چه معنا دارد که ما حیوانات خود را به نام او قربانی کنیم؟.

لذا جواب داده که مطلب همینطور است ، و لیکن این قربانی ها اثرباره معنوی برای آورنده اش دارد و آن صفات و آثار معنوی است

که جا دارد که به خدا برسد، به معنای اینکه جا دارد که به سوی خدای تعالی صعود کند و صاحبش را به خدا نزدیک کند آنقدر

نزدیک کند که دیگر حجابی بین او و خدا نماند.

((كذلک سخرها لكم لتكبروا الله على ما هديكم )) - ظاهرآ مراد از ((تکبیر خدا)) ذکر او به کبریایی و عظمت باشد که ما را

هدایت فرمود. پس مراد از هدایت هم هدایت به اطاعت و عبودیت خود او است . و معنای آیه این است که : خداوند آن حیوان را

این چنین برای شما مسخر نمود تا همان تسخیر وسیله هدایت شما به سوی اطاعت و تقرب به سویش شود، شما آن را قربانی کنید و

در هنگام قربانی کردن و یاد کبریاء و عظمت او در برابر این هدایت بیفتید. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 531

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از ((تكبیر)) معرفت خدای تعالی به عظمت است و مراد از ((هدایت)) هدایت به سوی تسخیر آن حیوان است و معنا چنین است که : خداوند آن حیوان را مسخر شما کرد تا او را به عظمت بشناسید و فکر کنید که او چقدر بزرگ است که راه تسخیر این حیوان را به ما نشان داده است.

ولی وجه اول از این دو وجه بهتر، و با سیاق سازگارتر است ، چون بنابر آن وجه ، تعلیلی که آمده با مقام (تسخیرش برای قربانی و صفحه 6775 از 4658

تقریب ) سازگارتر است ، چون حاج به یاد کبریایی خدا می افتد و او را در برابر اینکه هدایت به چنین عبادتی شده که هم رضای او را دنبال دارد و هم ثوابش را، تکبیر گوید.

و بنابر وجه دوم این ارتباط با مقام رعایت نمی شود، چون تسخیر شتر برای آدمیان و هدایت ایشان به چگونگی تسخیر آن ، اختصاصی به حاجیان ندارد.

((و بشر المحسنين )) - و بشارت ده نیکوکاران را، یعنی آنها ی را که چنین اعمال نیک به جا می آورند. و یا این چنین احسان و در راه خدا انفاق می کنند.

بحث روایتی

روایاتی درباره برابری مردم در مکه (سواء العاکف فيه و الباد)، ظلم در آن شهر مقدس (و من يرد فيه بالحاد بظلم) (...)

در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر ((و من يرد فيه بالحاد...))، گفته این آیه درباره عبد الله بن انس نازل شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را با مردی مهاجر و مردی از انصار به دنبال کاری فرستاد، و این سه در بین راه به انساب خود افتخار کردند تا آنجا که عبد الله بن انس را خشم گرفت و مرد انصاری را کشت و از اسلام مرتد

شده به مکه گریخت . آیه شریفه نازل شد که هر کس در مکه به خاطر ظلمی که کرده از اسلام ملحد شود، از عذابی دردنگ بدو

می چشانیم ، یعنی هر کس به خاطر الحاد، و اعراضش از اسلام پناهنده به مکه شود. ...

مؤلف : نازل شدن این آیه در خصوص این داستان ، نه با سیاق سازگاری دارد و نه با رجوع ذیل آیه به صدر آن ، تا ذیل متمم

معنای صدر شود که بیانش گذشت

و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((ان الذين كفروا... و الباد)) گفته : این آیه درباره قریش ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 532

آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) را از مکه جلوگیری کردند نازل شده ، و مقصود از ((عاکف )) اهل مکه ، و

مقصود از ((بادی )) کسانی است که از خارج می آیند. هیچ کس حق ندارد کسی را از دخول در حرم و منزل کردن در آن

ممانعت کند.

و در تهذیب به سند خود از حسین بن ابی العلاء روایت کرده که گفت : امام صادق (علیه السلام ) آیه ((سواء العاکف فیه و الباد))

را قرائت کرد و فرمود: مردم مکه هیچ یک از خانه هایشان در نداشت ، اولین کسی که برای خانه خود دو لنگه در گذاشت معاویه

بن ابی سفیان بود، و حال آنکه برای احدی سزاوار نبود که حاجی را از خانه و منزلهای مکه جلوگیری کند.

مؤلف : روایات در این معنا بسیار است ، و اصل این مسأله باید در فقه مورد بحث قرار گیرد.

و در کافی از ابن ابی عمیر از معاویه روایت کرده که گفت : از امام صادق (علیه السلام ) معنای کلام خدای عز و جل را پرسیدم

که می فرماید: ((و من یرد فیه بالحاد بظلم )) فرمود: هر ظلمی الحاد است ، حتی زدن خادم بی گناه هم از همین الحاد است.

و در همان کتاب به سند خود از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت : از امام صادق (علیه السلام ) از معنای آیه ((و من یرد

فیه بالحاد بظلم ندقة من عذاب الیم )) پرسیدم ، فرمود: هر ظلمی که شخص در مکه مرتکب شود، چه ظلم به نفس ، و چه ظلم به

غیر، من آن را الحاد می دانم ، و به همین جهت امام از اینکه در مکه سکونت گزیند پرهیز می کرد.

مؤلف: این روایت را صاحب علل الشرایع هم از ابی الصباح از آن جناب آورده، و در روایت وی آمده: و به همین جهت امام

همواره مردم را نهی می کرد از اینکه مجاور مکه شوند. و در معنای این روایت و روایت قبلش روایاتی دیگر نیز هست.

روایاتی درباره منافع مترتب بر حج (لشهیدوا منافع لهم)

و نیز در کافی به سند خود از ربیع بن خثیم روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) را دیدم که داشت پیرامون کعبه

طواف می کرد، در حالی که در محمولی قرار داشت، چون سخت مريض بود، پس دیدم که هر وقت به رکن یمانی می رسید

صفحه 6775 از 4659

دستور می داد او را به زمین بگذارند، دست خود از سوراخ محمول بیرون می آورد و آن را به زمین می کشید بعد می فرمود بلندش

کنند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 533

بعد از آنکه دیدم در هر شوط این کار را تکرار کرد، عرضه داشتم: فدایت شوم یا بن رسول الله! این کار برای شما زحمت زیاد

داشت؟ فرمود: من از خدای عز و جل شنیدم که می فرمود: ((لشهیدوا منافع لهم)) پرسیدم منظور منافع دنیا است یا آخرت؟

فرمود: همه.

و در مجمع البیان در ذیل همین آیه گفته: بعضی گفته اند منافع آخرت منظور است، و آن عفو و مغفرت است، و بدین مضمون

از امام باقر (علیه السلام) هم نقل شده است.

مؤلف: اثبات یکی از این دو نوع منافع، منافاتی با عموم آیه ندارد. و در کتاب عيون از جمله مسائلی که حضرت رضا برای محمد

بن سنان و پاسخش به سوالات او از علل نوشت، یکی علت وجوب حج بوده که امام نوشته است: علت آن رفتن به میهمانی خدای

عز و جل و طلب حوابیج و بیرون شدن از همه گناهان است و برای این است که از گناهان گذشته تائب شود و نسبت به آینده اش

تجدد عمل کند. و نیز در حج، انسان موفق به بذل مال می شود. و تنش به زحمت می افتد، و در مقابل اجر می برد. آدمی را از

شهوات و لذات باز می دارد، و به وسیله عبادت به درگاه خدای عز و جل نزدیک می شود و آدمی را به خضوع و استکانت و اظهار ذلت در برابر آن درگاه وا می دارد. حج دائمآ آدمی را دچار سرما و گرما و اینمی و خوف می کند و آدمی با این حوادث خو می گیرد.

و نتیجه آثارش این است که امید و ترس آدمی همه متوجه خدا می شود. نتیجه دیگرشن اینکه قساوت را از قلب و خشونت را از نفس و نسیان را از دل می زداید و امید و ترس از غیر خدا را می برد و حقوق خدایی را تجدید می کند و نفس را از فساد جلو می گیرد. منافع شرقیان را عاید غربیان و ساحلیان را عاید خشکی نشینان که به حج آمده اند و حتی آنها که نیامده اند می سازد چون حج موسم آمد و شد تاجران و وارد کنندگان و فروشنده‌گان و مشتریان و کاسبان و مسکینان است . در حج حواچ محتاجانی که از اطراف و اماکن می آیند و می توانند بیانند بر آورده می شود. اینها همه منافعی است که حج برای بشر دارد.

مؤلف : قریب به این مضمون از فضل بن شاذان نیز از آن جناب روایت شده است.

روایاتی دیگر در ذیل آیات راجع به مناسک حج و وجه تسمیه خانه کعبه به : ((بیتالعتیق))

و در کتاب معانی الاخبار به سند خود از ابی الصباح کنانی از امام صادق ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 534 (علیه السلام ) روایت کرده که در تفسیر کلام خدای عز و جل که فرموده : و ((یذکروا اسم اللہ فی ایام معلومات )) فرمود: یعنی ایام تشریق.

مؤلف : در این معنا نیز روایات دیگری از امام باقر و صادق (علیهم السلام ) رسیده ، البته در این میان روایات دیگری نیز هست که معارض با این روایات است ، مثل آن روایتی که ((ایام معلومات )) را دهه ذی الحجه دانسته ، یا آن روایتی که ((ایام معلومات )) را دهه ذی الحجه و ایام معدودات را ایام تشریق دانسته و آیه شریفه با آن روایتی که ایام مذکور را ایام تشریق دانسته سازگارتر است.

و در کافی به سند خود از ابی الصباح کنانی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله ((ثم لیقضوا تفہم))

فرمود: منظور، سر تراشیدن و ازاله مو از بدن است.

و در فقیه، در روایات بزنطی از حضرت رضا (علیه السلام) آمده که فرمود: ((تفث ((ناخن گرفتن و چرك گرفتن از بدن و

افکندن جامه احرام است.

و در تهذیب به سند خود از حماد ناب، روایت آورده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) از معنای جمله ((ولیطوفوا بالبیت

صفحه 4660 از 6775

العتیق)) پرسیدم: فرمود: منظور طواف نساء است.

مؤلف: در معنای این سه روایت، روایات دیگری از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده است.

و در کافی به سند خود از ابان از کسی که برای او حدیث کرده از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که گفت: از آن  
جناب پرسیدم چرا خداوند خانه کعبه را ((بیت العتیق)) نامید؟ فرمود: برای اینکه هر خانه ای در دنیا در قید ملک مالکی است) و  
خداوند خانه را از قید ملکیت انسانها آزاد کرده، هیچ کس مالک آن نشده است.

و در تفسیر قمی گفته: پدرم از صفوان بن یحیی از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) برایم حدیثی کرد و در ضمن آن از

داستان غرق شدن قوم نوح گفت، و سپس ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 535

فرمود: خانه کعبه از این جهت بیت عتیق نامیده شده که از غرق شدن آزاد گردیده.

و در الدر المنشور است که بخاری در تاریخ خود و ترمذی - وی حدیث را حسن دانسته - و ابن جریر و طبرانی و حاکم - وی آن  
را صحیح دانسته - و ابن مردویه و بیهقی - در کتاب دلائل - از عبد الله بن زبیر روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله  
علیه و آله و سلم) فرمود: اگر خدا خانه کعبه را بیت عتیق نامیده بدین جهت است که خداوند آن را از شر جباره دنیا آزاد کرده،

و تاکنون هیچ جباری بر آن غلبه نکرده است.

مؤلف : تاریخ به هیچ وجه این روایت را تصدیق نمی کند برای اینکه یکی از جباره که این خانه را خراب کرد خود همین عبد الله زبیر و دیگری حصین بن نمیر به دستور یزید و یکی دیگر حاجاج بن یوسف به امر عبد الملک مروان و یکی قوم قرامطه بودند. و ممکن است مراد آن حضرت تاریخ گذشته این خانه باشد. و اما روایت سابق بر این روایت که ثابت نشده است.

باز در همان کتاب آمده که سفیان بن عینه و طبرانی و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - و بیهقی - در کتاب سنن خود - از ابن عباس روایت کرده اند که گفت : حجر اسماعیل جزء خانه است برای اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پشت دیوار حجر طواف می کرد. و حجر را داخل طواف می ساخت ، خدای تعالی هم فرموده : ((و لیطوفوا بالبیت العتیق))

مؤلف : در این معنا روایات دیگری از آئمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده.

باز در همان کتاب است که ابن ابی شیبه و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از جبیر بن مطعم روایت کرده اند که گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای بنی عبد مناف ! زنهرار که احدی را از طواف این خانه و نماز در آن ممانعت مکنید، هر وقت که باشد چه شب و چه روز.

و در مجمع البیان در ذیل جمله ((فاجتنبوا الرجس من الاوثان )) گفته : اصحاب ما امامیه روایت کرده اند که بازی شترنج و نرد و سایر انواع قمار، از این رجس است . و در ذیل ((و اجتنبوا قول الزور)) گفته : اصحاب ما روایت کرده اند که غنا و سایر سخنان لهو

از مصادیق قول زور است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 536

و در همان تفسیر آمده که ایمن بن خزیم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که روزی ما را مخاطب قرار داد و فرمود: ای مردم ! خداوند شهادت بنا حق را هم لنگه شرک به خود حساب کرده ، و فرموده : ((فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور))

مؤلف : ذیل این روایت در الدر المنشور، از احمد، ترمذی ، ابن جریر، ابن منذر و ابن مردویه از ایمن روایت شده است.

و در کافی به سند خود از ابی الصباح کنانی از ابی عبد الله (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله ((و لکم فیها منافع الی

اجل مسمی )) فرمود: یعنی مادام که قربانی نشده ، اگر در راه خسته شد می تواند سوارش شود، البته نه اینکه خسته اش کند و اگر

تشنه شد می تواند از شیرش بدوشد، البته به شرطی که همه آن را ندوشد.

و در الدر المنشور است که ابن ابی شیبیه از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: حاج می تواند سوار شتر خود شود، اما به طور

صفحه 6775 از 4661

شاپیسته.

مؤلف : نظیر این روایت را از جابر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز آورده.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((فَلَمَّا اسْلَمُوا وَبَشَّرَ الْمُخْبِتِينَ )) فرموده : یعنی عبادت کنندگان.

و در کتاب کافی به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله ((و اذکرو اسم الله

علیها صواف )) فرمود: این آن هنگامی است که شتر برای نحر، می ایستد که دست و پایش در یک صف قرار گرفته ، دستهایش از

پا تا زانو بسته شده . و جمله ((فَإِذَا وَجَبَتْ جَنُوبَهَا)) مربوط به آن هنگامی است که به زمین می افتد.

و در همان کتاب به سند خود از عبد الرحمن بن ابی عبد الله ، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله ((فَإِذَا

وَجَبَتْ جَنُوبَهَا)) فرمود: یعنی وقتی به زمین افتاد از آن بخورید و به ((قانع )) یعنی کسی که هر چیزی به او بدھی راضی می شود و

ناراحت ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 537

نمی گردد و قهر نمی کند، و به ((معتر)) یعنی کسی که از کنار تو عبور می کند بلکه تعارفش کنی ، بخوران.

و در معانی الاخبار به سند خود از سیف تمار روایت کرده که گفت : امام صادق (علیه السلام) فرمود: سعید بن عبد الملک به حج

آمد و پدرم را بدید، پس گفت : من شتری سوق داده ام (با خود برای قربانی آورده ام ) حال چه کنم ؟ فرمود یک ثلث آن را برای

خوردن خانواده ات بده ، و ثلث دیگر را به قانع بخوران ، و ثلث سوم را به مسکین بده . پرسیدم : مسکین یعنی سائل ؟ فرمود : بله و

قانع آن کسی است که هر چیز برایش بفرستی هر چند یک تکه گوشت باشد قناعت می کند، و معتر آن کسی است که به طمع

گوشت از کنار تو می گذرد، ولی سؤال نمی کند.

مؤلف : در همه مضامینی که در این روایات گذشت ، روایات بسیار دیگری هست که آنچه ما نقل کردیم مختصراً از آنها بود.

و در کتاب جوامع الجامع در تفسیر جمله ((لن ينال الله لحومها و لا دماوها)) می گوید: و روایت شده که مردم جاهلیت را رسم بر

این بود که وقتی شتر را نحر می کردند، خون آن را به دیوار کعبه می مالیدند، پس وقتی مسلمانان به حج رفتند می خواستند همین

رسم جاهلیت را انجام دهند این آیه نازل شد.

مولف : در معنای این روایت در الدر المنثور حدیثی از ابن منذر و ابن مردویه از ابن عباس آمده است.

و در تفسیر قمی بعد از جمله ((لتکبروا الله على ما هديكم )) گفته : تکبیر در ایام تشریق در منی به دنبال پانزده نماز و در شهرها به

دنبال ده نماز گفته می شود. الحج

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 538

38 سوره حج - آیات 57

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُ كُلَّ خَّ وَإِنِّي كَفُورٌ (38) أَدْنِ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ

لَقَدِيرٌ (39) الَّذِينَ أَخْرِجُوا مِن دِيْرِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِعَضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعُ وَصَلَوَاتُ

وَمَسَاجِدُ يُذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصَرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَغَوِيٌ عَزِيزٌ (40) الَّذِينَ إِنْ مَكَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَفَأَمُوا الصَّلَاةَ وَإِنَّهُمْ

الزَّكُوَةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَلَّهِ عَقِبُ الْأُمُورِ (41) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٌ وَعَادٌ وَثَمُودٌ (42) وَقَوْمٌ

إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (43) وَ أَصْحَابَ مَدْيَنَ وَ كُذَّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتَ لِلْكُفَّارِينَ ثُمَّ أَخْذَتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ (44) فَكَائِنٌ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ

هِيَ ظَالِمٌ . فَهَيَ خَاوِيٌّ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بِئْرٍ مَعْطَلٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (45) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ عَادَنٌ

يَسْمَعُونَ بِهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَرُ وَ لَكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (46) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْمًا

عِنْدَ رَبِّكَ كَافِلٌ سَنِّ مَمَّا تَعْدُونَ (47) وَ كَائِنٌ مِّنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتَ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمٌ . ثُمَّ أَخْذَتُهَا وَ إِلَيَّ الْمُصْرِ يَرُ (48) قُلْ يَا يَاهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا

لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (49) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصِّلَاةَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (50) وَ الَّذِينَ سَعَوا فِي أَيَّتِنَا مُعَجِّزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ

صفحه 4662 از 6775

جَحِّيْمٍ (51) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّيْطَنُ فِي أُمْبِيَتِهِ فَيَنْسِخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَنُ ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ .. إِلَى

أَيَّتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيْمٌ حَكِيمٌ (52) إِلَيْجَعْلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَنُ فِنْنَ . لَذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْفَاسِيٰ . قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (53) وَ

لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْ صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ (54) وَ لَا يَرَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَعْتَدً . أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٌ عَقِيمٌ (55) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لَلَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

الصِّلَاةَ فِي جَنَّتِ النَّعِيْمٍ (56) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِتَأْيِيْدِنَا فَأَوْتَنَا لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (57) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 539

ترجمه آيات

خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند که خدا خیانت گران کفران پیشه را دوست ندارد (38) کسانی که چون ستم دیده

اند کارزار می کنند اجازه دارند و خدا به نصرت دادنشان قادر است (39) همان کسانی که از دیارشان بیرون شده اند بدون سبب

جز آنکه می گفته اند: پروردگار ما خدای یکتا است . اگر خدا بعضی از مردم را به بعض دیگر دفع نمی کرد دیرها و کلیساها و

کشتها و مسجدها که ن ام خدا در آن بسیار یاد می شود ویران می شد، خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می کند که وی توانا

و نیرومند است (40) همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهنند و به معروف وا دارند و از منکر

باز دارند و سرانجام همه کارها با خدا است ( 41 ) اگر تو را تکذیب می کنند پیش از آنها نیز قوم نوح و عاد و ثمود پیغمبران را تکذیب کردند ( 42 ) با قوم ابراهیم و قوم لوط ( 43 ) با اهل مدین و موسی نیز تکذیب شد. به این کافران مهلت دادم و بعد مواخذه شان کردم و تعرض من چه بس شدید بود ( 44 ) چه بسیار دهکده ها که ستمگر بودند و هلاکشان کردیم و اکنون با وجود بنها که دارد از سکنه خالی است ، و چه بس یار چاههایی که معطل مانده و قصرها که با گچ ساخته شده و اهل آن هلاک شده اند ( 45 )

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 540

چرا در این سرزمین ها سیر نمی کنند تا دلهایی داشته باشند که با آن بفهمند یا گوشهایی که با آن بشوند. آری ، دیدگان کور نمی شود بلکه دلهایی که در سینه ها است کور می شود ( 46 ) به شتاب از تو عذاب می خواهد، خدا از وعده خویش تخلف نکند که نزد پروردگار تو روزی چون هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید ( 47 ) چه بسیار دهکده ها که مهلتشان دادم و ستمگر ب وند آنگاه مواخذه شان کردم و سرانجام به سوی او است ( 48 ) بگو ای مردم حق این است که من شما را بیم رسانی آشکارم ( 49 ) بنابراین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند مغفرت و روزی سخاوتمندانه دارند ( 50 ) و کسانی که کوشی ده ( 51 ) اند از آیات ما گریزان باشند اهل جهنمند ( 52 ) پیش از تو رسولی یا پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه وقتی کتاب ما را قرائت کرد شیطان در قرائت وی مداخله کرد خدا چیزی را که شیطان القاء کرده باطل می کند و سپس آیه های خویش استوار می سازد که خدا دانا و حکیم است ( 53 ) تا آنچه را که شیطان القاء می کند برای کسانی که در دلهایشان مرضی هست و برای سنگدلان مایه ابتلاء کند که ستمگران در خلافی بی نهايتند ( 54 ) و تا کسانی که دانش یافته اند بدانند که قرآن حق و از ناحیه پروردگار توانا است و به آن بگروند و دلهایشان بدان آرام گیرد که خدا راهبر مؤمنان به راه راست است ( 55 ) و کسانی که کافرند پیوسته از آن به شک اندرند تا ناگهان رستاخیز سویشان بباید یا عذاب روز غم انگیز ایشان بباید ( 56 ) در آن روز فرمانروایی خاص خدا است ، میانشان حکم می کند، پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در بهشت‌های پر نعمتند ( 57 ) و کسانی که کافرند و

[آیه‌های ما را تکذیب کرده اند آنان عذابی خفت انگیز دارند ] 57

بیان آیاتنخستین آیه نازله درباره جهاد و اذن قتال به مؤمنین

این آیات متناسب اذن مؤمنین به قتال با کفار است ، و به طوری که گفته اند: اولین ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 541

آیه ای است که درباره جهاد نازل شده ، چون مسلمانان مدت‌ها بود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) درخواست اجازه می

کردند که با مشرکین قتال کنند، و حضرت به ایشان می فرمود: من مأمور به قتال نشده ام ، و در این باب هیچ دستوری نرسیده . و

صفحه 6775 از 4663

تا در مکه بود همه روزه عده ای از مسلمانان نزدش می آمدند که یا کتک خورده بودند، و یا زخمی شده بودند و یا شکنجه دیده

بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستمهایی که از مشرکین مکه و گردن کلفت‌های آنان می دیدند شکوه می کردند،

حضرت هم ایشان را تسليت داده ، امر به صبر و انتظار فرج می کرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود: ((اذن للذين

يقاتلون ....)) ولی بعضی از مفسرین گفت ه اند: اولین آیه ای که درباره اذن به جهاد نازل شد آیه ((و قاتلوا في سبيل الله الذين

يقاتلونكم )) بوده.

بعضی دیگر گفته اند آیه ((ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم و اموالهم )) بوده است.

ولی اعتبار عقلی اقتضا می کند که همین آیه سوره حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده ، و علاوه در

آن زمینه چینی شده : و مردم را بر جهاد تهییج ، و دلها را تقویت ، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده

، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است.

و همه اینها از لوازم تشریع احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار آن است ، آن هم حکم جهاد که بنای آن بر اساس فدایکاری و

جانبازی است ، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماع دینی است . آری ابلاغ چین حکمی برای

اولین بار بسیار احتیاج دارد به زمینه چینی و بسط کلام و بیدار کردن افکار، همچنانکه در همین آیات این روش به کار رفته است.

چونکه اولاً کلام را با این نکته که خدا مولای مؤمنین و مدافع ایشان است افتتاح نموده، سپس به طور صریح اجازه قتال داده، و

فرموده که: شما تاکنون مظلوم بودید، و قتال تنها راه حفظ اجتماع صالح از ظلم ستمگران است، و در این جمله ایشان را به وصف

صلاحیت ستوده، و آنان را شایسته و قابل برای تشکیل یک مجتمع دینی که در آن اعمال ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه

542

صالح عملی می شود دانسته، آنگاه رفتار خدای را نسبت به اقوام ستمگر گذشته حکایت کرده، و وعده داده که به زودی انتقام

ایشان را از ستمگران معاصرشان خواهد گرفت، همانطور که از گذشتگان گرفت.

توضیح آیات مربوط به جهاد و قتال: ((إِنَّ اللَّهَ يَدْافِعُ عَنِ الظَّالِمِينَ)) و ((إِذْنَ اللَّهِ يَقْاتَلُونَ)) ...

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الظَّالِمِينَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَانِيْكَفُورِ كَلْمَه ((يَدْافِعُ)) از مدافعته و مبالغه در دفع را افاده می کند. و

کلمه ((خوان)) اسم مبالغه از خیانت است، و همچنین کلمه ((کفور)) که مبالغه کفران نعمت است. و مراد از جمله ((الذین

آمُنوا)) مؤمنین از امت است، هر چند که بر حسب مورد با مؤمنین آن روز اسلام منطبق است، چون آیات در مقام تشریع حکم

جهاد است و حکم جهاد مختص به یک طایفه و اهل یک عصر نیست، و مورد نمی تواند مخصوص باشد.

و مراد از ((کل خوان کفور)) مشرکین هستند، اگر آنان را بسیار خیانت کار و کفران پیشه خواند بدین جهت است که خداوند

امانت دین حق را بر آنان عرضه کرد، و در میان آنان این دین را ظاهر ساخت، و آن را امانت و ودیعه در نزد فطرت آنان سپرد تا

در نتیجه حفظ و رعایت آن به سعادت دنیا و آخرت برسند، و آن را از طریق رسالت به ایشان شناسانید، ولی ایشان به آن خیانت

کردند، یعنی آن را انکار نمودند. خداوند ایشان را غرق در نعمت‌های ظاهری و باطنی کرد پس کفران کردند و شکرش را به وسیله

عبادت به جا نیاورندند. در این آیه برای مطالب آیه بعد که ادن به قتال می دهد زمینه چینی شده، می فرماید خدا از کسانی که

ایمان آورده اند دفاع می کند، و شر مشرکین را از ایشان دفع می دهد، چون که او ایشان را دوست می دارد، و مشرکین را دوست

نمی دارد، برای اینکه مشرکین خیانت کردند. پس اگر او مؤمنین را دوست می داد بدین جهت است که مؤمنین امانت را رعایت و نعمت خدا را شکر گزارند. پس در حقیقت خدا از دین خود (که امانت نزد مؤمنین است) دفاع می کند. و به همین جهت او ولی و مولای مؤمنین است که دشمنانشان را دفع کند، همچنانکه خودش فرموده: ((ذلک بان الله مولى الذين آمنوا و ان الكافرين لا مولى لهم))

صفحه 4664 از 6775

أَذْنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِإِنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ<sup>۱</sup> از طاهر سیاق بر می آید که مراد از جمله ((اذن)) فرمان به اذن باشد، نه

اینکه بخواهد ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 543

از اذن سابق خبر دهد. دیگر اینکه از جمله ((بر می آید که مراد از این اذن ، اذن به قتال است ، و به همین جهت نفرمود: ((اذن للذين آمنوا)) بلکه فرمود: ((اذن للذين يقاتلون )) پس این که تعبیر را عوض کرد، و فرمود: ((الذين يقاتلون ))، خود دلیل بر این است که به چه کاری اجازه داده شده اند.

قرائتی که در میان همه مسلمین دائم است این است که جمله ((يقاتلون )) را به فتح تاء و به صیغه مجھول می خوانند، که معنایش: ))کسانی که مورد کشتار مشرکین واقع می شوند(( است (یعنی کسانی که مشرکین ایشان را می کشند) و فلسفه این اجازه هم همین است که مشرکین آغاز به این عمل کردند، و اصولا خواستار جنگ و نزاعند.

حرف ((باء)) در جمله ((بأنهم ظلموا)) برای سببیت است ، و همین خود علت اذن را می فهماند و می رساند اگر مسلمانان را اجازه قتال دادیم ، به خاطر همین است که به آنها ستم می شد، و اما اینکه چگونه ستم می شد جمله ((الذين اخرجوا من ديارهم بغیر حق ))...آن را تفسیر می کند. و اما اینکه فاعل این اذن را - که چه کسی اجازه داده - ذکر نکرد ((و نفرمود: خدا اجازه داد؟)) به منظور تعظیم و بزرگداشت خدا بوده ، نظیر جمله ((و ان الله على نصرهم لقدير)) که قدرت بر یاری را خاطر نشان کرده نمی گوید

که خدا ایشان را یاری می کند، تا به این وسیله اشاره به این نکته کرده باشد که او اینقدر بزرگ است که هیچ اعتنایی به این موضوع ندارد، و برایش حائز هیچ اهمیتی نیست، چون برای کسی که بر هر چیز قادر است مشکلی نیست که دوستان خود را یاری کند.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيْرِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... این آیه همانطور که گفتیم مظلومیت مؤمنین را بیان می کند، و آن این

است که کفار بدون هیچ گونه حق و مجوزی ایشان را از دیار و وطنشان مکه بیرون کردند. آن هم نه این طور که دست ایشان را بگیرند، و از خانه و شهرشان بیرون کنند، بلکه آنقدر شکنجه و آزار کردند، و آنقدر برای آنان صحنه سازی نمودند، تا ناگزیر شدند با پای خود شهر و زندگی را رها نموده در دیار غربت منزل کنند، و از اموال و هستی خود چشم پوشیده، با فقر و تنگدستی گرفتار شوند. عده ای به حشه رفتند و جمعی بعد از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه. پس معنای اخراج در اینجا این است که آنها را مجبور به خروج کردند.

جمله ((لا ان یقولوا ربنا الله)) استثنای منقطع است که معنای ((لكن )) را می دهد یعنی : و لیکن به این جهت اخراج شدند که می گفتند پروردگار ما الله است نه بت . و این ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 544

تعییر اشاره می کند به اینکه مشرکین آن قدر نفهم و منحرف از حق بودند که این کلمه حق را از مسلمانان جرم می دانستند و همان را مجوز این دانستند که آنها را از وطن ماءلوف خود بیرون کنند.

بعضی از مفسرین گفته اند: استثنای مذبور متصل و به همان معنای اصلیش است و مستثنی منه آن کلمه حق است و معنای آیه این است که : بدون حق از وطن اخراج شدند مگر برای این حق که می گفتند: ((ربنا الله )) و لیکن خواننده عزیز خودش خوب می داند که این معنا با مقام هیچ تنسابی ندارد، چون مقام آیه ، مقام بیان این جهت است که اگر مؤمنین اخراج شدند بدون حق اخراج شدند، نه اینکه بخواهد بفرماید: به خاطر این حق (ربنا الله ) اخراج شدند نه به خاطر حقی دیگر.

و اگر همه مسلمانان را به این وصف (که از دیار خود اخراج شدند) توصیف فرموده از باب توصیف کل به وصف بعض است به

عنایت اتحاد و ائتلاف ، چون مؤمنین از شدت اتحاد و ائتلاف همه با هم برادر و علیه دشمن یکدستند، و اگر همه امته را به وصف

بعضی افراد توصیف کرده ، این در قرآن کریم تازگی ندارد، بلکه از حد شمار بیرون است . ((و لوا دفع الله الناس بعضهم بعض

لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فيها اسم الله كثيرا)) - کلمه ((صوامع )) جمع ((صومعه )) است ، و صومعه نام

صفحه 4665 از 6775

معبدهایی است که برای عبادت عابدان و زاهدان ، در بالای کوه ها و در بیابانهای دوردست ساخته می شد، و عموماً عمارتی نوک

تیز و مخروطی بود. و کلمه ((بیع )) جمع ((بیع. )) - به کسر با - است که نام معبد یهود و نصاری است . و کلمه ((صلوات )) جمع

((صلوة )) است که به معنای مصلا و نمازگاه یهود است و اگر نمازگاه یهود را ((صلوة )) نامیده ، از باب تسمیه محل به نام حال

است ، چون نماز حال در نمازگاه است همچنانکه در آیه ((لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری - با حال مستی نزدیک نماز نروید))

کلمه نماز به معنای نمازگاه است ، به دلیل اینکه در آخر دارد ((و لا جنبًا الا عابری سبیل - و نه در حال جنابت مگر اینکه رهگذر

باشید)) که معلوم است عبور از نمازگاه ممکن است نه عبور از نماز.

بعضی از مفسرین گفته اند: ((صلوة )) کلمه عربی شده کلمه ((صلوٹا)) ای عبرانی است ، چون ((صلوٹا)) - با ثای سه نقطه و الف

کوتاه - به معنای ((مصلی )) است . و کلمه ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 545

((مساجد)) جمع ((مسجد)) است که نام معبد مسلمین می باشد.

حکمت تشریع حکم قتال و جهاد: ((ولولا دفع الله الناس ))...

این آیه هر چند که در مقام تعلیل ، نسبت به تشریع قتال و جهاد قرار دارد و حاصلش این است که تشریع قتال به منظور حفظ

مجتمع دینی از شر دشمنان دین است که می خواهند نور خدا را خاموش کنند، زیرا اگر جهاد نباشد همه معابد دینی و مشاعر الهی

ویران گشته عبادات و مناسک از میان می رود، و لیکن در عین حال مراد از دفع خدا مردم را به دست یکدیگر، اعم از مسأله جهاد

است ، چون دفاع مردم از منافع حیاتی خود و حفظ استقامت وضع زندگی ، سنتی است فطری که (چه این آیه بفرماید و چه

نفرماید) در میان مردم جریان دارد، هر چند که این سنت فطری هم متنه‌ی به خدای تعالی می شود. اوست که آدمی را به چنین

روشی هدایت کرده ، چون می بینیم که انسان را مانند سایر موجودات مجهز به جهاز و ادوات دفاع نموده ، تا به آسانی بتواند

دشمن مزاحم حقش را دفع دهد، و نیز او را مجهز به فکر کرده ، تا با آن به فکر درست کردن وسایل دفع ، و سلاحهای دفاعی

بیفتند، تا از خودش و هر شاءنی از شؤون زندگی اش که مایه حیات و یا تکمیل حیات و تمامیت سعادت او است دفاع کند. چیزی

که هست دفاع ، با قتال آخرین وسیله دفاع است وقتی به آن متولّ می شوند که راه های دیگر به نتیجه نرسد، مانند آخرین دواء

که همان داغ کردن است وقتی به آن متولّ می شوند که دواهای دیگر نتیجه ندهد چون در قتال نیز بشر اقدام می کند به اینکه

بعضی از اجزای بدن یا افراد اجتماع از بین بروند، تا بقیه نجات یابند و این سنتی است که در جوامع بشری جریان دارد، بلکه به

انسانها اختصاص نداشته ، هر موجودی که به نحوی شخصیت و استقلال دارد این سنت را دارد که احیانا مشقت موقتی را برای

راحتی دائمی تحمل کند.

پس می توان گفت که در آیه شریفه به این نکته اشاره شده است که قتال در اسلام از فروعات همان سنتی است فطری ، که در بشر

جاری است . چیزی که هست وقتی همین قتال و دفاع را به خدا نسبت دهیم آن وقت ((دفع الله )) می شود و می گوییم : خداوند به

خاطر حفظ دینش از خطر انقراض بعضی از مردم را به دست بعضی دفع می کند. و اگر تنها معابد را نام برده با این که اگر این

دفاع نباشد اصل دین باقی نمی ماند تا چه رسد به معابد آن ؟ بدین جهت است که معابد مظاہر دین و شعائر و نشانه های دین است

که مردم به وسیله آن به یاد دین می افتدند، و در آنها نشسته احکام دین را می آموزند و صورت دین را در اذهان مردم حفظ می

کنند.

(( و لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز )) - لامی که بر سر جمله ((لينصرن )) در ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 546

آمده لام قسم است ، و علاوه بر اینکه سوگند یاد کرده ، وعده خود را با نون تاء کید ثقیله تاء کید هم کرده است ، و آن وعده این

است که هر کس او را با جهاد و قتال با دشمنان یاری کند، او یاریش می کند و خدای تعالی به این وعده خود در حق مسلمانان وفا

کرد و در جنگها و غزوات بر دشمنان پیروزیشان داد، البته این تا وقتی بود که مسلمانان دین خدا را یاری می کردند.

صفحه 4666 از 6775

و معنای آیه این است که : سوگند می خورم که هر آینه و حتما خدا هر که را یاریش کند و از دین او دفاع کند، یاری می کند و

خدا توانایی است که احدی او را ضعیف نمی کند و عزیزی است که احدی به ساحت عزت او تجاوز نمی کند و چیزی به سلطنت

و ملک او بر نمی گردد.

از این آیه شریفه استفاده می شود که در شرایع سابق نیز حکم دفاعی فی الجمله بوده هر چند که کیفیت آن را بیان نکرده است.

آیه : ((الذين ان مكنا هم في الأرض ...)) ناظر بر عموم مؤمنین است

الَّذِينَ إِنْ مَكَنُّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَإِذَا وُعُدُوا إِذَا وُعُدُوا عَنِ الْمُنْكَرِ... این آیه توصیف دیگری است از مؤمنین

منین که در اول آیات نامشان را برد البته این توصیف توصیف مجموع است از جهت مجموعیت و به عبارت ساده تر: توصیف نوع

مؤمنین است و کار به فرد فرد آنان ندارد چون ممکن است فردی از آنان واجد این اوصاف نباشد. و مراد از تمکین آنان در زمین

این است که ایشان را در زمین نیرومند کند، به طوری که هر کاری را که بخواهند بتوانند انجام دهند، و هیچ مانعی یا مزاحمتی

نتواند سد راه آنان شود.

در توصیف آنان می فرماید: یکی از صفات ایشان این است که اگر در زمین تمکنی پیدا کنند و در اختیار هر قسم زندگی که

بخواهند حریتی داده شوند، در میان همه انواع و اتحاء زندگی یک زندگی صالح را اختیار می کنند و جامعه ای صالح به وجود می

آورند که در آن جامعه نماز به پا داشته ، و زکات داده می شود، امر به معروف و نهی از منكر انجام می گیرد.

و اگر از میان همه جهات عبادی ، نماز و از میان همه جهات مالی ، زکات را نام برد، بدین جهت است که این دو در باب خود

(عبادات ) عمدہ هستند.

اذن قتال مختص به مهاجران صدر اسلام نیست

و وقتی صفت مؤمنین مذکور در صدر آیات این باشد، و مراد از این صفت نیز آن باشد که در صورت داشتن قدرت و اختیار،

اجتماعی صالح به وجود می آورند، و از سوی دیگر حکم جهاد هم مخصوص به یک طایفه معینی نباشد نتیجه می گیریم که پس

مراد از ((مؤمنین )) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 547

عموم مؤمنین آن روز، بلکه عامه مسلمین تا روز قیامت است ، و این خصیصه و طبع هر مسلمانی است ، هر چند که قرنها بعد به

وجود آید. پس طبع مسلمان از آن جهت که مسلمان است صلاح و سداد است هر چند که احیانا برخلاف طبعش کاری بر خلاف

صلاح انجام دهد. بنابراین ، دیگر نباید توهם کرد که مراد از این صفت ، صفت خصوص مهاجرین زمان رسول خدا (صلی الله عليه

و آله و سلم ) است ، حال چه این آیات را مکی بدانیم ، و چه مدنی گو اینکه مسأله اخراج از دیار و مظلومیت ، مخصوص آنان

است ، زیرا مسأله اخراج از وطن و مظلومیت ، سوژه بحث است ، و خلاصه ، مورد مخصوص نیست ، چون مخصوص بودن مورد با

عموم موصوفین در صدر آیات و عمومیت حکم جهاد منافات دارد.

علاوه بر اینکه ، جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شده و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را گرفت ، عالی ترین

جامعه ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت ، جامعه ای بود که در عهد رسول خدا (صلی الله عليه و آله و سلم ) در آن جامعه

نماز به پا می شد، زکات داده می شد، امر به معروف و نهی از منکر می شد، و این جامعه به طور قطع سمبول و مصدق بارز این آیه

است و حال آنکه می دانیم که در تشکیل چنین جامعه ای انصار عامل مهم بودند نه مهاجرین.

و در تاریخ اسلام در هیچ عهدی سابقه ندارد که به دست مهاجرین چنین جامعه‌ای تشکیل یافته باشد، به طوری که انصار هیچ دخالتی در آن نداشته باشند، مگر اینکه کسی بگوید مراد از این مؤمنین، اشخاص و فرد فرد خلفاء راشدین، و یا فقط علی (علیه السلام) – بنا به اختلافی که در آراء شیعه و سنی هست – بوده باشد، که در این صورت معنای همه آیات مورد بحث به کلی فاسد خواهد شد.

صفحه 6775 از 4667

از این هم که بگذریم، تاریخ از افراد مسلمانان صدر اول، و مخصوصاً مهاجرین از ایشان، افعال زشتی ضبط کرده که به هیچ وجه نمی‌توانیم نام آن را احیای حق، و امامه باطل بگذاریم، حال چه اینکه بگوییم مجتهد بوده اند، و به رای خود عمل می‌کرده اند و مجتهد در رای خود معدور است یا نگوییم. از اینجا می‌فهمیم که پس توصیف از فرد فرد مسلمانان نبوده، بلکه وصف مجموع من حیث المجموع است.

و جمله ((وَلَهُ عاقِبَةُ الْأُمُور)) تاء‌کید و عده نصرتی است که قبلاً داده بود، و نیز چیره کردن مؤمنین است بر دشمنان دین که به ایشان ظلم کرده بودند.

دلداری دادن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تهدید تکذیب کنندگان وَإِنْ يُكَذِّبُوكُ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٌ... فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرًا! این آیه تسلیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. به این

بیان که تکذیب قوم او ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 548

چیز نوظهوری نیست چون قبل از ایشان امتهای بسیار بودند که پیغمبران خود را تکذیب کردند. و هم انذار و تهدید تکذیب کنندگان است. به این بیان که سرانجام امتهای گذشته – به جرم تکذیب شان – هلاکت و ابتلاء به عذاب خدای تعالی بوده. از جمله امتهای مذکور یکی قوم نوح و عاد – که قوم هود پیغمبر بودند – و ثمود – که قوم صالح پیغمبر بودند – و قوم ابراهیم، قوم

لوط و اصحاب مدين - يعني قوم شعيب - است و نيز تكذيب موسى را نام مي برد. بعضی گفته اند: اگر نفرمود قوم موسى ، بدین

خاطر است که قوم موسى بنی اسرائيل بود که به وی ايمان آوردن و تكذيب کنندگان موسى فرعون و قوم او بودند.

((فَامْلِتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ اخْذَتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ)) - کلمه ((امااء)) به معنای مهلت دادن و تاءخير اجل است . و کلمه ((نکير)) به

معنای انکار است . و معنای آيه اين است که : من به کافريني که رسول خدا را انکار و تكذيب کردنده مهلت دادم ، پس آنگاه آنان

را گرفتم - کلمه گرفتن کنایه از عذاب است - پس انکار من ايشان را در تكذيب و کفرشان چگونه بود؟ اين تعبير هم کنایه از

نهایت درجه انکار، و شدت عقاب است.

فَكَائِنٌ مِّنْ قَرْيٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمٌ فَهِيَ خَاوِيٌّ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بِئْرٌ مُّعَطَّلٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ((قریه خاوي. علی عروشها)) عبارت است از

قریه اي که دیوارهای آن روی سقفهایش ریخته باشد، یعنی به کلی خراب شده باشد. و ((بئر معطل.)) یعنی چاهی که دیگر کسی

از اهل آبادی کنار آن نمی آید تا آب بردارد، چون کسی در آبادی نمانده . و ((قصر مشید)) یعنی کاخهایی که با گچ ساخته شده

باشد، چون کلمه ((شید)) به معنای گچ است.

((فَكَائِنٌ مِّنْ قَرْيٍ أَهْلَكْنَاهَا)) - ظاهر سیاق می رساند که این جمله بیان باشد برای جمله ((فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ)) که در آیه قبلی بود و

جمله ((وَ بِئْرٌ مُّعَطَّلٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ)) عطف بر قريه است . و معنای آن اين است که : چه بسيار قريه ها که ما اهل آنها را به خاطر اينکه

ظالم بودند و در حالی که مشغول ظلم بودند هلاک کردیم در نتيجه آن قريه های آباد به صورت خرابه هایی در آمد که دیوارها

روی سقف ها فرو ریخته و چه بسا چاههای آب که تعطیل شد چون آيندگان کنار چاه برای برداشت آب همه هلاک شدند دیگر

کسی نیست که از آب آنها بنوشد و چه بسيار قصرهای با گچ ساخته شده که ساکناش هلاک شدند حتی نشانه ای از آنها نمانده

و صدایی از آنها به گوش نمی رسد. و مقصود از اهل چاهها ده نشین ها و مقصود از کاخ نشین ها شهریها هستند. ترجمه تفسیر

از سرگذشت امتهای گذشته عبرت بگیرید!

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ عَادَنُ يَسْمَعُونَ بِهَا... در این آیه مردم را وادرار می کند به اینکه از سرگذشت

این قراء و شهربها که هلاک و ویران شدند و از این آثار معطله و قصور مشیده که امتهای گذشته از خود به یادگار گذاشته اند

عبرت گیرند. در زمین سیر کنند که سیر در زمین چه بسا آدمی را وادرار به تفکر کند که چه شد که این امم نابود شدند و در

صفحه 4668 از 6775

جستجوی دلیل آن متوجه این دلیل شوند که هلاکت آنان به خاطر شرک به خدا و اعراض از آیات او و استکبار در مقابل حق و

تکذیب رسولان بوده ، آن وقت است که صاحب قلبی می شوند که با آن تعقل می کنند و همان عقل و قلب ایشان را مانع از

شرک و کفر شود.

این در صورتی است که سیر در زمین ایشان را به تعقل و تفکر و بدارد و اگر این مقدار در ایشان اثر نگذارد حداقل عبرت گیری

وادرشان می کند که به سخن مشفقی خیرخواه که هیچ منظوری جز خیر ایشان ندارد گوش دهنده و اندرز واعظی را که نفع و ضرر

و خیر شر ایشان را تمیز می دهد به جان و دل بپذیرند و هیچ مشدق و واعظی چون کتاب خدا و هیچ ناصحی چون فرستاده او نیست

لا جرم کلام خدا و سخن فرستاده او را می شنوند در نتیجه از آنانی می شوند که دارای گوشی شنوایند که با آن به سوی سعادت

راهنمایی می شوند.

با این بیان روشن شد که چرا در آیه مورد بحث هیچ متعرض ((چشم )) نشد، چون آیه در این مقام است که مردم را از نظر قوت

عقل به دو قسم تقسیم کند یکی آنهایی که خودشان مستقل در تعقلند و خودشان خیر را از شر و نافع را از ضار تمیز می دهند و

دوم آنهایی که از راه پیروی پیشوایانی که پیرویشان جایز است خیر و شرشان را مشخص می کنند و این دو قسم اعتبار کار قلب و

گوش است و ربطی به چشم ندارد و چون این دو معنا - یعنی تعقل و سمع - در حقیقت کار قلب ، یعنی نفس مدرک است که

آدمی را وادر می کند به اینکه آنچه خودش تعقل می کند و یا از پیشوای هدایت می شنود بپذیرد لذا این درک را رویت قلب و مشاهده آن خواند و فرمود: دیدگان کور نمی شوند بلکه کور حقیقی دلهایی می شوند که در سینه ها است . و با این تعبیر آن کسانی را که یا تعقل ندارند و یا گوش شنوا ندارند ((کوردل )) خواند. آنگاه در همین کوری مبالغه نموده فرمود: حقیقت کوری همانا کوری قلب است نه کوری چشم چون کسی که از چشم کور می شود باز مقداری از منافع فوت شده خود (راه رفتن و راه جستن ) را با عصا و یا عصاکش تامین می کند، و اما کسی که دلش کور شد دیگر به جای چشم دل چیزی ندارد که منافع فوت شده را تدارک نموده خاطر را با آن تسلیت دهد. این است که می فرماید: ((فانها لا تعمی الابصار و لكن تعمی ال قلوب التي فى

الصدور)) در این جمله ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 550

سینه ها را جایگاه قلب خوانده و این از باب مجاز در نسبت است و البته در کلام مجاز دیگری از همین قبیل نیز به کار رفته و آن این است که عقل را به قلب نسبت داده در حالی که عقل از آن نفس است و وجه مجاز بدون آن را مکرر بیان کرده ایم.

پاسخ به استهزای مشرکین درباره نزول عذاب ، با بیان اینکه زمان کم و زیاد نزد خداوند یکسان است

وَيَسْتَعْجِلُونَكِ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رِبِّكَ كَالْفِسَنِ مِمَّا تَعْدُونَ مُشْرِكِينَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آل و سلم ) آن جناب را وقتی و عده عذابشان می داد تکذیب می کردند و از در استهزاء استعجال می نمودند، یعنی می گفتند: پس

چرا نمی آوری آن عذاب را؟ چه وقت این و عده تو عملی می شود؟ خدای تعالی با این جمله ایشان را پاسخ گفته که ((لن یخلف

الله و عده - هرگز خداوند خلف و عده نمی کند)) حال اگر آن و عده عذابی که داد فقط مربوط به مشرکین مکه باشد قهرا مراد از

آن همان عذابی خواهد بود که در جنگ بدر چشیدند. و اگر مراد از آن عذابی باشد که بعدا خدا در روزی که میان پیغمبر خود و

امتش داوری می کند عملی می سازد قهرا آن و عده هنوز عملی نشده است . و خدا از آن و عده داده و فرموده : ((و لکل امه رسول

فاذًا جاء رسوليهم قضى بينهم ))

(( و ان یوما عند ربک كالف سنہ مما تعدون )) - در این جمله حکم کرده به اینکه یک روز از روزهایی که نزد خدا است برابر

است با هزار سال از روزهایی که ما می شماریم و نتیجه می گیرد: پس خدایی که یک روز نزد خودش طولانی و بسیار نیست و

روزهای ما نزد او کوتاه و اندک نیست و از بلندی آن و از کوتاهی این متاثر نمی شود چنین خدایی ترس از فوت ندارد تا در

عذاب آنها عجله کند بلکه او حلیم و بزرگوار است ، مهلتشان می دهد تا در کات شقاوت خود را تکمیل کنند آنگاه ایشان را در

صفحه 4669 از 6775

روزی که برایشان مقدر شده می گیرد و آن وقت که اجلشان رسید دیگر نمی توانند عقب بیندازند و نه نزدیک تر کنند. و به همین

جهت دنبال جمله مورد بحث در آیه بعدی می فرماید: (( و کاین من قریه امليت لها و هي ظالمه ثم اخذتها و الى المصير ))

پس اینکه فرمود: (( و ان یوما عند ربک كالف سن. )) رد استعجال ایشان به عذاب است ، به این بیان که نزد خدا زمان کم و زیاد

یکسان است . (( و جمله ولن يخلف الله وعده )) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 551

وعده تسلیت ، و تاءبید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) است که از تکذیب آنان نسبت به خبری که از وعده خدا به ایشان

داده و نیز از تعجیز و است هزاء ایشان ناراحت نشود.

بعضی از مفسرین گفته اند: معنای جمله (( و ان یوما عند ربک )) این است که یک روز از روزهای آخرت که در آن روزها کفار

عذاب می شوند، براب ر هزار سال از ایام دنیا بی است که آن را سالهایی چند می شمارند.

بعضی دیگر گفته اند: مراد این است که یک روز از روزهای قیامت که در آن به عذاب الهی گرفتارند، از شدت عذاب به نظرشان

هزار سال دنیا می آید. ولی این دو معنا با صدر آیه و نیز با آیه بعدی سازگار نیست.

وَ كَائِنٌ مِّنْ قَرْيٍ أَمْلَيْتْ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمٌ ثُمَّ أَخَذَ دُثْهَا وَ إِلَى الْمَصِيرِ يُرْهَمَانظور که گفتم این آیه متمم جمله (( و ان یوما عند ربک

کالف سنہ )) و به منزله شاهد صدق مدعی است ، و معنایش این است که : زمان اندک و یا بسیار نزد پروردگار تو یکسان است ،

به شهادت اینکه بسیاری از قرای ظلم کننده را مهلت داد و بعد از مهلت به عذاب خود بگرفت.

جمله ((وَ إِلَى الْمُصِيرِ)) بیان علت تعجیل نکردن خدا در عذاب کفار است . به این بیان که وقتی بازگشت همه به سوی اوست ،

دیگر خوف فوت برای او تصور ندارد تا در عقاب ظالمان و کفار عجله کند.

با این بیان روشن می شود که مفاد این آیه تکرار مفاد آیه ((فَكَيْنَ مِنْ قَرِيبٍ...)) نیست بلکه هر یک مفاد جدایانه ای دارد. این را

هم ناگفته نگذاریم که در آیه شریفه التفاتی از غیبت به تکلم وحده به کار رفته (البته غیبت در آیه قبلی بود که در جمله ((نَزَدَ

پروردگارِ)) خدا غایب حساب شده بود، و تکلم وحده در این آیه که ((بَاذَّغَشَتْ بِهِ سَوَى مَنْ اَسْتَ)) (به کار رفته) و نکته این

التفات این است که آیه مورد بحث یکی از صفات خدا را که حلم است بیان می کند، و در چنین مقامی مناسب این است که خدا

شخصاً خصم کفار به حساب آید، و بفرماید: چون با پیامبر من دشمنی کردند خود من دشمن و طرف حساب آنها خواهم بود.

جحیم رسول را امر می کند به اینکه رسالت خود را به انذار و بیان نتایج ایمان و .. قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ... أَصْحَابُ الْ

عمل صالح ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 552

که همان اجر جمیل - یعنی آمرزش گناهان - و رزق کریم - یعنی بهشت با همه نعمتهای آن - است ، و نیز نتایج کفر و انکار و

آثار سوء آن - که همنشینی با جهنمیان و خلاصی نداشتن از عذاب است - را اعلام بدارد.

وَ الَّذِينَ سَعَوا فِي إِعْيَاتِنَا مُعَجِّزِينَ كَلِمَه ((سَعَى)) به معنای تند رفتن ، و در اینجا کنایه از جد و جهد علیه آیات الهی و تلاش برای

ابطال و خاموش کردن نور آنها است ، و تعبیر به تکلم با غیر (آیات ما) در حقیقت بازگشت به سیاق سابق است بعد از آنکه التفات

در آیه قبلی در ((اَمْلَيْتُ لَهَا - مَهْلِتْشَ دَادَ...)) کار خود را کرد، و در جمله مورد بحث به سیاق قبل مراجعه نمود که سیاق تکلم با

غیر بود.

توضیح مفاد و معنای آیه : ((وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْرُسُولٌ وَلَا نَبِيٌّ إِلَّا اذَا تَمَنَّى الْقَوْمُ الشَّيْطَانَ فِي امْبِيَتِهِ))...

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَ لَا نَبِيٌّ إِلَّا تَمَنَى الْقَوْمُ شَيْطَنًا فِي أُمَّيَّتِهِ... كَلْمَه ((تَمَنَى)) بِهَ مَعْنَى اِنْ اَسْتَ كَهْ آدَمِيْ آنْجَهْ رَا

آرزو دارد و دوستش می دارد موجود و محقق فرض کند، حال چه اینکه ممکن هم باشد یا نباشد، مثل اینکه یک مرد فقیر آرزو

می کند توانگر شود، یا کسی که بی اولاد است آرزو می کند صاحب فرزند باشد، یا هر انسانی آرزو می کند فنا ناپذیر و جاوید

باشد یا دو بال داشته باشد و با آنها پرواز کند آن صورت خیالی که تصورش را می کند و از تصور آن لذت می برد، آن را ((امنی.

صفحه 6775 از 4670

-آرزو)) می گویند.

و اصل در معنای این کلمه ((منی)) - به فتح میم و سکون نون - است که به معنای فرض و تقدیر است . بعضی از اهل فن گفته

اند: این کلمه گاهی به معنای قرائت و تلاوت می آید، مثلاً وقتی گفته می شود ((تمنیت الكتاب)) معنایش این است که کتاب را

خواندم . و معنای ((القاء در امنی)). این است که در آرزوی او دخل و تصرف کند، تا آن را از سادگی و صرافت در آورده ،

فاسدش کند.

و معنای آیه بنا بر معنای اول که تمنی آرزوی قلبی باشد این می شود: ما هیچ پیغمبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر

وقت آرزویی کرد، و رسیدن به محبوی را که یا پیشرفت دینش بود، و یا جور شدن اسباب پیشرفت آن بود، و یا ایمان آوردن مردم

به آن بود، فرض می نمود، شیطان در امنیه او القاء می کرد و در آرزویش دست می انداخت ، به اینطور که مردم را نسبت به دین

او وسوسه می کرد و ستمکاران را علیه او و دین او تحریک می نمود و ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 553

مسدین را اغواء می کرد و بدین وسیله آرزوی او را فاسد و سعی او را بی نتیجه می ساخت ، ولی سرانجام خداوند آن دخل و

تصرفات شیطانی را نسخ و زایل نموده آیات خودش را حاکم می نمود و کوشش پیغمبر و یا رسولش را به نتیجه می رساند و حق

را اظهار می نمود و خدا دانا و فرزانه است.

و بنا بر معنای دوم آن (یعنی قرائت و تلاوت ) ، معنای آیه چنین می شود: ما قبل از تو هیچ پیغمبر و رسولی نفرستادیم مگر آنکه

وقتی چیزی از آیات خدا را می خوانده شیطان شببه هایی گمراه کننده به دلهای مردم می افکند و ایشان را وسوسه می کرد تا با

آن آیات مجادله نموده ایمان مؤمنین را فاسد سازد ولی خداوند آنچه از شباهات که شیطان به کار می برد باطل می کرد و

پیغمبرش را موفق به رد آنها می فرمود و یا آیه ای نازل می کرد تا آن را رد کند.

فرق بین معنای ((نبوت )) و ((رسالت ))

این آیه دلالت روشنی دارد بر اختلاف معنای نبوت و رسالت ، البته نه به نحو عموم و خصوص مطلق همچنانکه نزد علمای تفسیر

معروف شده که رسول آن کسی است که مبعوث شده و مأمور به تبلیغ هم شده باشد و نبی آن کسی است که تنها مبعوث شده

باشد چه اینکه مأمور به تبلیغ هم شده باشد یا نه . چون اگر مطلب از این قرار می بود لازم بود که در آیه مورد بحث از کلمه نبی

غیر رسول اراده شود یعنی کسی که مأمور به تبلیغ نشده و این با جمله ((و ما ارسلنا)) که در اول آیه است مناقات دارد و ما در

مباحث نبوت در جلد دوم این کتاب ، روایاتی از امامان اهل بیت (علیهم السلام ) نقل کردیم که دلالت می کرد بر اینکه رسول آن

کسی است که ملک وحی بر او نازل می شود و او ملک را می بیند و با او سخن می گوید، ولی نبی آن کسی است که خواب می

بیند و در خواب به او وحی می شود. و در جلد سیزدهم این کتاب همین مطلب را از آیه ((قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ

مُطْمَئِنِينَ لَنْزَلَنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا)) استفاده نمودیم.

و اما سایر حرفهایی که در فرق میان نبی و رسول زده اند مثل اینکه رسول کسی است که مبعوث به شرعی جدید شده باشد و نبی

اعم از او و از کسی است که شرع سابق را تبلیغ کند صحیح نیست ، زیرا ما در مباحث نبوت اثبات کردیم که شرایع الهی بیش از

پنج شریعت یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم ) نیست با اینکه قرآن تصریح کرده به رسالت

عدد بسیاری از پیغمبران . علاوه بر اینکه هیچ دلیلی بر این فرق در ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 554

دست نیست . و نیز مانند گفته آن کسی است که دارای کتاب باشد و نبی آن کسی است که کتاب نداشته باشد. یا قول کسی که گفته رسول کسی است که کتاب داشته باشد ولی فی الجمله نسخ شده باشد و نبی کسی است که چنین باشد. که اشکال وجه قبلی بر این دو قول نیز وارد است.

در جمله ((فَيَنْسِخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ أَيَّاتِهِ)) التفاتی از تکلم با غیر به غیبت به کار رفته ، اول فرموده ((ما نفرستادیم

صفحه 4671 از 6775

((وَدَرَآخْرَ فَرَمَدَهُ ((خَدَا نَسْخَ مَى كَنَدَ)) وَ وجَهَ اينَ التَّفَاتَ اينَ اسْتَ كَه عَنَاهِتَ بَه ذَكْرَ وَ نَامَ خَدَا وَ اسْنَادَ نَسْخَ وَ احْكَامَ بَه قَادِرَ عَلَى الْاَطْلَاقِ رَا بَرْسَانَدَ. وَ بَه عَيْنَ هَمِينَ جَهَتَ بَارَ دِيَگَرَ لَفْظَ جَلَالَهَ رَا تَكْرَارَ مَى كَنَدَ وَ گَرْنَهَ مَى تَوَانَسَتَ بَارَ دَوْمَ ضَمِيرَ آنَ رَا بَه کَارَ بَيْرَدَ وَ بَلْكَهَ بَايِدَ بَه کَارَ مَى بَرَدَ وَ قَاعِدَهَ آنَ رَا اَقْتَضَاءَ مَى كَرَدَ وَ لَوْيَ ضَمِيرَ بَه کَارَ نَبِرَدَهَ وَضَعَ اسْمَ درَ جَاهِ ضَمِيرَ كَرَدَهَ.

وَ نَيْزَ ازَ هَمِينَ بَابَ اسْتَ كَه لَفْظَ شَيْطَانَ رَا دَوْبَارَهَ آورَدَهَ ، بَاينَكَهَ مَى تَوَانَسَتَ وَ بَلْكَهَ لَازَمَ بَودَ ضَمِيرَ آنَ رَا بَه کَارَ بَرَدَ، وَ اينَ بَدانَ جَهَتَ اسْتَ كَه اَشَارَهَ بَه اينَ نَكَتَهَ كَه القَاءَ كَنَنَهَ كَه شَيْطَانَ اسْتَ خَداونَدَ هَيْجَ اَعْتَنَاهِيَ بَه اوَ وَ بَه كَيْدَ اوَ نَدارَدَ.

القاتات و وساوس شیطان وسیله امتحان است

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَّ الْفَاسِيٰ قُلُوبُهُمْ...مَرَضَ قَلْبَ عَبَارَتَ اسْتَ ازَ اينَكَهَ اسْتَقَامَتَ حَالَتِشَ درَ تَعْقِلَ از

بَيْنَ رَفَتَهَ باشَدَ، بَه اينَكَهَ آنِچَهَ رَا بَايِدَ بَه آنَ مَعْتَقَدَ شَوَدَ نَشَوَدَ وَ درَ عَقَائِدَ حَقَهَ كَه هَيْجَ شَكِيَ درَ آنَهَا نَيْسَتَ شَكَ كَنَدَ. وَ قَسَاوَتَ قَلْبَ به معنَاهِ صَلَابَتَ وَ غَلَظَتَ وَ خَشُونَتَ آنَ اسْتَ ، كَه از ((سنگ قاسی)) يَعْنِي سَنَگَ سَخْتَ گَرْفَتَهَ شَدَهَ وَ صَلَابَتَ قَلْبَ عَبَارَتَ ازَ اينَ اسْتَ كَه عَوَاطِفَ رَقِيقَهَ آنَ كَه قَلْبَ رَا درَ اَدْرَاكَ معَانِي حَقَهَ يَارِي مَى دَهَدَ ازَ قَبِيلَ خَشُوعَ وَ رَحْمَتَ وَ تَواضُعَ وَ مَحْبَتَ ، درَ آنَ مرَدَهَ باشَد. پَسَ قَلْبَ مَرِيضَ آنَ قَلْبِيَ اسْتَ كَه خَيْلَيَ زَوَدَ حَقَ رَا تَصُورَ مَى كَنَدَ وَ لَوْيَ دَيَرَ بَه آنَ مَعْتَقَدَ مَى شَوَدَ. وَ قَلْبَ قَسِيَ وَ سَخْتَ ، آنَ قَلْبِيَ اسْتَ كَه هَمَ دَيَرَ آنَ رَا تَصُورَ مَى كَنَدَ وَ هَمَ دَيَرَ بَه آنَ مَعْتَقَدَ مَى گَرَددَ، وَ بَه عَكَسَ ، قَلْبَ مَرِيضَ وَ قَسِيَ وَ سَوَاسَهَايَ

شیطانی را خیلی زود می پذیرد.

و اما القات شیطانی که زمینه را علیه حق و اهل حق تباہ و خراب می کند و در نتیجه زحمات انبیاء و رسول را باطل نموده ، نمی

گذارد اثر خود را ببخشد هر چند مستند به خود شیطان است و لیکن در عین حال مانند سایر آثار چون در ملک خدا قرار دارد،

بدون اذن او اثر نمی کند، همچنانکه هیچ مؤثری اثر نمی کند و هیچ فاعلی بدون اذن او عملی انجام نمی دهد مگر آنکه به همان

مقدار دخالت اذن مستند به او شود و آن مقدار که مستند به او می شود دارای ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 555

مصلحت و هدف شایسته است . و به همین جهت خدای سبحان در آیه مورد بحث می فرماید: این القات شیطانی خود مصلحتی

دارد و آن این است که مردم عموما به وسیله آن آزمایش می شوند، و آزمایش ، خود از نوامیس عمومی الهی است که در عالم

انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به سعادت و اشقياء به شقاوت ، محتاج به اين ناموس است ، باید آن دو دسته امتحان

شوند، دسته سوم هم که منافقینی بیمار دلند، به طور خصوص در آن بوته قرار گیرند چون رسیدن اشقياء به کمال شقاوت خود از

تربيت الهيه اى است که در نظام خلقت مورد نظر است ، همچنانکه خودش فرمود: ((كلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک و ما

كان عطاء ربک محظورا))

و اين است معنای اينکه فرمود: ((تا آنچه را که شیطان القاء می کند مایه آزمایش بیماردلان ، و سنگدلان قرار دهد)) و بنابراین ،

لام در ((ليجعل )) لام تعليل است که با آن القات شیطانی در آرزوهای انبیا را تعليل می کند و می رساند که شیطان چنین می کند

تا خدا چنان کند. و معنايش اين می شود که : شیطان هم در شیطنتش مسخر خدای سبحان است و او در کار آزمایش بندگان و

فتنه اهل شک و جحود و دارندگان غرور، آلت دست قرار می دهد.

پس روشن شد که مراد از ((فتنه (،) ابتلاء و امتحان است ، امتحانی که شخص درگیر به آنرا دچار غرور و ضلالت می کند. و مراد

از ((بیمار دلان )) اهل شک از کفار است و مراد از ((قاسی. قلوبهم )) سنگدلان اهل جحود و عناد از کفار است.

و کلمه ((شقاق)) در جمله ((و ان الظالمين لفی شقاق بعید)) به معنای ناسازگاری و مخالفت است همچنانکه ((مشاق)). ((نیز به همین معنا است . و اگر شقاق را به دوری توصیف کرد و فرمود ((در شقاقی دورند)) در حقیقت توصیف شقاق است به حال موصوف شقاق ، نه خود آن . و معنایش این است که : ستمگران اهل جحود و عناد - به طوری که از سیاق بر می آید - و یا اهل جحود و اهل شک هر دو، هر آینه در ناسازگاری و مخالفتی هستند که صاحبان آن مخالفت از حق و اهل حق دورند.

صفحه 6772 از 4672

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُتْحِبُّتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ...متبار از سیاق این است که جمله مورد بحث عطف بر

جمله ((ال يجعل )) باشد و تعلیل ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 556

برای جمله ((فينسخ اللہ ما يلقى الشيطان ثم يحكم الله آياته )) و ضمیر در ((انه )) به آنچه پیغمبر و رسول آرزویش می کنند و جمله ))اذا تمنی ...(( از آن حکایت می کند برگرد دلیلی هم نیست که دلالت کند بر اینکه مرجع این ضمیر قرآن است.

و معنای آیه چنین می شود: خدا آنچه را که شیطان القاء می کند نسخ نموده سپس آیات خود را در دلها جایگزین می کند تا القات شیطان را مایه آزمایش بیمار دلان و سنگدلان قرار داده و تا کسانی که علم روزیشان شده با این نسخ و احکام بفهمند که آنچه رسول یا نبی آرزویش را می کردند، حق و از ناحیه پروردگارت بوده ، چون می بینند که القات شیطان باطل شد پس به آن پیغمبر و یا نبی ایمان می آورند و در نتیجه دلهایشان در برابر او نرم و خاشع می شود.

ممکن است که جمله ((و ليعلم )) عطف بر محفوظ باشد آنگاه آن محفوظ و اینکه بر آن عطف شده در مجموع تعلیل بیان آیه قبلی باشد که چگونه و چرا خداوند این القاء را فتنه و آزمایش بیمار دلان و سنگدلان قرار داد.

آن وقت معنا چنین می شود: ما این حقیقت را بدین جهت بیان کردیم که چنین و چنان شود و نیز آنان که علم روزیشان شد بدانند که روش مذبور حق و از ناحیه پروردگارت بوده ... عیناً نظیر عطف به محفوظی که در آیه ((و تلک الايام نداولها بين الناس و ليعلم

الله الذين آمنوا)) به کار رفته و این عطف به محفوظ در قرآن بسیار است.

)) و ان الله لهادی الذين آمنوا الى صراط مستقیم (( - این جمله در مقام بیان علت این است که چطور دانستن و فهمیدن آنان که

علم روزیشان شده هدف و غایت روش مذکور خدا شده است . به این بیان که اگر خدا بیمار دلان و سنگدلان را چنین و چنان

کرد تا دسته سوم که علم روزیشان شده بفهمند برای این است که خدا هادی و راهنمای است . می خواهد ایشان را قدم به قدم

هدایت کند و با این فهماندن ایشان را به سوی صراط مستقیم راهنمایی فرماید.

وَ لَا يَرَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرْبُىٰ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيهِمُ... این آیه به طوری که ملاحظه می فرمایید از این معنا خبر می دهد که این گونه

کفار تا آخر عمر از ایمان محرومند. پس مقصود از ((الذین کفروا)) همه کفار نیستند، چون می دانیم و می بینیم که بسیاری از

کفار بعد از سالها کفر موفق به ایمان می شوند، پس می فهمیم که مراد ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 557

از کفار نامبرده در آیه ، همان عده ای از صنایع و سردمداران قریشنده که تا آخر عمر موفق به ایمان نشدند، همچنانکه در آیه ((ان

الذین کفروا سواء علیہم ءانذرہم ام لم تنذرہم لا یومنون (( نیز منظور اینگونه کفارند، که در حقیقت ریشه فتنه هستند.

مقصود از اینکه روز قیامت عقیم (نازا) است

و معنای عقیم بودن روز این است که طوری باشد که دیگر فردایی از آن متولد نشود، و آن ، روز هلاکت و یا روز قیامت است ، و

مراد در آیه به طوری که سیاق آیه سوم می رساند روز قیامت می باشد. و معنای آیه این است که کسانی که کافر شدند همواره در

شك نسبت به قرآن خواهند ماند تا روز قیامت به سراغشان آید - و یا عذاب روز قیامت که روزی است ناگهانی می رسد - و

کسی را مهلت چاره جویی نمی دهد، و فردایی از آن متولد نمی شود تا جبران مافات را کنند.

و اگر میان روز قیامت و روز عذاب قیامت تردید انداخته برای این است که هر دو در اثر یکسانند، چه روز قیامت برسد و چه عذاب

آن ، آن وقت اعتراف به حق می کنند و دیگر شک و تردید ایشان از بین می رود، همچنانکه درباره روز قیامت فرمود: ((قالوا يا

وبلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون (( و درباره رفع شک و تردید هنگام مشاهده عذاب قیامت می

فرماید: ((و يوم يعرض الذين كفروا على النار آليس هذا بالحق قالوا بل و ربنا))

از آنچه گذشت این نکته نیز روشن گردید که چرا در یک آیه روز قیامت را یک بار به قید ناگهانی بودن مقید کرد، و باری دیگر

به قید نازا بودن ، چون می خواست دو چیز را بفهماند، یکی اینکه در آن روز هیچ چاره ای یافت نمی شود، و دیگر اینکه فردایی

صفحه 6775 از 4673

ندارد که جبران مافات را کنند. **الْمُلْكَ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ... عَذَابٌ مُّهِينُّر** سابق به طور مکرر گفتیم که مراد از برای خدا بودن

ملک در روز قیامت ظاهر ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 558

شدن حقیقت است در آن روز، و گرنه در دنیا هم ملک برای خدا است ، و این اختصاص به روز قیامت ندارد، و همچنین در نظایر

این اوصاف که برای روز قیامت در قرآن آمده ، از قبیل ((الامر يومئذ الله ، القوه يومئذ الله ))، و مانند آن ، که منظور ظهور آن

وصف است.

در اینجا لازم است مطلب را توضیح دهیم تا کسی از خوانندگان عزیز دچار اشتباه نشود: منظور ما از اینکه گفتیم در روز قیامت

برای همه روشن می شود که ملک برای خدا است ملک مجازی نیست ، چون ملک دو قسم است ، یکی ملک حقیقی و حق ، و

دیگری مجازی و صوری . آنچه از مصاديق ملک در این عالم برای اشیاء و اشخاص ملاحظه می کنیم ملک مجازی و صوری است

که خدا به آنها داده ، البته در عین اینکه داده باز ملک خود اوست . این دو قسم ملک همواره هست تا قیامت به پا شود، آن وقت

دیگر اثری از ملک مجازی و صوری باقی نمی ماند، در نتیجه دیگر احدی از موجودات عالم صفت مالکیت را ندارند. پس ، از

معنای مالک باقی نمی ماند مگر ملک حقیقی و حق ، که آن هم برای خدا است و بس . پس یکی از خصایص روز قیامت این می

شود که آن روز ملک برای خدا است ، و همچنین آن روز عزت و قدرت و امر برای خدا است.

(() حکم بینهم (( - یعنی آن روز غیر از خدا هیچ حاکمی دیگر غیر او نیست ، چون حکم راندن از فروعات ملک است ، وقتی در

آن روز برای احدهی هیچ نصیبی از ملک نماند، هیچ نصیبی از حکم راندن هم نمی ماند.

((فالذين آمنوا و عملوا الصالحات فى جنات النعيم ، و الذين كفروا و كذبوا بآياتنا)) - مقصوداز ((الذين كفروا...)) معاندین هستند

که از حق استکبار می ورزند.

((فأولئك لهم عذاب مهين (( - این جمله بیان همان حکمی است که خدای تعالی در آن روز می راند.

بحث روایتی

چند روایت درباره اذن قتال و تشریع جهاد با نزول آیه : ((اذن للذين يقاتلون)) ...

در مجمع البیان می گوید: از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنوز ماءمور به

قتال و ماذون به آن نشده بود که آیه ((اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا)) نازل ، و جبرئیل شخصا شمشیر بر کمر آن جناب بیست.

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 559

و در همان کتاب می گوید: مشرکین مسلمانان را اذیت می کردند و هر روز و هر ساعتی با سر شکسته ، و یا کتک خورده نزد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شکایت می آمدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود صبر کنید، زیرا

من هنوز ماءمور به جنگ نشده ام تا آنکه از مکه به مدینه مهاجرت فرمود. آن وقت این آیه در مدینه نازل شد و این اولین آیه ای

است که درباره قتال نازل شد.

مؤلف : در الدرالمنتور هم از جمع کثیری از صحابان جامع از ابن عباس و دیگران روایت شده که این آیه اولین آیه در قتال است

که نازل شد. چیزی که هست در بعضی از این روایات آمده که آیه درباره مهاجرین از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و

سلم) نازل شده ، و این روایات به فرضی هم که صحیح باشد این فقره آن اجتهاد خود راوی آن بوده ، چون قبل از گفتیم که آیه

مطلق است ، و اصلاً معقول نیست که فرمان جهاد با اینکه حکمی است عمومی ، متوجه طایفه خاصی از امت شود.

نظیر این حرف در جمله ((الذین ان مکناهم فی الارض ...)) و بلکه در جمله ((الذین اخرجوا من دیارهم بغير حق ...)) به بیانی که

گذشت ، جریان دارد.

باز در مجمع البیان در ذیل جمله ((الذین اخرجوا من دیارهم بغير حق ...)) از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود:

صفحه 4674 از 6775

درباره مهاجرین نازل شده ، ولی مصدق بارزش آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که از وطن خود بیرون رانده شدند

و همواره در ترس بودند. مؤلف : روایتی هم که در مناقب از آن جانب در ذیل جمله مذکور آمده که فرموده : ((مایم و در حق ما

نازل گردیده است )) و نیز روایتی که در روضه کافی از آن جانب رسیده که فرموده : ((آبه در حق حسین (علیه السلام) جاری

شد )) همه بر این معنا که گفتیم حمل می شود.

و نیز همچنین است آنچه که در مجمع البیان در ذیل جمله ((و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر)) از آن حضرت روایت آورده که

فرمود: آنهایی که چنینند ما هستیم . و نیز ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 560

روایتی که در کافی ، و معانی ، و کمال الدین ، از امام صادق ، و کاظم (علیهمالسلام) رسیده که در تفسیر ((و بئر معطله و قصر

مشید)) فرمودند: ((بئر معطل. )) امامی است که سکوت کرده و ((قصر مشید)) امام ناطق است.

و در الدرالمنثور است که حکیم ترمذی - در نوادر الاصول - و ابو نصر سجزی ، در کتاب ابانه ، و بیهقی ، در کتاب شعب الایمان

، و دیلمی ، در مسنند فردوس از عبدالله بن جراد روایت کرده اند که گفت : رسول خدا فرمود: آن کس که چشمش نبیند کور

نیست بلکه کور کسی است که بصیرتش از کار افتاده باشد.

و در کافی به سند خود از زراره از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که در حدیثی فرمود: نبی کسی است که فرشته وحی

را در خواب می بیند و صوت را می شنود، ولی در بیداری ملک را نمی بیند و رسول کسی است که هم صوت را می شنود و هم

در خواب می بیند و هم در بیداری فرشته را مشاهده می کند.

مؤلف : و در این معنا روایات دیگری است . و مراد از معاينه و مشاهده ملک - به طوری که در روایات دیگر آمده - نازل شدن

ملک و ظهورش برای رسول و سخن گفتش با او و رساندن وحی است به او که ما بعضی از این روایات را در ابحاث نبوت در جلد

دوم این کتاب نقل کردیم.

روایتی در ذیل (و ما ارسلنا من من قبلک من ولا نبی ...) که با عصمت انبیا منافات دارد

و در الدرالمنثور است که ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه به سندي صحیح از سعید بن جبیر روایت کرده اند که

گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) سوره ((و النجم اذا هوى )) را در مکه خواند تا این آیه : ((افرایتم اللات و العزی ،

و مناه الشاله الاخری )) همین که این آیه را خواند شیطان به زبانش انداخت و گفت : ((و الغرانيق العلي و ان شفاعتهم لترتجى ))

گفتند: تاکنون خدایان ما را به نیکی یاد نکرده بود و او خودش به سجده افتاد مردم هم سجده کردند.

آنگاه جبرئیل بیامد و گفت : آنچه را که من بر تو نازل کردم بخوان . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) خواند تا رسید به

((تلک الغرانيق العلي و ان شفاعتهم لترتجى )) جبرئیل ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 561

گفت : من این جمله را نازل نکرده ام ، این از شیطان است ، پس این آیه نازل شد: ((و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی ))....

مؤلف : این روایت به چند طریق از ابن عباس و جمعی از تابعین روایت شده ، و جماعتی از تابعین از جمله حافظ ابن حجر آن را

صحیح دانسته اند. و لیکن ادله قطعی که دلالت بر عصمت آن جناب دارد متن این روایت را تکذیب می کند هر چند که سندش

صحیح باشد، پس ما به حکم آن ادله لازم است ساحت آن جناب را منزه از چنین خطایی بدانیم . علاوه بر این که این روایت شنیع

ترین مراحل جهل را به آن جناب نسبت می دهد برای اینکه به او نسبت می دهد که نمی دانسته جمله ((تلک الغرانيق العلي ))...

کلام خدا نیست و جبرئیل آن را نیاورده و نمی دانسته که این کلام کفر صریح و موجب ارتداد از دین است . تازه این نادانی اش

آنقدر ادامه یافته تا سوره تمام شده ، و سجده آخر آن را به جا آورده باز هم متوجه خطای خود نشده تا جبرئیل نازل شده ، دوباره

سوره را بر او عرضه کرده و این دو جمله کفرآمیز را هم جزو سوره خوانده است . آن وقت جبرئیل گفته من آن را نازل نکرده ام.

از همه بدتر اینکه جبرئیل آیه ((و ما ارسلنا من قبلک من رسول...)) را نازل کرده ، و نظایر این کفر را برای همه انبیاء و مرسلين

صفحه 6775 از 4675

اثبات نموده است.

از همینجا روشن می شود که توجیه و عذری که بعضی به منظور دفاع از حدیث درست کرده اند باطل و عذری بدتر از گناه است

و آن این است که ((این جمله از آن حضرت سبق لسانی بوده و شیطان در او تصرفی کرده که در نتیجه دچار این اشتباه و غلط شده

)) برای اینکه نه متن حدیث را می گوید و نه دلیل عصمت چنین خطایی را برای انبیاء جائز می دارد.

علاوه بر اینکه اگر مثل چنین تصرفی برای شیطان باشد که در زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) تصرف نموده ، یک

آیه و یا دو آیه غیر قرآنی به عنوان قرآن به زبان او جاری سازد، دیگر اعتمادی در کلام الهی باقی نمی ماند، چون ممکن است

کسی احتمال دهد بعضی از آیات قرآن از همان تصرفات بوده باشد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) آن طور که داستان

غرانیق می گوید آن آیات را قرآن پنداشته ، آیه ((و ما ارسلنا...)) کاشف دروغ بودن یکی از آنها – یعنی همان قصه غرانیق – و

سرپوش بقیه آنها باشد.

و یا احتمال دهد که اصلا داستان غرانیق کلام خدا باشد و آیه ((و ما ارسلنا...)) و هر ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 562

آیه دیگری که منافی با بت پرستی است از القات شیطان باشد و بخواهد با آیه مذکور که داستان غرانیق را ابطال می کند بر روی

بسیاری از آیات که در حقیقت القات شیطانی فرض شده سرپوش بگذارد که با این احتمال از هر جهت اعتماد و وثوق به کتاب

خدا از بین رفته رسالت و دعوت نبوت به کلی لغو می گردد. و ساحت مقدس حق تعالیٰ منزه از آن است . الحج

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 563

سوره حج - آیات 58

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيْرَزَقَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزْقِينَ (58) (الْيَدُخْلُنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضُونَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ) (59) \* ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عَوَقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيْنَصِرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعُفُوٌ غَفُورٌ (60) (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ الْأَيَّلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي الْأَيَّلِ وَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (61) (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ إِنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطَلُ وَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَالِيُّ الْكَبِيرُ (62) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَيْرٌ (63) (الَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (64) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ (إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ) (65) (أَوْ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمْتَكِّمُ ثُمَّ يُحِيِّكُمْ إِنَّ الْأَنْسَنَ لَكُفُورُ (66)

ترجمه آیات

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده پس از آن کشته شده یا مردند خدایشان روزی دهد، روزی نیکو که خدا بهترین روزی

(دهندگان است (58) ایشان را به جایی در آورد که از آن خشنود باشند که خدا دانا و بردار است (59)

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 564

اینچنین است ، و هر که عقوبت کند نظیر آن عقوبت که دیده است آنگاه بر او ستم کنند خدایش نصرت دهد که خدا بخشنده و آمرزگار است (60) این چنین است ، زیرا خدا شب را به روز و روز را در شب فرو می برد و خداوند شنوا و بینا است (61) این چنین است ، زیرا خدای یکتا است که حق است و هر چه سوای او می خوانند باطل است و او والا و بزرگ است (62) (مگر نبینی که خدا از آسمان آبی نازل کند که زمین سبز شود و خدا دقیق و کاردان است (63) هر چه در آسمانها و زمین است از او است و خدا بی

نیاز و ستوده است ( 64 ) مگر نمی بینی که خدا کائنات زمین را به خدمت شما گرفته . و کشتی ها را که به فرمان وی به دریاهای روان است و آسمان را نگاه می دارد تا جز به اذن وی به زمین نیافتد که خدا با مردم مهربان و رحیم است ( 65 ) اوست که شما را زنده می کند و می میراند و باز زنده تان می کند که هر آینه انسان کفران پیشه است ( 66 )

بیان آیات

صفحه 4676 از 6775

این آیات غرض سابق را تعقیب نموده ، ثواب کسانی را که هجرت کرده و سپس در جهاد در راه خدا کشته شدند و یا مردند بیان می کند، البته در خلال این بیان جملاتی هم در تحریک و تشویق به جهاد، و در وعده نصرت آمده ، مانند جمله ((ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بقى عليه لينصرنه الله ))....

و این آیات خصوصیتی دارند که در هیچ جای قرآن کریم این خصوصیت نیست و آن این است که این هشت آیه که پشت سر هم قرار دارند هر یک با دو اسم از اسمای حسنای الهی ختم می شوند مگر اسم جلاله که آن نیامده است.  
و در نتیجه اگر ضمیر هو را هم اسم بداییم ، شانزده اسم در این هشت آیه آمده است : ۱ - هو ۲ - خیر الرازقین ۳ - عفو ۴ - غفور ۵ - سمیع ۶ - بصیر ۷ - علی ۸ - کبیر ۹ - لطیف ۱۰ - خبیر ۱۱ - غنی ۱۲ - حمید ۱۳ - رؤوف ۱۴ - رحیم ۱۵ - علیم ۱۶ - حلیم.

و در آیه نهم آمده که او زنده می کند و می میراند و نیز او حق است و ملک آسمان و زمین از او است و این در معنای چهار اسم

است : محیی ، ممیت ، حق و مالک که با این چهار اسم بیست ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۴ صفحه 565  
اسم از اسمای خدای تعالی که با لطیف ترین و بی سابقه ترین وجهی در این ۹ آیه به کار رفته است.

مزده به مهاجران فی سبیل الله که کشته شدند یا به مرگ طبیعی درگذشتنند

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيْزِرْقَهُمُ اللهُ رِزْقاً حَسَنًا بَعْدَ ازْ آنکه اخراج مهاجرین از دیارشان را بیان کرد دنبالش

پادش مهاجرت و محتتشان در راه خدا را ذکر می کند، و آن عبارت است از وعد حسن و رزق حسن.

و اگر هجرت را مقید به قید ((فی سبیل الله )) کرد برای این است که اگر هجرت برای خذنبوده باشد مثبتی بر آن مترتب نمی

شود، چون مثبت متعلق به عمل صالح می شود، و عمل صالح وقتی عمل صالح می شود که با خلوص نیت باشد، و در راه خدا

انجام شودن در راه غیر خدا، از قبیل به دست آوردن مال و جاه و امثال آنها از مقاصد دنیوی ، و لذا می گوییم دو جمله ((قتلوا)) و

((اما توا)) نیز در واقع مقید به قید مذبور است ، یعنی ((قتلوا فی سبیل الله )) و ((اما توا فی سبیل الله )) و یا ((تغربوا فی سبیل الله ))

در راه خدا کشته شدند، یا مردند یا غربت کشیدند.

((و ان الله لهو خير الرازقين )) - این جمله آیه را ختم می کند، و مضمون آن را که رزق حسن (نعمت اخروی ) است تعلیل می

نماید، چون بعد از مردن و کشته شدن جز آخرت جایی نیست که آدمی در آن رزق حسن ب خورد. و اصولا در آیات قرآنی

اطلاق رزق بر نعمتهای بهشت شده ، مانند آیه ((احیاء عند ربهم يرزقون ))

لَيُدْخِلَنَّهُم مُدْخَلًا يَرْضُونَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ  
کلمه ((يدخلن )) و ((مدخل )) هر دو از ادخال گرفته شده ، و ((مدخل )) - به ضم

میم و فتح خاء - اسم مکان از ادخال است و احتمال اینکه مصدر میمی باشد آنطور که باید مناسب با سیاق نیست.

و در اینکه این مدخل را که همان بهشت است توصیف کرده به اینکه ((يرضونه - مايه خشنودی ایشان است )) ((رضاء)) را هم

مطلق آورده تا منتها درجه آنچه آدمی آرزویش می کند مشمول آن شود همچنانکه فرموده : ((لهم فيها ما يشاون ))

و جمله مورد بحث بیان است برای جمله ((ليرزنهم الله رزقا حسنا )) و اینکه ایشان را به مدخلی داخل می کند که مايه خشنودی ایشان

باشد و از آن کراحتی نداشته باشند تلافی اخراج مشرکین است که ایشان را از دیارشان اخراج کردند، اخراجی که مايه کراحتشان

شد و لذا این ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 566

جمله را تعلیل کرد به اینکه ((چون خدا دانا و بربدار است ))، یعنی می داند که مايه خشنودی مسلمین چیست ، همان را برایشان

فراهم می سازد، اما فراهم ساختن شخصی بر دیار و لذا در عقوبت دشمنان ستمگر ایشان عجله نمی کند.

معنای آیه : ((ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به...)) و مراد از نصرت خدا در آن

ذلک وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلٍ مَا عُوْقِبَ بِهِ ثُمَّ بُعْنَى عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعْفُوٌ غَفُورٌ كلمه ((ذلک)) خبر است برای مبتدایی که حذف

شده و تقدیر آن ((الامر ذلک الذى اخبرناك )) است ، یعنی مطلب از این قرار بود که برایت گفتیم ، کلمه ((عقاب )) به معنای مؤ

صفحه 4677 از 6775

اخذه انسان است به نحوی ناخوشاید، در مقابل کاری ناخوش آیند که عقاب شونده مرتکب شده ، و اگر این مؤ اخذه را عقاب

نامیده اند، بدین مناسب است که عقیب و دنبال عمل ناخوش آیند قرار دارد.

و ((عقاب به مثل عقاب )) کنایه از معامله به مثل است و چون این معامله به مثل ، کار خوبی نیست لذا آن را مقید کرد به قید ((بغی

(()) و جمله ((بغی عليه )) را با لفظ ((ثم )) بدان عطف نمود.

((لينصرنه الله )) - با در نظر گرفتن اینکه مقام ، مقام اذن در جهاد است ، از ظاهر سیاق بر می آید که مراد از ((نصر)) اظهار و غلبه

دادن مظلومان بر ظالمان ستمگر یاغی است به اینکه در جنگ آنان را بر اینان پیروزی دهد. و لیکن ممکن است در جمله ((و من

قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا)) مقصود از ((نصرت)) تشریع قانون به نفع مظلوم و عليه

ظالم باشد، تا مظلوم بتواند آنچه را که بر سرش آمده تلافی کند. و مقصود از ((اذن در قتال )) هم همین قانون باشد، یعنی دست

کوتاه مظلوم را دراز کند تا دست درازی ظالم را تلافی نماید.

و با این احتمال ، دیگر تعلیل نصرت به جمله ((ان الله لعفو غفور)) کاملا روشن می شود، چون اجازه به قتال و مباح کردن آن در

موارد اضطرار و حرج ، و امثال آن ، خود از مقتضیات دو صفت عفو و غفور بودن خدا است همچنانکه مکرر در تفسیر امثال:

((فمن اضطربی مخصوصه غير متجانف لاثم فان الله غفور رحيم )) توضیح داده ایم ، و مخصوصا در جلد ششم این کتاب در ترجمه

بحث ((مجازات و عفو)) کاملاً روشن ساخته ایم.

و بنابراین ، معنای آیه چنین می شود: هر کس ستم کننده بر خود را عقاب کند به مثل عقابی که او از در ظلم کرده ، خدا او را یاری کرده چون اجازه چنین عملی را به او داده و او را از معامله به مثل ممانعت نفرموده ، چون خدا بخشنده و غفور است ، و آنچه اثر زشت که این معامله به مثل دارد محو می کند، چون اگر محو نکند عقاب و آزار رساندن به خلق در نظام حیات اثر زشت خود را می گذارد، چیزی که هست خدا در خصوص این موارد آن اثر زشت و مبغوض را می پوشاند، چون خودش به آن اجازه داده و آن را حرام نکرده.

با این بیان این نکته نیز روشن می شود که به چه مناسبت در آخر آیه قبلی وصف حلم را آورد و نیز روشن می گردد که کلمه ((نم )) تنها برای رساندن بعدیت به حسب ذکر است ، نه بعدیت زمانی.

تفسیر مفسرین در معنای آیه و بیان اشکالات آن بعضی از مفسرین در معنای آیه گفته اند: هر کس به جنایت کننده بر خود جنایتی وارد آورد و سپس برگردد و او را دوباره مجازات کند خدا آن مظلوم را یاری می کند، که خدا بخشنده آن عقابی است که بار دوم به دشمن داده و این ترک اولی را مرتكب شده ، هر چند که جا داشت که صبر، و عفو از جانی ، و بزرگواری را ترک نکند، همچنانکه قرآن دستور داده فرمود: ((و ان تعفوا اقرب للتقوى )) و نیز فرمود: ((فمن عفى و اصلاح فاجره على الله )) و نیز فرمود: ((و لمن صبر و غفر فان ذلك من عزم الامور))

در این تفسیر چند اشکال است:

اولاً در این تفسیر کلمه ((نم )) برای بعدیت زمانی گرفته شده ، و به همین جهت کلمه عقاب با کلمه ((بغی )) دو معنا پیدا کردند و

کلمه عقاب با اینکه معنایش مطلق است هم جنایت را شامل است و هم غیر آن را، مختص به جنایت شده و چنین اختصاصی دلیل ندارد.

و ثانیاً این مفسرین نصرت را به معنای نصرتی تکوینی (ظفر دادن) گرفته اند نه تشریعی (حق قانونی) و در حقیقت آیه را به معنای خبر دادن از نصرت خدا مظلوم را بر ظالم گرفته اند و حال آنکه چه بسیار ظالم‌ها را می‌بینیم که بعد از انتقام مظلوم از او، دوباره

صفحه 6775 از 4678

ظلم خود را از ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 568

سرگرفته و خدا هم تکویناً یاریش نکرده است.

و ثالثاً قتال با مشرکین و جهاد در راه خدا به طور قطع از مصاديق این آیه است، و لازمه معنایی که برای آیه کردند این است که ترک جهاد با کفار، و بخشنودن آنان از جهاد اولی و بهتر باشد، و فساد این قول واضح است.

تعلیل نصرت داده به مظلوم، به حق بردن خداوند و عموم قدرت او عزوجل

ذلک بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ الْيَلَى فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي الْيَلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعُ بَصِيرٍ ((ایلاج)) هر یک از شب و روز در دیگری به معنای حلول آن در محل آن دیگری است، مانند حلول نور روز در جای ظلمت شب، گویی که نور صبح مانند فرو رفتن چیزی در چیزی داخل ظلمت شب می‌شود، و پس از وسعت یافتن همه آن فضایی را که ظلمت شب گرفته بود می‌گیرد، همچنانکه ظلمت عصر مانند چیزی که در چیزی فرو رود، وارد در نور روز شده در آن وسعت می‌گیرد، تا همه فضا و جای نور را بگیرد.

مشارالیه به کلمه ((ذلک)) بنا بر آن معنایی که ما برای نصرت کردیم پیروزی مظلوم است که بر ظالم خود دست قانونی یافته و عقابش نموده است و معنایش این است که: این نصرت به سبب آن است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو نفر متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد، همانطور که همواره روز را بر شب، و شب را بر روز غلبه می‌دهد، و خدا شناوری گفته

های ایشان و بینای اعمال ایشان است پس مظلوم را که حقش از دست رفته می بیند و آه و ناله اش را می شنود و او را یاری می

کند. در معنای این آیه وجوده دیگری ذکر کرده اند که با سیاق آیه انطباق ندارد، و ما هم از ذکر آنها خودداری نمودیم.

ذِلِكَ يَأْنَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطِلُ وَ أَنَّ اللَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ اشاره به کلمه ((ذلک)) باز به همان نصرت و یا

هم به آن و هم به سببی که برای آن ذکر کرد می باشد.

دو حصری که در جمله ((بان الله هو الحق)) و جمله ((و ان ما يدعون من دونه هو الباطل)) به کار رفته ، یا به این معنا است که

خدا حق است و باطل در او راه ندارد و خدایانی که برای خود گرفته اند باطل محض است و هیچ حقی در آنها نیست پس خدا

قادر است بر اینکه در تکوین موجودات تصرف نموده به نفع بعضی و علیه بعضی به آنچه می خواهد حکم کند. و یا به این معنا

است که خدای تعالی حق است ، اما به حقیقت معنای کلمه و غیر خدا کسی اینطور حق نیست ، مگر کسی و چیزی که او حقش

کرده باشد و خدایانی که به جای خدا می پرستند، ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 569

يعني بتها بلکه هر چیزی که بدان دل می بندند و رکون می کنند باطل است و بس ، چون مصدق غیر باطل تنها خدا است - دقت

فرمایید - و اگر گفتمی باطل است لا غیر، بدان جهت است که خودش مستقلًا حقیقت ندارد.

و به هر تقدیر، معنای آیه این است که : این تصرف در تکوین و تشریع از خدای سبحان است و سبیش این است که خدای تعالی

خودش حق است و با مشیت اوست که هر موجود حقی دارای حقیقت می شود، و آلهه مشرکین و هر چیزی که ظالمین یاغی بدان

رکون می کند باطل است و قادر بر هیچ چیز نیست.

((ان الله هو العلي الكبير)) - ((علوه)) خدای تعالی به گونه ای است که او علو دارد و هیچ چیز بر او علو ندارد. و کبرش طوری

است که در برابر هیچ چیز کوچک نمی شود و ذلیل و خوار نمی گردد. و این علو و این کبر از فروعات حق بودن یعنی ثابت و

زوال ناپذیر بودن او است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَيْرُ الدُّنْيَا

گذشت استشهاد شده به مسأله فرو فرستادن آب از آسمان - و منظور از آسمان بالای سر است - و سر سبز نمودن زمین.

و جمله ((ان الله لطيف خير)) بيان علت سبز کردن زمین با فرستادن باران است ، پس نتيجه آن تعليل و اين استشهاد چنین می شود

که گوئی فرموده باشد: خدا آب را از آسمان می فرستد، تا چنین و چنان شود، چون خدا لطيف و خير است و خود به عموم

صفحه 4679 از 6775

قدرتش گواهی می دهد.

((لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ))

ظاهر اين جمله می رساند که خبری بعد از خبر باشد برای کلمه ((ان )) پس در نتيجه تتمه تعليل در آيه سابق خواهد بود. گويا

فرموده : خدا لطيف و خير و مالک همه موجودات در آسمان و زمین است و در ملک خود هر طور بخواهد به لطف و جبروت

تصرف می کند، ممکن هم هست جمله اي غیر مربوط به سابق ، و تعليلي جداگانه و مستقل باشد.

و جمله ((وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)) افاده می کند که هر چند تصرفات او همه جميل و نافع و سزاوار حمد و ستایش است ولی در

عين حال خود او هیچ احتیاجی به آن تصرفات ندارد. پس مفاد دو اسم ((غنى )) و ((حميد)) مجموعا اين است ، که خدای تعالي

جز آنچه که نافع است انجام نمی دهد، و لیکن آنچه انجام می دهد نفعش عايد خودش نمی شود بلکه عايد خلقش می گردد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ...اين آيه استشهاد ديگري بر عموم قدرت خدا است ، و مقابله ميان تسخير آنچه در زمین

ترجمه تفسير الميزان جلد 14 صفحه 570

است و تسخير کشته ها در دریا تاءید می کند که مراد از زمین ، خشکی ، در مقابل دریا است و بنابراین که جمله ((و يمسك

السماء...)) پس از اين دو جمله واقع شده ، می رساند که حاصل مقصود اين است که خدا آنچه در آسمان و آنچه در زمین ، و

آنچه در دریاها است مسخر برای شما کرده.

و مراد از آسمان همانطور که گفتیم جهت بالا، و موجودات بالا است پس خدا نمی گذارد که آن موجودات فرو ریزند، و به زمین

بیفتدند، مگر به اذن خودش که با اذن او احیانا سنگهای آسمانی و صاعقه، و امثال آن به زمین می افتد. خداوند این آیه را با دو

صفت رافت و رحمت ختم فرموده تا نعمت را تتمیم نموده، منت را بر مردم تمام کرده باشد.

و هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمْتَكِّمُ بِهِمْ يَحْيِيْكُمْ إِنَّ الْإِنْسَنَ لَكَفُورٌ سِيَاقٌ ماضٍ در ((احیاکم)) دلالت می کند بر اینکه مقصود از آن ،

حیات دنیا است، و اهمیتی که معاد دارد اقتضاء می کند که مراد از جمله ((ثم یحییکم)) حیات اخروی در روز قیامت باشد، نه

حیات بزرخی.

و این نعمت حیات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حیات، از نعمتهای بزرگ الهی است که خدا با آن منت را بر بشر

تمام کرده و به همین جهت در آخر آیه فرموده : ((به درستی که انسان به طور مسلم کفران پیشه است))

بحث روایتی (دو روایت در ذیل آیه : ((والدین هاجروا...)) و آیه : ((و من عاقبمثل ما عوقب به )) ...

در جوامع الجامع در ذیل آیه ((و الذين هاجروا... لعلیم حلیم)) می گوید: روایت شده که اصحاب گفتند: یا رسول الله ! اینان که

کشته شدند فهمیدیم خدا چه چیزی به آنان عطا فرمود حال که ما با توجهاد می کنیم آنطور که آنان کردند، و اگر شهید نشویم و

به مرگ طبیعی از دنیا برویم نزد خدا چه اجری خواهیم داشت؟ در پاسخ آنان این دو آیه نازل شد.

و در مجمع البیان در تفسیر آیه ((و من عاقب مثل ما عوقب به ...)) می گوید: روایت شده که این آیه درباره قومی از مشرکین مکه

نازл شد که جمعی از مسلمانان را دو شب از محرم مانده دیدند و با خود گفتند اصحاب محمد در این ماه قتال را حلال نمی دانند

پس به آن دو حمله ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 571

کردند و آن دو سوگندشان دادند که در ماه حرام جنگ مکنید ولی نپذیرفتند و خداوند مسلمانان را بر ایشان پیروزی داد.

مؤلف : این روایت را الدر المنشور هم از ابن ابی حاتم از مقاتل نقل کرده ولی اثر ضعف از سر تا پای آن هویدا است برای اینکه

مشرکین نیز مانند مسلمانان قتال در ماه حرام را حرام می دانستند.

و در تفسیر آیه ((یسئلونک عن الشہر الحرام قتال فيه قل قتال فيه کبیر...)) در جلد دوم این کتاب روایاتی درباره داستان عبد الله بن

جحش و اصحاب او گذشت که ضعف این روایت را بیشتر می کند. الحج

صفحه 6775 از 4680

ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 572

78 سوره حج - آیات 67

لُكْلُ أَمِّ، جَعْلَنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَزِّعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (67) وَ إِنْ جَدْلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ

بِمَا تَمَلِّونَ (68) (اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمِ . فِيمَا كُتُبْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (69) ) لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي

كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (70) وَ يَعْبُدُونَ مَنْ دُونَ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصْرٍ (71) ) وَ إِذَا

تُتْلَى عَلَيْهِمْ ءاِيَتِنَا بَيَّنَتِ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءاِيَتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارِ

وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصْرِ يَرُونَ (72) (يَأَيُّهَا النَّاسُ ضَرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوِ

اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلِبُهُمُ الدُّبُابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِدُوهُ مِنْهُ ضُعْفُ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ (73) (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقًّا قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَوِيٌّ عَزِيزٌ (74) ) اللَّهُ

يَصْطَفِي مِنَ الْمَائِكِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (75) (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (76) (يَأَيُّهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اغْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْتَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (77) وَ جَهَدُوا فِي اللَّهِ حَقًّا جِهَادِهِ هُوَ اجْتِبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ

فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَّلَّ أَيْكُمْ إِنْرَهِيمَ هُوَ سَمَّا كُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شَهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ

فَاقِمُوا الصَّلَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَانَا فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (78) ) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 573

برای هر امتی طریقی برای قربان کردن مقرر کردیم که هر یک پیرو طریق خویش است در این کار با تو مجادله نکنند و تو به سوی پروردگارت دعوت همی کن که پیرو هدایتی خالی از انحراف هستی ( 67 ) اگر با تو مجادله کنند بگو: خدا به اعمالی که می کنید داناتر است ( 68 ) خدا روز قیامت درباره مطالبی که در آن اختلاف می کردید میان شما حکم می کند ( 69 ) مگر نمی دانی که خدا آنچه در آسمان و زمین هست می داند که این در نامه ای است و این برای خدا آسان است ( 70 ) غیر خدا چیزها می پرستند که خدا در مورد آن دلیلی نازل نکرده و چیزها که درباره آن علم ندارند، و ستمگران یاوری ندارند ( 71 ) و چون آیه های روشن ما را برایشان بخوانند در چهره کسانی که کافرند اثر انکار را توانی شناخت و نزدیک باشند که بروی کسانی که آیه های ما را برایشان خوانده اند دست بگشایند، بگو آیا از چیزی خبرتان دهم که بدتر از این است ، و آن آتش است که خدا به کافران وعده داده و بد سرانجامی است ( 72 ) ای مردم مثلی زده شده گوش بدان دارید: آن کسانی که سوی خدا می خوانید هرگز مگسی خلق نکنند و گر چه در این باب همکاری کنند و اگر مگسی چیزی از آنها برباید نمی توانند از او باز بستانند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند ( 73 ) خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند که خدا توانا و نیرومند است ( 74 ) خدا از فرشتگان فرستادگان بر می گزیند و ) همچنین از مردم که خدا شنوا و دانا است ( 75 ) آنچه را در پیش دارند و آنچه را پشت سر نهاده اند می داند و همه کارها به خدا بازگشت دارد ( 76 ) شما که ایمان دارید رکوع کنید و به سجده بیفتید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید ( 77 ) و در راه خدا کارزار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای او است او شما را برگزید و در این دین برای شما دشواری نهاده ) آئین پدرتان ابراهیم است و او شما را از پیش و هم در این قرآن مسلمان نام داد تا این پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه ( باشید پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا تکیه کنید که او مولای شما است و چه خوب مولا و چه خوب یاوری است ( 78 )

این آیات رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) را دستور می دهد به دعوت ، و اینکه حقایقی از دعوت خود و اباطیل شرک را بیان کند، آنگاه مؤمنین را دستور می دهد به فعل خیر که خلاصه شریعت است و مراد از آن این است که خدا را بندگی نموده ، عمل خیر انجام دهنده، و در آخر امر به جهاد در راه خدا می کند، و با همین دستور سوره را ختم می نماید.

صفحه 6775 از 4681

لُكْلُ أُمَّ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَزِّعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ... کلمه منسک مصدر میمی از ((نسک)) به معنای عبادت است ، مؤید این مطلب جمله ((هم ناسکوه)) است یعنی همان عبادت را انجام می دادند و اگر مصدر میمی نبود و اسم مکان می بود - همچنانکه بعضی احتمال داده اند - آن وقت برگشت ضمیر ((هاء)) به منسک معنای درستی نمی داد.  
و مراد از ((کل ام)) امتهای گذشته است که هر یک پس از دیگری آمده تا منتهی به امت اسلام شده ، نه امتهای مختلف زمان رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) از قبیل امت عرب و عجم و روم ، چون می دانیم که شریعت خدا همواره یکی بوده و نبوت هم جهانی بوده است.

جواب به کفار و مشرکین که به روش مسلمین در عبادت خدا خرد می گرفتند  
جمله ((فلا ينazuنك في الامر)) مشرکین و منکرین دعوت رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) را نهی می کند از اینکه در عبادتی که او آورده با او نزاع نکنند هر چند که آنها ایمان به دعوت او نداشته باشند و برای امر و نهی او احترامی قائل نباشند.  
خواهی گفت : با اینکه وقعي به امر و نهی او نمی گذارند، نهی ایشان در این آیه چه اثری دارد؟ می گوییم : این در صورتی است که نهی همراه با دلیل نباشد، ولی در اینجا در صدر آیه دلیل ذکر شده . و گویا کفار از اهل کتاب و یا مشرکین وقتی عبادات اسلامی را دیده اند و چون برای آنها نوظهور بوده - چون نظیر آنرا در شریعت های سابق ، یعنی شریعت یهود ندیده بودند - لذا در

مقام منازعه با آن جناب برآمده اند که این نوع عبادت را از کجا آورده ای ما اینطور عبادت در هیچ شریعتی ندیده ایم اگر این

قسم عبادت از شرایع نبوت بود، و به عبارت دیگر اگر تو که آورنده این عبادتی پیغمبر بودی باید مردم خداپرست که از امتهای

انبیاء گذشته اند آن را می‌شناختند. و خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امتهای گذشته عبادتی داشته اند که آن قسم خدا را

عبادت می‌کردند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نمی‌شده چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می‌کرد و بهتر

از آن را می‌آورد، چون افکار امتهای بعدی ترقی یافته تراز ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 575

قبلی‌ها بود و استعداد عبادتی کاملتر و بهتر از سابق را یافته بودند، پس همیشه عبادت سابقین در حق لاحقین نسخ می‌شد، پس

دیگر معنا ندارد که شما با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزاع کنید که چرا طریقه عبادت شیبیه به طریقه سابقین نیست.

و چون نهی ایشان از منازعه به معنای دلخوش داشتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و نهی آن جناب از اعتنا کردن به

اعتراضات آنها است، لذا جمله ((و ادع الى ربک - تو به کار دعوت به سوی پروردگارت بپرداز)) را بر آن جمله عطف نموده،

گویا فرموده: ناراحت مشو و اعتنایی به منازعت آنان مکن، تو به آنچه مأمور شده ای - یعنی به دعوت به سوی پروردگارت -

بپرداز.

آنگاه همین مطلب را با جمله ((انک لعلی هدی مستقیم ((تعلیل کرد، و اگر هدایت را مستقیم خواند با اینکه مستقیم صفت راهی

است که به هدایت منتهی می‌شود، از باب مجاز عقلی است.

وَ إِنْ جَدْلُوكَ فَقْلُ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ سیاق آیه قبلی تاءیید می‌کند که مراد از این جدال، مجادله و بگو مگوی در همان مسأله

طرز عبادت باشد، بعد از آنکه آن حجت مذکور را در پاسخشان آورد، رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که (اگر زیر بار

نرفتند) به حکم خدا ارجاعشان ده. حکم، حکم خدا است، و تو خودت را با ایشان یکی مکن.

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از جمله ((ان جادلوک)) مطلق جدال در امر دین است بعضی دیگر گفته اند: مراد جدال در امر

ذیحه است ، ولی سیاق سابق با این احتمال نمی سازد.

جمله ((فَقُلَّا لِلَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ )) زمینه چینی است برای اینکه ایشان را به حکم خدا ارجاع دهد و معنایش این است که : خدا

داناتر است به آنچه می کنید، و میان شما حکم می کند حکم کسی که حقیقت حال را کاملاً می داند، چیزی که هست این حکم

را روز قیامت می کند و در ازای مخالفتستان با حق و اهل حق به حسابتان می رسد. کلمه ((اختلاف)) و ((تخالف)) هر دو به یک

صفحه 4682 از 6775

معنا است ، همچنانکه ((استباق)) و ((تسابق)) به یک معنا است.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ<sup>أَيْنَ</sup> آیه تعلیل علم خدا است به آنچه می

کنند، و معنایش این است : آنچه کفار می کنند ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 576

بعضی از حوادث است که در زمین و آسمان جریان می یابد، و خدا تمامی حوادث و موجودات زمین و آسمان را می داند پس او

به کرده های شما کفار نیز آگاه است.

جمله ((إِنْ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ)) مطالب قبلی را تاء کید می کند، و می فرماید: آنچه را خدا می داند همه در کتابی ثبت است ، نه

نسخه اش گم می شود، نه او فراموش می کند و نه دچار اشتباه می گردد. پس کرده های ایشان همانطور که بوده تا روزی که خدا

حکم کند محفوظ می ماند. و جمله ((إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ)) یسیر معنایش این است که ثبت و نگهداری آنچه می داند در کتابی

محفوظ برای او آسان است.

احتجاج بر اینکه مشرکان برهان و علمی بر خدایی ((شركاء)) ندارند

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ... حرف ((باء)) در ((به)) به معنای ((مع)) است و کلمه ((سلطان))

به معنای برهان و حجت است . و معنای آیه این است که : مشرکین به جای خدا چیزی - همان بتی که شریک خدا می گیرند - را

می پرستند که خداوند هیچ حجت و دلیل نازل نکرده که آنها بدان متمسک شوند و مشرکین به چنین حجتی علم ندارند.

بعضی از مفسرین گفته اند: اگر جمله ((و مشرکین به چنین حجتی علم ندارند)) را اضافه کرد برای این است که آدمی بسیاری از

چیزها را می داند و به آن علم دارد، با اینکه هیچ حجتی بر آن ندارد مانند ضروریات بدیهی.

و چه بسا نزول سلطان را به دلیل نقلی تفسیر کرده اند. و مراد از ((علم )) را دلیل عقلی گرفته ، آیه را چنین معنا کرده اند: مشرکین

به جای خدا چیزهایی می پرستند که نه دلیل نقلی بر آن دارند و نه دلیل عقلی . ولی این تفسیر خودش تفسیری است بی دلیل ، و

((تنزیل سلطان )) همانطور که شامل دلیل نقلی ، یعنی وحی و نبوت می شود، شامل ادله عقلی هم هست ، چون ادله عقلی را نیز

خدا بر دلها نازل کرده.

در خصوص جمله ((و ما للظالمين من نصير)) بعضی از مفسرین گفته اند: تهدید مشرکین است و مراد این است که مشرکین یاوری

ندارند که ایشان را از عذاب محافظت نماید. ولی به طوری که از سیاق بر می آید ظاهرا جمله مذکور در مقام احتجاج بر این است

که مشرکین برهان و علمی به خدایی شرکائشان ندارند، به این بیان که اگر چنین حجتی و علمی می داشتند، آن برهان یاور ایشان

می شد، چون برهان یاور صاحب برهان است ، و علم یاور عالم است ، لیکن مشرکین ظالمند و برای ظالمان یاوری نیست . پس به

همین دلیل برهان و علمی هم ندارند و این از لطیف ترین احتجاجات قرآنی است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 577

و إِذَا تُلِيَ عَلَيْهِمْ إِيمَانَنَا بَيَّنَتِ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ... کلمه ((منکر)) مصدر میمی به معنای انکار است

و مراد از ((شناختن انکار در روی کفار)) شناختن اثر انکار و کراحت است . و کلمه ((یسطون )) از ((سطوت )) است که - بنا به

آنچه در مجمع البیان آمده - به معنای اظهار حالتی خشمگین و وحشت آور است . می گویند: ((سطا علیه ، یسطو، سطوه و سطاوه

((یعنی خشم گرفت بر او و ((و الانسان مسطو عليه ((یعنی انسان مورد خشم قرار گرفت . و کلمه ((سطوت )) و ((بطش )) هر دو

به یک معنا است.

و معنای آیه این است که : چون آیات مرا برایشان تلاوت کنی ، در حالی که آیات ما واضح الدالله است در عین حال آثار انکار

را در چهره های کفار مشاهده می کنی ، آنقدر که گویی از شدت خشم نزدیک است بر خوانندگان قرآن بشورند.

جمله ((قل افانبئکم بشر من ذلکم )) تفریغ بر انکار مشرکین و احترازشان از شنیدن قرآن است ، یعنی به آنان بگو: پس می خواهید

خبر دهم شما را به چیزی که از شنیدن قرآن برایتان ناگوارتر است ، اگر می خواهید بگویید شما را از آن خبر دهم که مواطن خود

صفحه 4683 از 6775

باشید و از آن بپرهیزید اگر اهل پرهیز هستید.

و جمله ((النار وعدها اللہ الذین کفروا و بئس المصیر)) بیان همان بدتر است ، یعنی آنکه گفتیم برایتان ناگوارتر است . و جمله

(( وعدها اللہ ...)) بیان شر بودن آن است.

تمثیلی برای نفی الوهیت آلهه مشرکین و بیان عدم دخالت آنها در خلق و تدبیر موجودات

یاًءِهَا النَّاسُ ضَرَبَ مَثَلٌ فَاسْتَعْمَلُوا لَهُ كَلْمَه (( مثل )) به معنای وصفی است که چیزی را در آن حالی که هست مجسم کند، چه اینکه

آن وصف واقعیت خارجی داشته باشد، و چه اینکه صرف فرض و خیال باشد، مانند مثلهای که در قالب گفتگوی حیوانات یا

جمادات با یکدیگر می آورند. و ضرب مثل ، به معنای این است که مثل در اختیار طرف بگذاری ، و گویی پیش روی او نصب

کنی تا در آن تفکر و مطالعه کند مانند زدن خیمه که معناش نصب آن است برای سکونت.

و این مثلی که آیه مورد بحث از آن خبر می دهد، قول خداوند متعال است که می فرماید:

(( ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه )) و معناش این است که

اگر فرض شود که خدایان ایشان بخواهند یک مگس - که ضعیف ترین حیوانات است - بیافرینند، به هیچ وجه قادر بر آن نیستند،

حتی اگر یک پشه چیزی از ایشان را بردارد نمی توانند از او بگیرند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 578

این وصف حال خدایان دروغین ایشان را در قدرت بر ایجاد و تدبیر امور، ممثل می کند که نه قادر بر خلق مگس هستند و نه قادر

بر آسان تر از آن ، که عبارت است از پس گرفتن چیزی که مگس از ایشان ربوده و ضرری که به ایشان رسانده است ، حال چنین

خدایانی چگونه مستحق عبادت و دعا می شوند؟.

ضعف الطالب و المطلوب مقتضای مقام این است که مراد از ((طالب )) آلهه باشد که بت پرستان آنها را می خوانند، چون فرض این

است که مگس چیزی از آلهه ربوده باشد و آلهه قادر بر پس گرفتن آن نباشد. و نیز طالب خلقت پشه ای باشند و آلهه توانایی

چنین کاری را نداشته باشند و نیز ((مطلوب )) مگس باشد که مطلوب آلهه است یا برای خلق کردن ، و یا پس گرفتن چیزی که

ربوده.

این جمله نهایت درجه ضعف بتها را می رساند، چون در این جمله ضعف بتها به حدی که از ضعیف ترین حیوانات در نظر مردم

ضعیف تر باشد اثبات گردیده.

ما قَدْرُوا اللَّهَ حَقًّا قَدْرُهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوْيٌ عَرِيزٌ((قدر)) هر چیزی ، اندازه تعیین مقدار آن است و به طور کنایه در مقام و منزلتی که اشیاء

بر حسب اوصاف و خصوصیات دارند استعمال می شود. می گویند: ((قدر الشیء حق قدره )) یعنی فلان چیز را آنطور که در خور

آن بود و سزاوارش بود معرفی نمود.

((و قدر خدا حق قدر)) این است که ملزم شود به آنچه که صفات علیایی او اقتضا دارد، و با او آن طور که مستحق است معامله

کند به اینکه او را رب خود بگیرد و بس ، و غیر او را ربیت ندهد و او را به تنها بپرسد، به طوری که هیچ سهمی از عبودیت به

غیر او ندهد. ولی مشرکین ، خدا را این چنین نشناختند چون اصلاح او را نپرستیدند و او را رب خود نگرفتند بلکه اصنام را ارباب

گرفته و پرستیدند، با اینکه اقرار دارند که بتها قادر به خلقت یک مگس نیستند و حتی ممکن است یک مگس آنها را ذلیل کند و

این نهایت درجه ضعف و ذلت است و خدای سبحان قوی عزیزی است که تمامی خلائق و تدبیر همه عالم به او متنه می شود.

پس اینکه فرمود: ((ما قدروا اللہ حق قدره )) اشاره است به اینکه مشرکین ملتزم به ربوبیت خدای تعالی نیستند، و از پرستش او

اعراض دارند، و از این رو است که اصنام را آلهه و ارباب خود گرفته اند، و از ترس و طمع آنها را می پرستند و هیچ ترس و طمعی

از خدا ندارند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 579

و جمله ((ان الله لقوى عزيز)) تعلييل نفي سابق است و اگر قوت و عزت را مطلق آورده برای اين است که بفهماند او نيرويي است

صفحه 4684 از 6775

که هرگز دچار ضعفی نمی شود، و عزیزی است که هرگز ذلت به درگاه او راه ندارد همچنانکه خودش فرموده : ((ان القوة لله

جميعا)) و نيز فرمود: ((فإن العزة لله جميعا)) و اگر دو اسم مذکور را مختص به ذکر کرد و به جای آن دو، اسم دیگری را ذکر نکرد

بدین مناسبت است که در مقابل ضعف و ذلت بتها که در مثل خاطر نشان شده بود قرار بگیرند.

پس مشرکین درباره پروردگار خود سهل انگاری کردند که میان خدای تعالی - که نيرويي است که هر چيزی بخواهد خلق می

کند و عزیزی است که هیچ چيز بر او غالب نگشته ذليل هیچ کس نمی شود - و میان بتها و آلهه - که از خلقت پشه یا پس گرفتن

چيزی از آنها عاجزند - برابری انداختند و به این هم قناعت نکردند بلکه خدا را از بتها هم کمتر گرفته آنها را ارباب گرفتند و خدا

را رب ندانستند.

اللَّهُ يَصْطَفِنِي مِنَ الْمَئَكِ، رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ كلمه ((اصطفاء)) به معنای گرفتن خالص هر چيز است . راغب گفته:

((اصطفاء)) گرفتن صافی و خالص هر چيزی است همچنانکه اختیار به معنای گرفتن خیر هر چيزی است و ((اجتباء)) به معنای

گرفتن جایه هر چيزی است.

پس ((اصطفاء خدا از ملائکه و از مردم رسولانی )) به معنای انتخاب و اختیار رسولانی از میان آنان است ، که آن رسول صافی و

خالص و صالح برای رسالت باشد.

این آیه و آیه بعدش دو حقیقت را بیان می کنند: یکی اینکه مسأله قرار دادن رسولان برای بشر بر خدا واجب است ، و یکی هم

اینکه واجب است که این رسولان معصوم باشند. و این مطلب آیه شریفه را به آیه قبل ، که آن نیز از مسأله رسالت بحث می کرد

و می فرمود: ((لکل ام. جعلنا منسکا هم ناسکوه )) تا اندازه ای متصل و مربوط می سازد.

پس همانطور که اشاره شد این آیه از دو مطلب خبر می دهد: یکی اینکه خدا را پیامبرانی است از جنس بشر و رسولانی است از

ملک . دوم اینکه این رسالت بدون قید و شرط نیست که هر جور شد بشود و هر کس رسول شد بشود بلکه در تحت نظام اصطفاء

قرار دارد، و آن کسی را انتخاب می کند که صالح برای این کار باشد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 580

تقریر حجت و برهانی که از جمله ((ان الله سمیع علیم )) براي اصل لزوم ارسال رسال استفاده می شود

و جمله ((ان الله سمیع بصیر )) اصل ارسال رسول را تعلیل می کند که اصلا چرا باید رسولانی مبعوث شوند، و بیانش این است که:

نوع بشر به طور فطری محتاج به این هستند که خدا به سوی سعادتشان و کمالشان هدایت فرماید، همان کمالی که برای آن خلق

شده اند همانطور که سایر انواع موجودات را هدایت کرده . پس مسأله احتیاج به هدایت حاجتی است عمومی و ظهور حاجت در

آنها است . به عبارتی دیگر اظهار حاجت از ایشان همان سؤال و درخواست رفع حاجت است و خدای سبحان شنواری سؤال فطری

() و زبان حال ) ایشان و بصیر و بینای به احتیاج فطری ایشان به هدایت است . پس مقتضای سمیع و بصیر بودن او این است که

رسولی بفرستد تا ایشان را به سوی سعادت و کمالشان هدایت کند، چون همه مردم شایستگی اتصال به عالم قدس را ندارند، زیرا

اگر یکی از ایشان پاک است دهها ناپاکند و اگر یکی صالح باشد صدها طالح در آنها است پس باید یکی را خودش برگزیند. و

رسول دو نوع است یکی از جنس فرشته که وحی را از ناحیه خدا گرفته به رسول بشری می رساند. قسم دوم رسول انسانی است که

وحی را از رسول فرشته ای گرفته به انسانها می رساند. و کوتاه سخن ، اینکه فرمود: ((ان الله سمیع بصیر )) متضمن حجت و برهانی

است بر اصل لزوم ارسال رسولان و اما حجت بر لزوم عصمت و اصطفاء رسال ، آن مضمون جمله ((یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم

((است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ<sup>۱</sup> از ظاهر سیاق بر می آید که ضمیر جمع در هر دو کلمه ((ایدیه‌م)) و ((خلفهم)) به رسولان از ملک و انس برگرد و آیاتی دیگر هست که شهادت می دهد بر اینکه چنین تعبیری درباره رسولان شده یکی آیه سوره مریم است که از ملائکه وحی حکایت می کند که گفته اند: ((وَ مَا نَنْزَلَ إِلَّا بَامْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا))

صفحه 4685 از 6775

و یکی دیگر آیه ((فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ احْاطَ بِمَا لَدِيهِمْ)) است

تقریر حجت و برهانی که از آیه: (یعلم ما بین ایدیه‌م و ما خلفهم ...) برای عصمت انبیاء(علیهم السلام) استفاده می شود و این آیه به طوری که ملاحظه می فرمایید به بانگ بلند می فهماند که منظور از اینکه فرمود: ((عالِمٌ بِمَا بَيْنَ أَيْدِيِّهِ وَ مَا خَلْفَهُ)) ایشان است ((دلالت بر این نکته است که خدای تعالی مراقب روش انبیای خویش است که مبادا دچار اختلالی گردد نه فی نفسه دچار فراموشی یا تغییر و یا به و سیله کیدهای شیطانی و تسویلات او دستخوش فساد شود و نه میان ترجمه تفسیر المیزان جلد 14

صفحه 581

و حی و مردم اختلالی رخ دهد. همه اینها بدین جهت است که حاملین وحی از رسولان در برابر چشم و علم او هستند. می داند آنچه پیش روی آنها است و آنچه خلف آنها است و آنان همه در گذر کمین گاه خدا قرار دارند.

از همینجا روشن می شود که مراد از ((ما بین ایدیه‌م))، ما بین ایشان و بین آن کسی که وحی را به او می دهند می باشد. پس ((ما بین ایدی رسول ملکی)) ((ما بین او و بین رسول انسانی) است که وحی به او می دهد و ((ما بین ایدی رسول انسانی)) عبارت است از ما بین او و بین مردم که رسول انسانی وحی را به ایشان می رساند. و مراد از ((ما خلف ملائکه)) ((ما بین ملائکه و بین خدا

است که همه آنان از جانب خدا به سوی مردم روان هستند. پس وحی از روزی که از ساحت عظمت و کبریایی حق صادر می شود

در ماءمنی محکم است تا روزی که به مردم برسد و لازمه آن این است که پیغمبران نیز مانند ملائکه معصوم باشند، معصوم در

گرفتن وحی و معصوم در حفظ آن و معصوم در ابلاغ آن به مردم.

در جمله ((وَإِلَيْهِ تَرْجُعُ الْأَمْرِ)) در مقام تعلیل علم خدا به ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان است و معنایش این است که

چگونه ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان بر خدا پوشیده می ماند؟ و حال آنکه بازگشت همه امور به سوی او است . چون این

بازگشت بازگشت زمانی نیست تا کسی بگوید خداوند قبل از بازگشت امور به آنها علمی ندارد بلکه بازگشت ذاتی است چون

همه مملوک خدا هستند و از وجود خدا مستقل نیستند در نتیجه پس برای خدا در خفا نخواهند بود - دقت فرمایید.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِرْكُعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اغْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعُلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ امر به رکوع و سجود در این آیه امر به نماز است و

مقتضای اینکه رکوع و سجود را در مقابل عبادت قرار داده این است که مراد از جمله ((اعبدوا ربکم )) امر به سایر عبادات تشریع

شده در دین به غیر نماز باشد مانند حج و روزه . باقی می ماند جمله ((و افعلاوا الخير)) که مراد از آن سایر احکام

و قوانین تشریع شده در دین خواهد بود، چون در عمل کردن به آن قوانین خیر جامعه و سعادت افراد و حیات ایشان است.

همچنانکه فرموده : ((اسْتَجِبُوا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَاذَا دُعَاكُمْ لِمَا يَحِيِّكُمْ )) و در آیه شریفه به طور اجمال امر فرموده به انجام شرایع

اسلامی از عبادات و غیر آن . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 582

معنای ((جَاهَدُوا فِي اللَّهِ حَقًّا جَاهَادِي... كَلْمَه ((جَاهَاد)) بِهَ مَعْنَى بَذْلُ جَهَدٍ وَ كُوشْشٍ در دَفْعَ دَشْمَنٍ اَسْتَ وَ بِيَشْتَرَ بَرَ مَدَافِعَهَ بَهْ جَنْگَ اَطْلَاقَ

می شود و لیکن گاهی به طور مجاز توسعه داده می شود به طوری که شامل دفع هر چیزی که ممکن است شری به آدمی برساند

می شود. مانند شیطان که آدمی را گمراه می سازد و نفس اماره که آن نیز آدمی را به بدیها امر می کند و امثال اینها. در نتیجه

جهاد شامل مخالفت با شیطان در وسوسه هایش و مخالفت با نفس در خواسته هایش می شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این قسم جهاد را ((جهاد اکبر)) نامید و ظاهرا مراد از جهاد در آیه مورد بحث معنای اعم از آن و از این باشد و همه را

شامل شود مخصوصا وقتی می بینیم که آن را مقید به قید (در راه خدا) کرده به خوبی این عمومیت را می فهمیم چون این آیه جهاد را متعلق کرده بر کاری که در راه خدا انجام شود پس جهاد اعم است . باز مؤید

صفحه 6775 از 4686

این احتمال آیه ((و الذين جاهدوا فينا لنهدينه سبلنا)) است و بنابراین

که آن معنای اعم باشد معنای اینکه فرمود: جهاد کنید حق جهاد این می شود که جهاد شما در معنای جهاد خالص باشد یعنی فقط

جهاد باشد (نه هم جهاد و هم تجارت یا سیاحت یا غیر آن ) و نیز خالص برای خدا باشد و غیر خدا در آن شرکت نداشته باشد،

نظیر آن آیه که می فرماید: ((اتقوا الله حق تقateh )) که حق تقوی آن است که فقط پرهیز از خدا باشد نه چیزهای دیگر.

((هو اجتباكم و ما جعل عليكم في الدين من حرج )) - منتی است از خدا بر مؤمنین به اینکه اگر به خود واگذار می شدند هرگز از

طرف خودشان به سعادت دین نائل نمی شدند، چیزی که هست خدا بر آنان منت نهاد و ایشان را برای دین حق از میان خالیق

انتخاب نمود و جمع کرد و هر حرج و دشواری را از سر راه دینداری ایشان برداشت چه حرج در خود احکام دین و چه حرج های

عارضی و اتفاقی . پس از این آیه فهمیده می شود که شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان و شریعت پدرشان ابراهیم حنیف

است که برای پروردگار خود تسلیم بود.

وجه اینکه ابراهیم (علیه السلام) را پدر مسلمین نامید

و اگر ابراهیم را پدر مسلمین خوانده بدین جهت است که او اولین کسی است که برای خدا اسلام آورد، همچنانکه قرآن فرموده:

((اذ قال له رباه اسلام قال اسلامت لرب العالمين )) و نیز ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 583

از آن جناب حکایت کرده که گفت : ((فمن تبعنی فانه منی ((که از ترکیب این دو آیه به دست می آید: تمامی مسلمانان دنیا از

هر جا که باشد فرزندان ابراهیم و از اویند.

و نیز در دعايش گفت : ((و اجنبی و بنی ان نعبد الاصنام )) که مقصودش ((از فرزندانم )) مسلمانان است ، چون به طور قطع می

دانیم که او برای مشرکینی که از صلب او هستند دعا نمی کند، و نیز خدای تعالی فرموده : ((ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و

هذا النبی و الذین آمنوا))

((هو سما کم المسلمين من قبل و فی هذا)) - این منت دومی است که خدای تعالی بر مؤمنین می گذارد. و ضمیر ((هو)) به خدای

تعالی بر می گردد. و کلمه ((من قبل )) به معنای قبل از نزول قرآن است و کلمه ((و فی هذا)) به معنای در این کتاب است . و از

اینکه ایشان را مسلمان نامیده معلوم می شود که خدا اسلام آنان را قبول فرموده.

لَيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شَهِيدًا عَلَى النَّاسِ مراد از این شهادت گواهی بر اعمال است که بحث مفصل آن ، در تفسیر

آیه 143 از سوره بقره و جاهای دیگر گذشت ، و این آیه مطالب گذشته ، یعنی داستان اجتباء ، و مسأله نفی حرج و وجه تسمیه

مسلمین به مسلمین را تعلیل می کند.

((فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ أَتُوا الزَّكُوْهُ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ)) - این جمله تفریغ بر همه مطالب قبل است که خدا با آنها بر مسلمین منت نهاد ،

یعنی : پس بنابراین واجب است بر شما که نماز به پا دارید، و زکات بپردازید. - که این دو اشاره است به واجبات عبادی و مالی -

و در همه احوال متمسک به خدا شوید یعنی به آنچه امر می کند موتمر شده ، از آنچه نهی می کند منتهی گردید، و در هیچ حالی

از او قطع رابطه مکنید، چون او مولی و سرپرست شما است شایسته نیست که بندۀ از مولای خود ببرد و آدمی را نمی رسد که با

اینکه از هر جهت ضعیف است از یاور خود قطع کند. البته این دو معنا به خاطر این است که کلمه مولی دو معنا دارد یکی سرپرست

و آقا و دیگری یاور.

پس جمله ((هو مولی کم )) در مقام تعليل حکم قبلی است و جمله ((فنع المولی و نعم النصیر)) ترجمه تفسیر المیزان جلد 14

صفحه 584

مدح خدای تعالی و هم دلخوش ساختن نفوس مؤمنین و تقویت دلهای آنان است ، به اینکه مولی و یاور ایشان آن خدایی است که غیر او نه مولایی هست و نه یاوری .

صفحه 6775 از 4687

این را هم باید دانست که آن معنایی که ما برای ((اجتباء)) و همچنین برای ((اسلام)) و سایر کلمات آیه کردیم معنایی است که بیشتر مفسرین برای آیه کرده اند و مبنای ایشان خطاب ((یا ایها الذين آمنوا)) است که در صدر کلام قرار دارد و بیان استدلالشان این است که : این خطاب شامل همه مؤمنین و همه امت می شود. و نتیجه گرفته اند که پس خدای تعالی ، اسلام همه مسلمانان آن روز را قبول کرده.

ولی ما مکرر خاطر نشان کرده ایم که حقیقت معنای اجتباء این است که خدا، بنده خود را مخلص - به فتح لام - کند و او را مخصوص خود سازد به طوری که غیر خدا در او بهره ای نداشته باشد و این صفت صفت همه مسلمانان آن روز و تمامی افراد امت نیست و هم چنین کلمه اسلام و اعتصام ، معنایش آنطور نیست که همه مسلمین را شامل شود و به طور قطع ، معنای حقیقی این کلمات مورد نظر است.

و بنابراین ، نسبت اجتباء و اسلام و شهادت به همه امت دادن ، مجاز و توسع و از این باب است که در میان امت افرادی که دارای این صفات باشند وجود دارد و در قرآن از این گونه تعبیر مجازی بسیار است همچنانکه همه بنی اسرائیل را پادشاه خوانده ، فرموده ( ) : و جعلکم ملوکا( ) و همه ایشان را بر عالمیان برتری داده است فرموده : ((و فضلناهم على العالمين)) بحث روایتی (روایاتی در ذیل آیات گذشته )

از کتاب جوامع الجامع نقل شده که در تفسیر آیه ((فلا ينأز عنك في الامر)) گفته : روایت شده که بدیل بن ورقاء و غیره که از

کفار خزانه بودند به مسلمانان گفتند شما چرا آنچه خودتان می کشید می خورید؟ و آنچه را که خدا می کشد - یعنی مردار - را

نمی خورید؟.

مؤلف : سیاق آیه با این حدیث سازگار نیست . ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 585

و در کافی به سند خود از عبد الرحمن انماط فروش از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت : قریش را رسم چنین بود

که مشک و عنبر به بتها پیرامون کعبه می مالیدند، و بت ((يغوث)) برابر در خانه و بت ((يعوق)) طرف دست راست کعبه و بت

((تسرا)) طرف دست چپ آن قرار داشت و چون داخل حرم می شدند برای یغوث سجده می کردند و بدون اینکه سر بلند کرده و

منحنی شوند، در همان سجده به طرف یعقوق می چرخیدند، و سپس به طرف دست چپ آن به سوی نسر بر می گشتند، آنگاه

اینطور تلبیه می گفتند: ((لَبِكَ اللَّهُمَّ لَبِكَ لَبِكَ لَابِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَا شَرِيكَ هُوَ لَكَ ، تَمْلِكَهُ وَ مَا مَلَكَ - یعنی لبیک ای خدا، لبیک

ای خدا، تو شریکی نداری ، مگر آن شریکی که هم خودشان و هم مایملکشان ملک تو است (( خدا برای اینکه به آنان بفهماند

بتها مالک چیزی نیستند، مگس سبز رنگ که دارای چهار بال بود فرستاد، و تمامی آن مشک و عنبر را که بر بتها بود بخورد و این

آیه را بدین مناسبت نازل کرد: ((يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له)) ...

روایتی در این باره که آیه ((... هو اجتباكم ...)) درباره‌اهل بیت (علیهم الصلاة و السلام) نازل شده است

و در همان کتاب به سند خود از برید عجلی روایت کرده که گفت : به امام ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم معنای آیه ((يا

ایها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخير لعلکم تفلحون و جاهدوا في الله حق جهاده )) چیست ؟ فرمود:

منظور این آیه ما هستیم ، اجتباء شده نیز ماییم ، ماییم که خدای تعالی در دین برای ما حرجی قرار نداده ، پس ((حرج)) مضیقه ای

است شدیدتر از آنچه کلمه ((ضيق)) افاده می کند.

در جمله ((مله ایکم ابراهیم )) نیز منظور فقط ماییم ، ((هو سماکم المسلمين )) خدای عز و جل ما را مسلمان نامیده ((من قبل )) در کتابهای آسمانی گذشته ، ((و فی هذا)) و در قرآن مسلمان خوانده ، ((ليكون الرسول عليکم شهیدا و تكونوا شهداء على الناس )) رسول را گواه ما کرد. به آنچه که از ناحیه خدای تبارک و تعالی به ما رسانید، و ما را گواه مردم قرار داد تا روز قیامت (به آنچه ما به ایشان رساندیم ) پس هر کس روز قیامت را قبول دارد ما او را تصدیق می کنیم ، و هر که منکر قیامت است ما منکر او خواهیم

صفحه 4688 از 6775

. بود.

مؤلف : روایات از طرق شیعه از امامان اهل بیت (علیهم السلام ) در این معنا بسیار رسیده ، و در ذیل آیه بیانی گذشت که معنای این گونه روایات را روشن می کند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 14 صفحه 586

چند روایت متضمن استشهاد به جمله ((ما جعل عليکم فی الدین من حرج )) برای رفع حکم حرجی و در الدر المنتور است که ابن جریر، و ابن مردویه و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از عایشه روایت کرده اند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم ) از آیه ((و ما جعل عليکم فی الدین من حرج )) پرسید. حضرت فرمود: مقصود از حرج ، ضيق است.

و در تهذیب به سند خود از عبدالاعلی مولای آل سام روایت کرده که گفت : به امام صادق (علیه السلام ) عرض کردم : پایم لغزید، و ناخن آن افتاد من انگشتم را با پارچه ای پیچیدم در اینحال چگونه وضوء بگیرم ؟ فرمود: این مسأله و نظایرش از کتاب خدای عز و جل فهمیده می شود، چون خدای تعالی فرموده : ((ما جعل عليکم فی الدین من حرج )) و به حکم این آیه چون مسح بر بشره انگشت حرج است تو باید بر همان پارچه مسح کنی.

مؤلف : در معنای این روایات دیگری است که با آیه شریفه به رفع حکم حرجی استشهاد شده ، و تمسک به آیه در این

حکم ، خود دلیل روشنی است بر اینکه آنچه ما در معنای آیه بیان کردیم صحیح بوده.

و در الدر المنشور است که ابن ابی شیبہ - در کتاب مصنف - و اسحاق بن راهویه ، در کتاب مسنده خود، از مکحول روایت کرده

اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم )

فرمود: خداوند برای خود دو نام دو نهاده که همان دو نام را هم به امت من نهاده است ، یکی سلام که امت مرا نیز مسلم خوانده و

دیگری مؤمن که گروندگان به دین را نیز مؤمنین نامیده است.

پایان

المؤمنون

سوره مؤمنون ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 1

11 ، سوره مؤمنون - آیات 1

سوره مؤمنون مکی است ، و صدوهجهده آیه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ (2) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3) وَالَّذِينَ هُمْ لِلرَّكْوَةِ

فَعِلُونَ (4) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ (5) إِلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكُتْ أَيْمَنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مُلْوَمِينَ (6) فَمَنِ ابْتَقَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ

هُمُ الْعَادُونَ (7) وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَتَّهِمُونَ وَعَمِدُهُمْ رَعُونَ (8) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ (9) أُولَئِكَ هُمُ الْوَرِثُونَ (10) الَّذِينَ يَرِثُونَ

(الْفِرْدَوْسُ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ) 11

ترجمه آیات

به نام خدای بخشنده مهربان اهل ایمان پیروز و رستگار شدند (1) مؤمنین همانها یند که در نماز خاضع و خاشعند (2) و آنها یند

که از لغو روی گردانند (3) و آنانند که زکات دادن را تعطیل نمی کنند (4) و همانها یند که عورت خود را از حرام و نامحرم حفظ

می کنند (5) مگر از همسران و یا کنیزان خود که در مبادرت با این زنان ملامتی ندارند (6) و کسی که غیر از این زنان را به مبادرت طلبید البته ستمکار و متعدی خواهد بود (7) و آنها یند که امانت و عهد خود را رعایت می کنند (8) و آنها یند که نمازهای

(خود را از هر منافی محافظت می کنند) 9

صفحه 6775 از 4689

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 4

(نامبردگان ، آری تنها ایشان وارثانند) 10 آنان که بهشت فردوس را ارث برده و هم ایشان در آن جاودانند (11)

بیان آیات در این سوره بر ایمان به خدا و روز قیامت دعوت شده و فرقه‌ایی که میان مؤمنین و کفار هست شمرده شده است . صفات

پسندیده و فضائی که در مؤمنان و رذائل اخلاقی و اعمال زشتی که در کفار هست ذکر شده و به دنبالش مژده‌ها و بیم‌ها داده که بیمهای آن مخصوص ذکر عذاب آخرت و بلاهای دنیایی است . بلاهایی که امتهای گذشته را به خاطر تکذیب دعوت حق از بین برد و منقرض ساخت . و از دوران نوح (علیه السلام) گرفته از هر امتی نمونه‌ای ذکر کرده ، تا به عیسی (علیه السلام) رسیده است.

سیاق آیات این سوره شهادت می دهد که این سوره مکی است.

قدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ معنای ((فلاح )) و ((ایمان واقعی))

راغب در مفردات می گوید: کلمه ((فلح)) - به فتحه فاء و سکون لام - به معنای شکافتن است و لذا می گویند ((الحدید بالحدید

یفلح : آهن با آهن شکافته می شود)) و کلمه ((فلاح)) به معنای ظفر یافتن و به دست آوردن و رسیدن به آرزو است . و این به دو

نحو است : یکی دنیوی ، و دیگری اخروی ، اما ظفر دنیوی رسیدن به سعادت زندگی است ، یعنی ، به چیزی که زندگی را گوارا

سازد. و آن در درجه اول بقاء و سپس توانگری و عزت است.

و ظفر اخروی در چهار چیز خلاصه می شود: بقایی که فناه نداشته باشد، غنایی که دستخوش فقرن شود، عزتی که آمیخته با ذلت

نباشد و علمی که مشوب با جهل نباشد، و به همین جهت گفته اند: ((عیشی جز عیش آخرت نیست ))

پس اگر دست یابی به سعادت را فلاح خوانده اند، به این عنایت است که موانع را شکافته ، کنار می زند و رخسار مطلوب را نشان می دهد.

و کلمه ((ایمان )) به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است ، مثلا ایمان به خدا در واژه های قرآن به معنای

تصدیق به یگانگی او و پیغمبرانش و تصدیق به روز جزا و بازگشت به سوی او و تصدیق به هر حکمی است که فرستادگان او

آورده اند. البته تا اندازه ای ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 5

با پیروی عملی ، نه اینکه هیچ پیروی نداشته باشد، و لذا در قرآن هر جا که صفات نیک مؤمنین را می شمارد و یا از پاداش جمیل

آن سخن می گوید به دنبال ایمان ، عمل صالح را هم ذکر می کند، مثلا می فرماید: (من عمل صالح من ذکر اوانشی و هو مؤمن

فلنجینه حیوة طیب. ) و یا می فرماید: ((الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب )) و آیات بسیار زیاد دیگر.

پس صرف اعتقاد، ایمان نیست مگر آنکه به لوازم آن چیزی که بدان معتقد شده ایم ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم ، چون ایمان همان علم به هر چیزی است ، اما علمی تواعم با سکون و اطمینان به آن و این چنین سکون و اطمینان ممکن نیست که منفک از التزام به لوازم باشد.

بله ، آن علمی که توام با سکون نیست چه بسا منفک از التزام بشود، مانند بسیاری از معتادین به عادتهای زشت و یا مضر که علم به زشتی و یا ضرر عادت خود دارند ولی در عین حال آن را ترک نمی کنند، و عذر می آورند به اینکه ما معتادیم . قرآن کریم هم

درباره منکرین دعوت های حقه می فرماید: ((و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ))

خواهی گفت : افراد با ایمان نیز بر خلاف لوازم ایمان خود، عمل می کنند. در جواب می گوییم : درست است و لیکن ملتزم نبودن به لوازم معلوم ، مطلبی است ، و احيانا خلاف ایمان رفتار کردن به خاطر کوران هایی که در دل بردمی خیزد و آدمی را از مسیری

که ایمانش برایش معین کرده پرست می کند مطلبی دیگر است.

((الذین هم فی صلاتهم خاشعون ))

معنای ((خشوع ))

صفحه 6775 از 4690

((خشوع )) به معنای تأثیر خاصی است که به افراد مقهور دست می دهد، افرادی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته اند، به طوری

که تمام توجه آنان معطوف او گشته و از جای دیگر قطع می شود و ظاهرا این حالت حالتی است درونی که با نوعی عنایت، به

اعضاء و جوارح نیز نسبت داده می شود، مانند کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - به طوری که روایت شده - درباره شخصی

که در نمازش با ریش خود بازی می کرد فرمود: ((اگر دلش دارای خشوع می بود جوارحش نیز خاشع می شد)) و نیز مانند کلام

خدای تعالی که می فرماید: ((و خشعت ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 6

الاصوات للرحمٰن )) که خشوع را به صوت نسبت داده.

و خشوع به این معنا جامع همه آن معانی است که در تفسیر این کلمه و این آیه گفته شده چون در معنای آن گفته اند: خشوع به

معنای ترس ، و بی حرکت شدن اعضا از ترس است و یا گفته اند چشم فرو بستن و خفض جناح و تواضع است . و یا گفته اند سر به

زیر انداختن است ، یا گفته اند خشوع آن است که به این سو و آن سو ننگری ، و یا آن است که مقام طرف را بزرگ بداری و همه

اهتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور کنی . یا گفته اند: خشوع عبارت از تذلل است . و یا معنی دیگر که همه اینها در آن

معنایی که ما برای این کلمه کردیم جمع است.

بیانی درباره این وصف مؤمنین که فرمود: ((الذین هم فی صلاتهم خاشعون ))

این آیه تا آخر آیه نهم اوصاف مؤمنین را می شمارد، اوصاف ایمانی که زنده و فعال باشد، و آثار خود را داشته باشد، تا غرض

مطلوب از آن حاصل شود. و آن اثر، فلاح و رستگاری است که دارنده چنین ایمانی نماز را پا می دارد، چون نماز عبارت است از

توجه کسی که جز فقر و ذلت ندارد به درگاه عظمت و کبریایی و منبع عزت و بهای الهی . و لازمه چنین توجهی این است که:

نمازگزار متوجه به چنین مقامی ، مستترق در ذلت و خواری گشته و دلش را از هر چیزی که او را از قصد و هدفش باز می دارد بر

کند. پس اگر ایمان نمازگزار ایمانی صادق باشد در هنگام توجه به ریش هم او را یکی می کند، آن هم معبد اوست و اشتغالش

به عبادت ، او را از هر کار دیگری باز می دارد.

آری ، شخص فقیری که فقیرش نه تنها از جهت درهم و دینار است ، بلکه سراپای ذاتش را گرفته وقتی در برابر قرار می گیرد که

غنایش را به هیچ مقیاس نمی توان اندازه گرفت ، چه می کند؟ و ذلیل وقتی متوجه عزت مطلقه می گردد، عزتی که آمیخته با ذلت

و خواری نیست ، چه حالتی از خود نشان می دهد؟.

و این همان معنایی است که کتاب کافی و دیگران آورده اند که رسول خدا در (صلی الله علیه و آله ) گفتگویش با حارثه بن

نعمان فرمود: برای هر حقیقتی ، و برای هر صواب نوری است .... ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 7

گفتاری در معنای تاءثیر ایمان (و بیان اینکه ایمان عبارت است از ((علم عملی ))

((دین )) - همچنان که مکرر گفته ایم - به معنای سنتی اجتماعی است که انسان در زندگی اجتماعی اش بر طبق آن سیر می کند.

و سنتهای اجتماعی متعلق به عمل است ، و زیر بنای آن ، اعتقاد به حقیقت هستی عالم و هستی خود انسان - که یکی از اجزای عالم

است می باشد، و به همین جهت است که می بینیم در اثر اختلاف اعتقادات درباره حقیقت هستی ، سنتهای اجتماعی نیز مختلف

می شود.

اجتماعی که معتقد است عالم ، رب و خالقی دارد که هستی عالم از او، و برگشتش نیز به او است ، و نیز معتقد است که انسان فنا

نایزیر است ، و حیات ابدی دارد که با مرگ پایان نمی پذیرد، چنین اجتماعی در زندگی روشنی دارد که در آن سعادت حیات

ابدی و تنعم در دار جاودان آخرت ، تاءمین می شود.

و اجتماعی که معتقد است برای عالم ، الله و یا آلهه ای است که عالم را به دلخواه خود اداره می کند، که اگر راضی باشد به نفع

انسانها و گرنه به ضرر آنها می گرداند، بدون اینکه معادی در کار باشد، چنین اجتماعی ، زندگی خود را بر اساس تقرب به آلهه ،

صفحه 4691 از 6775

و راضی نمودن آنها تنظیم می کند، تا آن آلهه ، آن اجتماع را در زندگی اش موفق و از متعاهای حیات بهره مندشان سازد.

و اجتماعی که نه به مسأله ربویت برای عالم اعتقاد دارد و نه برای انسانها زندگی جاویدی را معتقد است بلکه چنین اجتماعی

مانند مادیین هیچ گونه اعتقادی به ماورای طبیعت ندارد، سنت حیات و قوانین اجتماعی خود را بر اساس بهره مندی از زندگی دنیا،

که با مرگ پایان می پذیرد، وضع و بنا می کند.

پس دین عبارت است از سنتی عملی ، که بر اساس مسأله جهان بینی و هستی شناسی بنیان گرفته و این اعتقاد، با علم استدلالی و یا

تجربی که پیرامون عالم و آدم بحث می کند تفاوت دارد، زیرا علم نظری به خودی خود مستلزم هیچ عملی نیست ، اگر چه عمل

کردن احتیاج به علم نظری دارد، به خلاف اعتقاد که عمل را به گردن انسان می گذارد، و او را ملزم می کند که بایستی بر طبق آن

عمل کند. به عبارت دیگر: علم نظری و استدلالی لی آدمی را به وجود مبدا و معاد رهنمون می شود، و اعتقاد آدمی را وادر می

کند که از آن معلوم نظری پیروی نموده عملا هم به آن ملتزم شود. پس اعتقاد، علم عملی است ، مثل این که می گوییم بر هر

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 8

انسان واجب است که مبداء این عالم یعنی خدای تعالی را بپرسد و در اعمالش سعادت دنیا و آخرت خود را مد نظر قرار دهد.

و معلوم است که دعوت دینی ، متعلق به دینی است که عبارت است از: سنت عملی بر خاسته از اعتقاد. پس ایمانی هم که دین به

آن دعوت می کند عبارت است از التزام به آنچه که اعتقاد حق درباره خدا و رسولانش و روز جراء، و احکامی که پیغمبران آورده

اند اقتضا دارد که در جمله ((علم عملی )) خلاصه می شود.

و علوم عملی بر حسب قوت و ضعف انگیزه ها شدت و ضعف پیدا می کند، چون ما هیچ عملی را انجام نمی دهیم مگر به طمع خیر و یا نفع ، و یا به خاطر ترس از شر و یا ضرر. و چه بسیار فعلهایی که ما به خاطر بعضی از انگیزه ها آن را واجب می دانیم ، ولی انگیزه دیگری قویتر از انگیزه قبل پدید می آید که در نتیجه از آن واجب صرف نظر می کنیم ، همچنان که خوردن غذا را به انگیزه سد جوع ، واجب می دانیم ، ولی وقتی می فهمیم که این غذا مضر است ، و منافی با صحت و سلامت ما است ، از حکم قبلی صرف نظر می کنیم.

پس در حقیقت علم به انگیزه دومی که مانع انگیزه اول شد، اطلاق علم به اول را مقید کرد، و گویا به ما گفت درست است که خوردن غذا برای سد جوع واجب است ، اما این حکم به طور مطلق نیست ، بلکه تا زمانی معتبر است که غذا مضر به بدن ، و یا منافی با صحت آن نباشد.

از اینجا روشن می شود که ایمان به خدا هم وقتی اثر خود را می بخشد و آدمی را به اعمال صالح و صفات پسندیده نفسانی از قبیل خشیت و خشوع و اخلاص و امثال آن می کشاند که انگیزه های باطل و مکرهاشی شیطانی بر آن غلبه نکند. و یا به عبارت دیگر، ایمان ما مقید به یک حال معین نباشد، هم چنانکه خدای تعالی بدان اشاره فرموده است : ((و من النّاس من يعبد الله على حرف )) پس ، مؤمن وقتی علی الاطلاق مؤمن است که آنچه می کند مبنی بر اساسی حقیقی و واقعی و مقتضای ایمان باشد چون ایمان اقتضا دارد که اگر انسان عبادت می کند خشوع داشته باشد، و هر کاری که می کند خالی از لغو و امثال آن باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ مراد از لغو و اعراض از لغو در آیه شریفه

کار ((لغو)) آن کاری است که فایده نداشته باشد، و بر حسب اختلاف اموری که فایده ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 9 عاید آنها می شود مختلف می گردد. چه بسا فعلی که نسبت به امری لغو، و نسبت به امری دیگر مفید باشد.

پس کارهای لغو درنظر دین ، آن اعمال مباح و حالی است که صاحبش در آخرت و یا در دنیا از آن سودی نبرد و سر انجام آن ،

منتھی به سود آخرت نگردد مانند خوردن و آشامیدن به انگیزه شهوت در غذا که لغو است ، چون غرض از خوردن و نوشیدن

گرفتن نیرو برای اطاعت و عبادت خدا است . بنابراین اگر فعل هیچ سودی برای آخرت نداشته باشد، و سود دنیابی اش هم سر

صفحه 6775 از 4692

انجام منتھی به آخرت نشود، چنین فعلی لغو است و به نظری دقیق تر، ((لغو)) عبارت است از غیر واجب و غیر مستحب.

خدای عزوجل در وصف مؤمنین فرموده که به کلی لغو را ترک می کنند، بلکه فرموده : از آن اعراض می کنند، چون هر انسانی

هر قدر که با ایمان باشد در معرض لغزش و خطأ است ، و خدا هم لغزش های غیر کبائر را، در صورتی که از کبائر اجتناب شود

بخشیده و فرموده است : ((ان تجتنيوا كبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلًا کریما ))

اشارة به اینکه وصف مؤمنین به اعراض از لغو کنایه از علو همت و کرامت نفس ایشان است.

به همین جهت خدا مؤمنین را به این صفت ستوده که از لغو اعراض می کنند، و اعراض غیر از ترک به تمام معنا است . ترک امری

است عدمی و اعراض امری وجودی ، اعراض وقتی است که محرک و انگیزه ای ، آدمی را به سوی اشتغال به فعلی بخواند و آدمی

از آن اعراض نموده به کاری دیگر بپردازد، و اعتنایی به آن کار نکند. و لازمه اش آن است که نفس آدمی خود را بزرگتر از آن

بداند که به کارهای پست اشتغال ورزد، و بخواهد که همواره از کارهای منافی با شرف و آبرو چشم پوشیده ، به کارهای بزرگ و

مقاصد جلیل بپردازد.

ایمان واقعی هم همین اقتضاء را دارد، چون سر و کار ایمان هم با ساحت عظمت و کبریابی و منبع عزت و مجد و بهاء است و کسی

که متصف به ایمان است جز به زندگی سعادتمند ابدی و جاودانه اهتمام نمی نماید، و اشتغال نمی ورزد مگر به کارهایی که حق

آن را عظیم بداند، و آنچه را که فرومایگان و جاهلان بدان تعلق و اهتمام دارند عظیم نمی شمارد، و در نظر او خوار و بی ارزش

است و اگر جا هلان او را زخم زبان بزنند و مسخره کنند، به ایشان ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 10

سلام می کند، و چون به لغوی بر خورد کند آبرومندانه می گذرد.

و از همین جا روشن می شود که وصف

مؤمنین به اعراض از لغو کنایه است از علو همت ایشان ، و کرامت نفوشان.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكُوֹةِ فَعِلُونَمَعْنَا وَ وَجْهٍ ((والذين هم للزكوة فاعلون ))

نام بردن زکات با نماز، قرینه است بر اینکه مقصود از زکات همان معنای معروف (انفاق مالی ) است ، نه معنای لغوی آن که تطهیر

نفس از رذائل اخلاقی می باشد.

البته احتمال دارد که معنای مصدری آن مقصود باشد که عبارت است از تطهیر مال ، نه آن مالی که به عنوان زکات داده می شود،

برای اینکه سوره مورد بحث در مکه نازل شده که هنوز به زکات به معنای معروف واجب نشده بود و قبل از وجوب آن در مدینه

زکات همان معنای پاک کردن مال را می داد، بعد از آنکه در مدینه واجب شد (به طور علم بالغلبه) اسم شد برای آن مقدار از

مالی که به عنوان زکات بیرون می شد.

با این بیان روشن گردید که چرا فرمود ((زکات را عمل می کنند)) و نفرمود زکات را می دهند. پس معنایش این است که : مؤ

منین کسانی هستند که انفاق مالی دارند. و اگر مراد از زکات خود مال بود معنا نداشت آن مال را فعل متعلق به فاعل دانسته و

بفرماید: زکات را عمل می کند، و به همین خاطر بعضی که زکات را به معنای مال گرفته اند، مجبور شده اند لفظ ((پرداختن )) را

تقدیر گرفته و بگویند تقدیر آیه ((والذين هم لتأدى. الزكوة فاعلون )) است و باز به همین جهت بعضی دیگر ناگزیر شده اند زکات

را به معنای تطهیر نفس از اخلاق رذیله بگیرند تا از اشکال مذکور فرار کرده باشند.

و در اینکه فرموده : ((الزكوة فاعلون )) و نفرموده : ((الزكوة مودون )) اشاره و دلالت است بر اینکه مؤمنین به دادن زکات عنایت

دارند، مثل اینکه کسی شما را امر کرده باشد به خوردن آب ، در جواب بگویی ((خواهم نوشید)) که آن نکته عنایت را افاده نمی

کند، ولی اگر بگویی ((من فاعل‌م )) آن عنایت را می رساند.

زکوه، یکی از بزرگترین عوامل تقارب طبقات جامعه

صفحه 4693 از 6775

دادن زکات هم از اموری است که ایمان به خدا اقتضای آن را دارد، چون انسان به کمال سعادت خود نمی رسد مگر آنکه در اجتماع سعادتمندی زندگی کند که در آن هر صاحب حقی به حق خود می رسد. و جامعه روی سعادت را نمی بیند مگر اینکه طبقات مختلف مردم در بهره مندی از مزایای حیات و برخورداری از امتعه زندگی در سطوحی نزدیک به هم قرار داشته باشند. و به

اتفاق مالی به ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 11

فقراء و مساکین از بزرگترین و قویترین عاملها برای رسیدن به این هدف است.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفْظُونَ... هُمُ الْعَادُونَكَلِمَه ((فروج )) جمع فرج است - و به طوری که گفته اند - به معنای عورت زن و مرد است ، که مردم از بردن نام آنها شرم می کنند. و حفظ فروج کنایه از اجتناب از موقعه نامشروع است ، از قبیل زنا و لواط و یا جمع شدن با حیوانات و امثال آن.

((اَلٰى ازواجِهِم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین )) - این جمله استثناء از حفظ فروج است . ((ازواج )) به معنای زنان حلال ، و ((ماملکت ایمانهم به معنای کنیزان مملوک است و معنایش این است که موقعه با زنان خود و یا با کنیزان مملوک ، ملامت ندارد.

((فمن ابْتَنَى ورَاءَ ذَلِكَ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ )) - این آیه تفریغ است بر مطالب قبل یعنی مستثنی و مستثنی منه - و معنایش این است که : وقتی مقتضای ایمان این شد که به کلی فروج خود را حفظ کند مگر تنها از دو طایفه از زنان ، پس هر کس با غیر این دو

طایفه مساس و ارتباط پیدا کند، متجاوز از حد و خدا شناخته می شود، حدودی که خدای تعالی برای مؤمنین قرار داده است.

در سابق در ذیل آیه ((وَ لَا تَقْرِبُوا الزَّنْيَ أَنَّهُ كَانَ فَاحْشًا وَ سَاءً سَبِيلًا)) در جلد سیزدهم این کتاب کلامی پیرامون زنا و اینکه نوع

بشری را فاسد می کند مطرح کردیم.

وَ الَّذِينَ هُمْ لَا مَتَّهِمُونَ وَ عَهْدِهِمْ رَعُونَ معنای ((امانت)) و داخل ((عهد)) و مراد از رعایت آن دو (والذين هم لا ماناتهم و عهدهم

راعون (

((امانت)) در اصل مصدر است، ولی بسیار می شود که به آن چیزی که سپرده شده - چه مال و چه اسرار و امثال آن - نیز امانت

می گویند و در آیه شریفه هم مقصود همان است و اگر آن را به صیغه جمع آورده ، شاید برای آن باشد که دلالت بر همه اقسام

امانتها که در بین مردم دایر است بکند. و چه بسا گفته باشند: امانات شامل تمامی تکالیف الهی که در بشر به ودیعه سپرده شده و

نیز شامل اعضاء و جواح و قوای بشر می شود - که باید در کارهایی که مایه رضای خدا است به کار بست - و نیز شامل هر نعمت

و مالی است که به آدمی داده شده ولی این احتمال از نظر لفظ خالی از بعد نیست ، هر چند که از نظر تجزیه و تحلیل معنا

عمومیت دادن آن صحیح می باشد.

کلمه ((عهد)) بر حسب عرف و اصطلاح شرع به معنای آن چیزی است که انسان با ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 12

صیغه عهد ملتزم به آن شده باشد، مانند نذر و سوگند. و ممکن است منظور از آن ، مطلق تکلیف هایی باشد که متوجه به مؤمنین

شده ، چون در قرآن ایمان مؤمن را ((عهد)) و ((میثاق)) او نامیده است . و همچنین تکالیفی را که متوجه آنان کرده عهد خوانده

و فرموده:

((او کلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم ))

و نیز فرموده : ((ولقد كانوا عاهدوا الله من قبل ، لا يولون الادبار)) و شاید به جهت همین که این معنا مورد نظر بوده ، کلمه عهد را

مفرد آورده، چون تمامی تکالیف را یک عهد و یک ایمان شامل می شود.

کلمه ((رعایت )) به معنای حفظ است . و بعضی گفته اند: اصل این کلمه به معنای محافظت از حیوانات است ، یا به اینکه آنها را

غذا دهنده، غذایی که حافظ حیات آنها باشد، و یا به اینکه از خطر دشمن و درنده نگاه بدارند و آنگاه در مطلق حفظ استعمال شده

صفحه 4694 از 6775

است . و بعيد نیست که عکس این مطلب به ذهن نزدیکتر باشد، یعنی کلمه مورد بحث در اصل به معنای مطلق حفظ بوده و سپس

در خصوص حفظ حیوانات استعمال شده باشد.

و کوتاه سخن اینکه : آیه مورد بحث مؤمنین را به حفظ امانت و خیانت نکردن به آن و حفظ عهد و نشکستن آن ، توصیف می

کند و حق ایمان هم همین است که مؤمن را به رعایت عهد و امانت و ادار سازد، چون در ایمان معنای سکون و استقرار و اطمینان

نهفته ، وقتی انسان کسی را امین دانست و یقین کرد که هرگز خیانت ننموده پیمان نمی شکند، قهرا دلش بر آنچه یقین یافته مستقر

و ساکن و مطمئن می شود و دیگر تزلزلی به خود راه نمی دهد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوةِ الْمُحَاجِلَةِ يَحْفَظُونَ (صلوات ) جمع ((صلوة : نماز)) است . و اینکه فرموده : نماز را محافظت می کنند خود قرینه

این است که مراد محافظت از عدد آن است پس مؤمنین محافظت دارند که یکی از نمازهایشان فوت نشود و دائما مراقب آند.

حق ایمان هم همین است که مؤمنین را به چنین مراقبتی بخواند.

و به همین جهت کلمه ((صلوة )) را در اینجا با صیغه جمع آورده و در جمله ((فی صلاتهم خاشعون )) مفرد، برای اینکه خشوع در

جنس نماز، به طور مساوی شامل همه است ، و دیگر لازم نیست که جمع آورده شود. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 13

أُولَئِكَ هُمُ الْوَرُثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ کلمه ((فردوس )) یه معنای بالای بهشت است ، که معنای آن و پاره ای از

خصوصیاتش در ذیل آیه ((کانت لهم جنات الفردوس نزلا)) گذشت.

و جمله ((الذین یرثون ...)) بیان کلمه ((وارثون )) است و ((وراثت مؤمنین فردوس را)) به معنای این است که فردوس برای مؤمنین باقی و همیشگی است ، چرا که این احتمال می رفت که دیگران هم با مؤمنین شرکت داشته باشند، و یا اصلا غیر مؤمنین صاحب آن شوند بعد از آنها خداوند آن را به ایشان اختصاص داده و منتقل نموده است.

در روایات هم آمده که برای هر انسانی در بهشت ، منزلی و در آتش منزلی است ، و چون کسی بمیرد و داخل آتش شود، سهم بهشت او را به اهل بهشت می دهند - که ان شاء الله به زودی در بحث روایی آنرا خواهی خواند.

### بحث روایتی

#### چند روایت درباره خشوع در نماز

در تفسیر قمی در ذیل آیه ((الذین هم فی صلاتهم خاشعون )) می گوید امام فرمود: خشوع در نماز این است که چشم به زیر بینداری و همه توجهت به نماز باشد.

مؤلف : در سابق گذشت که گفتیم چشم به زیر انداختن و توجه به نماز از لوازم خشوع است پس تعریفی که امام فرموده تعریف به لازمه معنا است ، و نظیر آن روایتی است که الدرالمنتور از عده ای از صاحبان جوامع حدیث ، از علی (علیه السلام ) آورده که فرموده خشوع آن است که در نمازت به این طرف و آن طرف نگاه نکنی که این نیز تعریف به لازمه معنا است.

و در کافی به سند خود از مسمع بن عبدالملک ، از ابی عبدالله (علیه السلام ) روایت کرده که فرموده : رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) فرموده : هر کسی که خشوع ظاهری او بیش از خشوع قلبی اش باشد نزد ما منافق است.

مؤلف : در الدرالمنتور از عده ای از صاحبان جوامع حدیث از ابی الدرداء از رسول خدا ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 14

(صلی الله علیه و آله ) روایت آورده که همین معنا را افاده می کند و عبارت آن این است که : به خدا پناه ببرید از خشوع نفاق.

پرسیدند خشوع نفاق چیست ؟ فرمود اینکه ظاهر بدن خاشع دیده شود، ولی در قلب خشوعی نباشد.

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه گفته است : روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی را دید که در حال نماز با

ریشش بازی می کرد، فرمود: بدانید که اگر این مرد در دلش خاشع بود بدنش هم خاشع می شد.

و نیز در همان کتاب گفته : روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نمازش چشم به سوی آس مان بلند می کرد،

صفحه 4695 از 6775

همین که این آیه نازل شد، از آن به بعد سر به زیر می انداخت و چشم به زمین می دوخت.

مؤلف : این دو روایت را الدرالمنثور هم از جمعی از نویسندهای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده و در معنای

خشوع روایات بس یاری دیگر هم هست.

روایاتی در معنای اعراض از لغو و حفظ فرج

و در ارشاد مفید در کلامی از امیر المؤمنین (علیه السلام) آورده که فرموده : هر سخنی که ذکر خدا در آن نباشد لغو است.

و در مجمع البیان در ذیل آیه ((والذین هم عن اللغو معرضون)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود:

اگر شخصی به تو ناسزاگی گفت و یا تهمتی زد که در تو نیست ، برای خدا از او اعراض کن.

و در روایتی دیگر آمده که مقصود از آن غنا و ملاهي است.

مؤلف : مطالبی که در دو روایت مجمع البیان آمده از قبیل ذکر بعضی از مصادیق است و آنچه در روایت ارشاد آمده از باب

عمومیت دادن و تحلیل معنا است.

و در خصال از جعفر بن محمد از پدرش از آباء گرامی اش (علیهم السلام) روایت کرده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده:

فرجهای به یکی از سه طریق حلال می شوند، یکی نکاح به میراث و یکی نکاح بدون میراث ، و یکی نکاح به ملک یمین . ترجمه

تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 15

و در کافی به سند خود از اسحاق بن ابی ساره روایت کرده که گفت : از امام صادق (علیه السلام ) از آن (یعنی از متعه ) پرسیدم ،

فرمود: حلال است ولی زنها را که صیغه مکن مگر زن عفیف را که خدای عزوجل می فرماید: ((والذین هم لفروجهم حافظون ))

پس فرج خود را در جایی که ایمن از پولت نیستی مگذار.

بیانی در این باره که ازدواج موقت در عرف قرآن و صدر اسلام مشروعیت داشته و نکاح محسوب می شود

مؤلف : در این حدیث معنای حفظ به حدی تعمیم داده شده که شامل ترک ازدواج با غیر عفیفه هم شده است ، و این دو روایت

به طوری که ملاحظه می فرماید متعه را نکاح و ازدواج خوانده است و از نظر روایات بی شماری مطلب همین طور است ، و مبنای

فقه امامان اهل بیت (علیهم السلام ) هم بر همین است.

در اصطلاح قرآن کریم و در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) هم مطلب از این قرار است ، زیرا بعد از ملک یمین (کیز) (

دیگر بیش از دو نوع نکاح باقی نمی ماند. یکی نکاح زناشویی و دیگری زنا. زنا را که خدای تعالی حرام کرده و در حرمتش آیات

بسیاری از سوره های مکی و مدنی - مانند: فرقان و اسراء که مکی هستند و نور و ممتحنه که مدنی می باشند - تاء کید شدید نموده

و سپس در سوره نساء و مائدہ آن را ((سفاح )) خوانده و حرام کرده . و در سوره اعراف و عنکبوت و یوسف که مکی هستند و

سوره نحل و بقره و نور که یا هر سه و یا دو تای آخر مدنی هستند آن را فحشاء نامیده ، و مرتکبش را مذمت کرده . و در سوره

اعراف و انعام و اسراء و نحل و عنکبوت و شوری و نجم که از سور مکی هستند، و در سوره نساء و نور و احزاب و طلاق که مدنی

می باشند، آن را فاحشه خوانده و از آن نهی فرموده . و نیز به طور کنایه در آیه ((فمن ابتغی وراء ذلک فاوئلک هم العادون )) از

آیات مورد بحث و نظیر آن در سوره معراج از آن نهی کرده . و از همان اول بعثت معروف بوده که اسلام شراب و زنا را حرام می

کند، چنان که در سیره ابن هشام آمده و ما روایت آن را در بحث روایتی در ذیل آیه ((انما الخمر و المیسر...)) در سوره مائدہ در

جلد ششم این کتاب ایراد نمودیم.

با این حال اگر چنانچه تمتع ازدواج نباشد و زن متعه همسر مشروع آدمی نباشد باید آنان زناکار باشند، و این به ضرورت ثابت

است که عقد تمتع در مکه قبل از هجرت مورد عمل بوده و همچنین در مدینه بعد از هجرت فی الجمله به آن عمل می کردند و

لازمه زنا بودن آن این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این زنا را به مقتضای ضرورتی حلال کرده باشد. ترجمه تفسیر

صفحه 6775 از 4696

المیزان جلد 15 صفحه : 16

البته همه اینها با صرف نظر از آیه 24 سوره نساء است ، و گرنه آن آیه تصریح به حیلیت دارد و می فرماید: ((فما استمتعتم به منهنهن

فاتوهن اجورهن ))

و نیز لازمه زنا بودن متعه این است که آیه سوره مورد بحث که می فرماید: ((الاً علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم ... العادون ))

ناسخ ابا حمزة تمع باشد و آنگاه دوباره تحلیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آیه سوره نساء ناسخ همه آیات مکی که از زنا

نهی می کرد و بعضی از آیات مدنی که قبیل از تحلیل نازل شده ، بوده باشد.

و مخصوصا لازمه قول کسانی که می گویند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اول آن را حلال کرده و سپس چند نوبت پشت سر

هم آن را حرام نمود - که ما روایات دال بر این را در بحث روایتی در ذیل آیه ((فما استمتعتم به منهنهن فاتوهن اجورهن )) در جلد

چهارم این کتاب ایراد کردیم - این می شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیات نهی کننده از زنا را نسخ کرده باشد و

دوباره آن را محکم ساخته و بار سوم باز نسخ کرده و بار چهارم محکم ساخته باشد، و حال آنکه هیچ کس از مسلمانان نگفته که

آیات زنا حتی یک بار هم نسخ شده باشد تا چه رسد به نسخ بعد از نسخ ، و آیا این سخنان بازی کردن با آیات خدا نیست؟ و آیا

ساخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجل از چنین عملی نیست؟.

علاوه بر این ، آیات نهی کننده از زنا، با آن سیاقی که دارند و آن تعلیل هایی که دنباله آنها هست قابل نسخ نیست ، چطور تصور

می شود بعد از آنکه خدای تعالی عملی را فاحشه و یا فحشاء و یا راه زشت (سبیل سوء) دانست و فرمود: کسی که چنین کند

عذابش مضاعف می شود، و خوار و ذلیل در آتش جاوید می گردد، آن وقت دوباره ارتکابش را جایز دانسته، بار دیگر منع و بار

سوم باز تجویز کند؟.

و علاوه بر این اصلا نسخ قرآن به وسیله حدیث معنا ندارد، و این به طور مفصل در علم اصول ثابت شده.

قرائن و شواهد دیگری بر مشروعیت متّعه

از این هم که بگذریم عده ای از کسانی که به متّعه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل می کردند از معروفین صحابه

بودند، و این گونه افراد با آن همه مراقبتی که در ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 17

حفظ ظواهر احکام دین داشتند، چطور ممکن است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توقع داشته باشند که حرام خدا را بر ایشان

حلال کند، و چطور خود آنها آن را کاری زشت ندانستند، و چطور به چنین عار و ننگی تن در دادند؟ از جمله کسانی که متّعه

کرد زبیر بود که اسماء دختر ابی بکر را صیغه کرد و از او عبدالله بن زبیر و برادرش عروه بن زبیر متولد شدند، و هر دو از زبیر ارث

بردند، و پدر و فرزندان همه از صحابه بودند.

باز از این هم که بگذریم روایات دال بر نهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از متّعه آن قدر تهافت و تناقض دارد که نمی شود

به آنها تممسک کرد. دلیل محکمی هم که به آن تممسک شده و همه قبولش کرده اند، یعنی کلام عمر بن خطاب که در ایام

خلافتش از متّعه نهی نمود، و روایاتی که از او پیرامون این داستان نقل شده، همه روایات نهی و داستان نسخ را رد می کند.

و ما در این باره پاره ای مطالب در تفسیر آیه ((واحٌ لکم ما وراء ذلكم ان تبتعوا باموالکم محسنين غير مسافحين فما استمتعتم به

منهن فاتوهن اجورهن فریض.)) ایراد نمودیم . و از جمله لطایفی که دلالت دارد بر اینکه متّعه، نکاح و زوجیت است نه زنا و سفاح

این است که جمله ((فما استمتعتم به ...)) بعد از جمله ((محسنین غیر مسافحين )) قرار گرفته و متّعه را به عنوان یکی از مصاديق

احسان و غیر سفاح دانسته.

پس ، از آنچه ذکر کردیم معلوم شد که متعه در شرع اسلام و در عرف قرآن نکاح و زوجیت است نه زنا و سفاح چه اینکه بگوییم

بعدها به وسیله آیات و یا روایات نسخ شده - همچنانکه بیشتر اهل سنت این را می گویند - و یا مانند شیعه به پیروی از امامان اهل

صفحه 6775 از 4697

بیت معتقد باشیم که نسخ نشده است.

در نتیجه نکاح دارای دو قسم می شود، یکی نکاح دائم که برای خود احکام دارد، مثل اینکه ازدواج با بیش از چهار زن دائمی

جازی نیست و مانند: مسائله احسان ، نفقه ، فراش ، عده و غیر ذلک . نوع دوم نکاح موقت که آن را نیز احکامی است که به منظور

سهولت ازدواج تشریع شده و احکامی چند از نکاح دائم دارد، یکی اینکه زنی که متعه شده همسر شوهر خویش است و دیگران

نمی توانند با او ازدواج کنند دوم اینکه اگر فرزندی آورده ملحق به پدرش است ، سوم اینکه باید عده نگهدارد.

بیان فساد گفتار کسانی که زوجیت متعه را انکار کرده اند

با این بیان فساد گفتار جمعی از مفسرین روشن شد که گفته اند: متعه زوجیت ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 18

نیست ، برای اینکه اگر زوجیت بود احکام زوجیت در آن جاری می شد، مثلا بیش از چهار متعه جائز نمی بود، و میراث ، نفقه ،

احسان (که زناش محسنه باشد) و غیره در آن جریان می یافت . و وجه فساد آن این است که زوجیت دو قسم است ، یکی دائمی

که احکامی مخصوص به خود دارد، و دیگری موقت که آن هم احکامی مخصوص به خود دارد، که بعضی از احکام آن همان

احکام نکاح دائمی است ، چون بنای متعه بر تسهیل است.

و اگر کسی بگوید که تشریع ازدواج برای این بود که نسل باقی بماند، و این با ازدواج دائمی میسر است و عقد متعه تنها برای دفع

شهوت و انزال منی است و درست همان غرضی از آن مطلوب است که در زنا است پس متعه هم زنا است ، در جواب می گوییم

بقای نسل حکمت ازدواج است نه علت آن ، تا صدق ازدواج دائر مدار آن باشد به شهادت اینکه می دانیم که ازدواج دائمی زن

نازا و یائسه و یا کودک و دختر بچه ، صحیح است ، با اینکه تولید نسل نمی شود. علاوه بر این ، مگر متعه با تولید نسل منافات

دارد؟ مگر نگفته‌یم که عبدالله و عروة بن زبیر هر دو از اسماء دختر ابی بکر بودند که متعه زبیر بود.

و اگر کسی اشکال کند که تشریع متعه و قانونی بودن آن یک قسم توهین به زن است ، زیرا زن را ملعبه و بازیچه مردان می سازد

که چون توب بازی هر دم دست کسی بیفتد (این اشکال را صاحب المثار و غیره ذکر کرده اند) ، در پاسخش می گوییم اول اینکه

نخستین کسی که این اشکال به او وارد می شود خود شارع اسلام است ، چون در اینکه شارع متعه را در صدر اسلام تا مدتی تشریع

کرده بود هیچ حرفی نیست ، هر جوابی که شارع داد همان جواب ما نیز خواهد بود.

و دوم اینکه ، تمام آن اغراضی که در متعه هست - از قبیل لذت بردن و دفع شهوت ، تولید فرزنده ، اگر ، انس و محبت (و به قول

شما بازیچه شدن ) در مرد و زن مشترک است ، و دیگر معنا ندارد بگویی در متعه فقط زن ملعبه می شود، مگر اینکه بخواهی

لجبازی و جدال کنی.

البته این بحث تتمه ای دارد که به زودی در بحثی جداگانه خواهد آمد - انشاء الله تعالى .

روايات دیگری در ذیل آیات 11 الی 11 ، سوره مؤمنون

و در الدرالمنثور است که ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از ابن ابی مليکه روایت کرده اند که

گفت : از عایشه پیرامون متعه پرسیدم ، گفت بین من و شما حکم ، کتاب خدا است ، آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ((والذين هم

لفروجهم حافظون ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 19

الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم )) سپس گفت : اگر کسی جز آنچه که خدا به او تزویج کرده و یا ملک او نموده است ، زن

دیگری بخواهد او از تجاوز کاران است.

مؤلف : نظیر این روایت از قاسم بن محمد نقل شده . جواب این دو روایت همانطور که گفتیم این است که زن متنه شده زوجه است ، و آیه شریفه علی رغم این روایت آن را تجویز کرده . و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((فمن ابتغی وراء ذلك فاوئلک هم العادون )) گفته : یعنی ، کسی که از این حد و مرز تجاوز کند.

صفحه 6775 از 4698

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه ((والذین هم علی صلواتهم يحافظون )) گفته : یعنی اوقات نماز و حدودش را حفظ می کنند . و در کافی به اسناد خود از فضیل روایت کرده که می گوید از حضرت باقر (علیه السلام ) پرسیدم منظور از آیه ((الذین هم علی صلواتهم يحافظون )) چیست ؟ فرمود: مقصود نمازهای واجب است ، آنگاه پرسیدم منظور از آیه ((والذین هم علی صلواتهم دائمون )) چیست ؟ فرمود: نمازهای نافله است.

و در مجمع البیان می گوید روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) رسیده که فرمود: هیچیک از شما نیست مگر آنکه دارای دو منزل است ، منزلی در بھشت و منزلی در آتش ، اگر کسی بمیرد و داخل آتش شود اهل بھشت ، منزلش را ارث می برند.

مؤلف : نظیر این روایت را قمی در تفسیر خود به سندی که به ابی بصیر دارد ، از امام صادق (علیه السلام ) در ضمن حدیثی مفصل آورده . و باز نظیر آن در ذیل آیه ((و انذرهم يوم الحسرة اذ قضى الامر)) در جلد چهاردهم این کتاب گذشت.

بحثی حقوقی و اجتماعی

(در باره فلسفه و حکمت تشریع ازدواج موقت در اسلام )

جای هیچ تردیدی نیست که حواج زندگی ، بشر را وادار کرده که برای اجتماع خود ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 20 قوانینی وضع نماید ، و به سن اجتماعی جاری در مجتمع خود عمل کند.

و این احتیاج هر چه ساده تر و طبیعی تر باشد کوشش برای رفع آن واجبتر و سهل انگاری در دفع آن مضرتر است و پر واضح است

که احتیاج به اصل تغذی که زنده ماندن دائر مدار آن است غیر از احتیاج به تنعم در غذا و انواع میوه ها است و به همین قیاس است

سایر شؤون زندگی.

یکی از حواج اولیه انسان ، احتیاج هر یک از دو جنس نر و ماده اش به جنس مخالف است ، به اینکه با او در آمیزد، و عمل جنسی

با او انجام دهد، هر چند که صانع بشر احساس این احتیاج را در بشر قرار داده ، و طرفین را مجهز به غریزه شهوت کرده است تا نسل

بشر باقی بماند.

و به همین جهت است که مجتمعات انسانی در گذشته و امروز همگی دارای سنت ازدواج بوده اند، و خانواده تشکیل می داده اند،

و این بدان جهت است که تنها ضامن بقای نسل بشر، ازدواج است.

ممکن است شما بگویید نه ، این انحصار را قبول نداریم ، زیرا در تمدن جدید راه دیگری غیر از اصل تناسل و یا اراضی غریزه

برای دفع این حاجت پیشنهاد کرده اند، و آن اصل اشتراک در زندگی است ، به اینکه مردان با آمیختن با یکدیگر و همچنین زنان

با همجنس خود، این احتیاج را بر طرف سازند.

لیکن در پاسخ می گوییم دلیل بر غیر طبیعی بودن روش مذکور این است که هیچ اجتماعی سراغ نداریم که اصل اشتراک در میان

آنها شایع شده باشد، و از ازدواج و تشکیل خانواده بی نیاز شده باشند.

و کوتاه سخن اینکه ازدواج سنتی است طبیعی که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده ، و هیچ مزاحمی به غیر

از زنا سد راه و مزاحم آن نبوده ، آری ، تنها مزاحم ازدواج ، زنا است که نمی گذارد خانواده ای تشکیل شود و طرفین بار سنگین

ازدواج را تحمل کنند و به همین برهانه شهوت را به سوی خود می خواند، و خانواده ها را می سوزاند و نسلها را قطع می کند.

و باز به همین جهت است که همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شنیع و زشت می دانند و آن را فاحشه و منکر

می خوانند و به هر وسیله ای که شده علیه آن مبارزه می کنند، و مجتمعات تمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی کنند و

لیکن در عین حال آن را کار نیکی نمی شمارند، چون می دانند که این کار عمیقا با تشکیل خانواده ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه : 21

ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می کند و لذا به هر وسیله ای که شده آن را کمتر می کنند و سنت ازدواج را

صفحه 6775 از 4699

ترویج می نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می دارند و درجات آنان را بالا می بردند و همچنین مشوقات دیگر به کار می بندند.

چیزی که هست علی رغم همه آن سختگیری ها علیه زنا و این تشویقها در امر ازدواج ، باز می بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمانسوز و ویرانگر، یا علنى و یا به طور پنهانی انجام می شود، که البته علنى و یا سری بودن آن بستگی به اختلاف سنتهای جاری در آن اجتماع دارد.

و این خود روشن ترین دلیل است بر اینکه سنت ازدواج دائم برای نوع بشر کافی برای رفع این احتیاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز در پی تسمیم نقص آن است . پس آنها یی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند.

و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت تواءم نموده ، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محدودهای زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه ها، اختلال انساب ، واژگون شدن رشته خانوادگی ، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر آن فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدار و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محدودهای زنا را بر طرف کرده و با القای سایر قوانین ازدواج دائم ، از قبیل حق نفقة و... مشقت ازدواج دائم را بر داشته است.

و به خدا سوگند این حکم ، (تشريع متعه) از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به شمار می رود، مانند طلاق و تعدد

زوجات ، و بسیاری از قوانین دیگرش ، و لیکن به فرموده قرآن کریم:

((ما تغنى الآيات و النذر عن قوم لا يؤ منون ))

حرف منطقی و مستدل کجا و مردم کرو ناشتوا کجا؟ آنها هنوز حرف خود را می زنند که من زنا را از متعه بیشتر دوست می دارم

المؤمنون..

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 22

22 ، سوره مؤمنون – آیات 12

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَنَ مِنْ سَلَّٰٓيٖ مُّنْ طَيْنٍ (12) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (13) ثُمَّ خَلَقْنَا الْطَّفْلَ عَلَقًا فَخَلَقْنَا الْعَلَقَ مُضْعَفًا فَخَلَقْنَا الْمُضْعَفَ

خَلِقِينَ (14) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ يَتُّوْنَ (15) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَ .. عِظَمًا فَخَسُونَا الْعِظَمَ لِحَمًا ثُمَّ أَشَانَاهُ خَلْقًا إِذَا خَلَقَ رَبَّكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلْقَيْنَ

خُلُقُ غَفَلِيْنَ (16) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخُلُقِ غَافِلِيْنَ (17) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدْرٍ فَأَسْكَنَهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى .. تُعْثُونَ

ذَهَابِ بِهِ لَقَدِرُونَ (18) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّتٍ مِّنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَبْ لَكُمْ فِيهَا فَوْكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (19) وَشَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سِينَاءِ

تَبَتُّ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لَّا كَلِيْنَ (20) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَمِ لَعِبَرَةً نُسْقِيْكُمْ مَّمَا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَفْعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (21) وَعَلَيْهَا وَ

(عَلَى الْفُلْكِ تَحْمِلُونَ 22)

ترجمه آیات

و همانا ما آدمیان را از خلاصه ای از گل آفریدیم (12) پس آنگاه او را نطفه ای کردیم در قرارگاهی محفوظ قرارش دادیم

(13) آنگاه نطفه را. علقه و علقة را مضغه (چیزی شبیه به گوشت جویده) کردیم و سپس آن مضغه را استخوان کردیم پس بر آن (

((استخوانها گوشتی پوشاندیم پس از آن خلقتی دیگرش کردیم پس آفرین بر خدا که بهترین آفرین) 14)

باز (شما آدمیان که بدینسان خلق شده اید) همه خواهید مرد ( 15 ) سپس در روز قیامت به یقین مبعوث می شوید ( 16 ) و همانا بالای

سرش ما (ساکنان زمین ) هفت آسمان خلق کردیم و هرگز از (توجه به ) خلق غافل نبوده ایم ( 17 ) و ما برای شما آب را به قدر

صفحه 6775 از 4700

معین از آسمان نازل کرده و در زمین نگاهش داشتیم ، در حالی که بر نابود کردن آن نیز قادریم ( 18 ) آنگاه ما با آن آب برای شما

bagheha و نخلستانهای خرما و انگور ایجاد کردیم و میوه های بسیار که از آن می خوردید آفریدیم ( 19 ) و درختی (آفریدیم ) که از

طور سینا بر می آید و روغن زیت و خورش مردم بار می آورد ( 20 ) و برای شما در مطالعه حال چارپایان عبرتی است ، که از شیرش

به شما می نوشانیم (با اینکه این شربت گوارا از شکم او بیرون می آید) و در آن چارپایان برای شما منافع بسیاری است و از خود

(آنها می خورید ( 21 ) و بر آن چارپایان و نیز بر کشتی ها در سفر دریا سوار می شوید ( 22 )

بیان آیات بعد از آنکه خدای سبحان رستگاری مؤمنین را به خاطر اوصافی که دارند بیان فرمود، به شرح خلقتshan و نعمت هایی که

به آنان ارزانی داشته که چگونه تدبیر امورشان را کرده و تدبیر خود را با خلقت خود توأم ساخته ، می پردازد تا معلوم شود اوست

رب انسان و رب هر موجود دیگر، و بر همه واجب است که تنها او را پرستند و شریکی برایش نگیرند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَنَ مِنْ سُلَّمٍ مَّنْ طَبَّينَدْ مَجْمِعَ الْبَيَانِ مَنْ گَوِيدَ: كلمه ((سالله )) اسم برای هر چیزی است که از چیزی کشیده و

بیرون آورده شود، بر وزن ((کساح. )) که اسم است برای چیزی که جاروب شود.

مراد از ((انسان )) در آیه : ((وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَامٍ. مَّنْ طَبَّينَ ))

و ظاهر سیاق این است که مراد از انسان نوع بشر باشد که در نتیجه شامل آدم (علیه السلام ) و همه ذریه او می شود. و مراد از

((خلق )) خلق ابتدایی است که در آن آدم (علیه السلام ) را از گل آفریده و آنگاه نسل او را از نطفه قرار داده است این آیه و آیه

معنی این آیه است که فرموده : ((و بَدْء خَلْقِ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالٍ. مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ )) و مؤید این ظاهر، قول خدای تعالیٰ بعد از این جمله است که می فرماید: ((ثُمَّ جَعَلَنَا نَطْفًا.))، چون اگر مراد از انسان ، فرزندان آدم (علیه السلام ) بود و بس ، و شامل خود آدم (علیه السلام ) نمی شد، و مراد از خلقت انسان از گل ، این بود که نطفه فرزندان آدم (علیه السلام ) هم در آغاز گل بوده ، باید - به قول بعضی - می فرمود: ((ثُمَّ خَلَقْنَا نَطْفًا. ثُمَّ خَلَقْنَا عَلْقًا، فَخَلَقْنَا عَلْقًا. مضغ. ...- پس خلق کردیم او را نطفه ای پس خلق کردیم نطفه را علقه ای پس خلق کردیم علقه را مضغه ای (....)).) ب این بیان روشن می شود اینکه بعضی از مفسرین گفته اند منظور از انسان جنس بُنی آدم است . و قول بعضی دیگر که گفته اند ))منظور از انسان خود آدم (علیه السلام ) است )) صحیح نیست.

کلمه ((خلق )) - به طوری که گفته اند - در اصل به معنای تقدیر و اندازه گیری بوده ، مثلاً وقتی می گویند: ((خلق الثوب ())) معنایش این است که پارچه را برای بریدن اندازه گیری کردم . پس ، معنای آیه این می شود که : ما انسان را در آغاز از چکیده و خلاصه ای از اجزای زمین که با آب آمیخته بود اندازه گیری کردیم.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ((نطفه )) به معنای آبی اندک است که بسیار احلاقو می شود بر مطلق آب . و کلمه ((قرار)) مصدر است که از آن معنای قرارگاه اراده شده تا مبالغه را برساند، و منظور از ((قرارگاه مکین )) رحم زنان است که نطفه در آن قرار می گیرد. و کلمه ((مکین )) صفت رحم است ، و توصیف رحم به مکین یا از این جهت است که تمکن نگهداری و حفظ نطفه را از فساد و هدر رفتن دارد و یا از این باب است که نطفه در آن ، تمکن زیست دارد.

و معنای جمله این است که : سپس ، ما انسان را نطفه ای کردیم که در رحم ممکن باشد، همچنان که آن را در اول از خلاصه ای از گل درست کردیم . و این تعبیر می رساند که : ما طریق خلقت انسان را از آن شکل به این شکل مبدل نمودیم . ترجمه تفسیر

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَ... فَكَسُونَا الْعِظَمَ لِحَمْأَيَانَ مفردات آیه در جزء پانزدهم سوره حج جلد قبلی این کتاب گذشت و در اینکه

فرموده : ((فَكَسُونَا الْعِظَمَ لِحَمَّا)) استعاره ای است به کنایه ای لطیف.

صفحه 4701 از 6775

مقصود از اینکه فرموده : ((ثُمَّ انشَاءَنَا خَلْقاً آخَر)) و معنایی که تعبیر به انشاء افاده میکند.

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً ظَاهِرًا كلامه ((الإنشاء)) به طوری که راغب می گوید به معنای ایجاد چیزی و تربیت آن است ، همچنان که ((نشاء)) و

((نشأة)) به معنای احداث و تربیت چیزی است و از همین جهت به جوان نورس می گویند: ((ناشی ء ))

در این جمله سیاق را از خلقت ، به انشاء تغییر داده و فرموده : ((ثُمَّ انشَاءَنَا خَلْقاً آخَر)) با اینکه ممکن بود بفرماید: ((ثُمَّ خَلَقْنَا )) ...)

و این به خاطر آن است که دلالت کند بر اینکه آنچه به وجود آوردیم چیز دیگری ، و حقیقت دیگری است غیر از آنچه در مراحل

قبلی بود، مثلا، علقه هر چند از نظر اوصاف و خواص و رنگ و طعم و شکل و امثال آن با نطفه فرق دارد الا اینکه اوصافی که نطفه

داشت از دست داد و اوصافی همجنس آن را به خود گرفت . خلاصه ، اگر عین اوصاف نطفه در علقه نیست لیکن در همجنس آن

هست مثلا اگر سفید نبود قرمز می باشد و هر دو از یک جنسند به نام رنگ ، به خلاف اوصافی که خدا در مرحله اخیر به آن داده

و آن را انسان کرده که نه عین آن اوصاف در مراحل قبلی بودند و نه همجنس آن ، مثلا در ((الإنشاء)) اخیر، او را صاحب حیات و

قدرت و علم کرد. آری ، به او جوهره ذاتی داد (که ما از آن تعبیر می کنیم به ((من )) ) که نسخه آن در مراحل قبلی یعنی در نطفه

و علقه و مضغه و عظام پوشیده به لحم ، نبود همچنان که در آن مراحل ، اوصاف علم و قدرت و حیات نبود، پس در مرحله اخیر

چیزی به وجود آمده که کاملا مسبوق به عدم بود یعنی هیچ سابقه ای نداشت.

ضمیر در ((الإنشاء)) - به طوری که از سیاق بر می آید - به انسان در آن حالی که استخوانهایی پوشیده از گوشت بود بر می

گردد، چون او بود که در مرحله اخیر خلقتی دیگر پیدا کرد، یعنی، صرف ماده‌ای مرده و جاهم و عاجز بود، سپس موجودی زنده

و عالم قادر شد پس ماده بود و صفات و خواص ماده را داشت، سپس چیزی شد که در ذات و صفات و خواص مغایر با سابقش

می‌باشد و در عین حال این همان است، و همان ماده است پس می‌شود گفت آن را به این مرحله در آوردیم و در عین حال غیر

آن است، چون نه در ذات با آن شرکت ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 26

دارد و نه در صفات و تنها با آن، نوعی اتحاد و تعلق دارد تا آن را در راه رسیدن به مقاصدش به کار گیرد، مانند آلتی که در

دست صاحب آلت است، و در انجام مقاصدش استعمال می‌کند، نظیر قلم برای نویسنده. پس تن آدمی هم آلتی است برای جان

آدمی.

و این همان حقیقتی است که از آیه ((و قالوا ادا ضللنا فی الارض ءانا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون قل یتوفاکم ملک

الموت الذی و کل بکم )) هم استفاده می‌شود. پس آنکه ملائکه در حین مرگ او را می‌گیرند آن انسان است، و آنچه در قبر

متلاشی می‌شود و می‌پوسد، آن بدن انسان است، نه خود انسان.

در آیه مورد بحث چند گونه حرف عطف به کار برده شده، چند جا با ((ثم)) عطف شده، و چند جا با ((فاء)) بعضی از مفسرین

در وجه آن گفته اند: مواردی که با ((ثم)) عطف شده معطوف کاملاً با معطوف علیه مغایرت دارد، مانند سه جمله ((ثم جلناء

نطف.)) و ((ثم خلقنا النطف. علق.)) و ((ثم انشاناه خلقا آخر)) و مواردی که با فاء عطف شده آن مغایرت را ندارد مانند سه جمله

((فالخلقنا العلق. مضخ.))، ((فالخلقنا المضغ. عظاماً و فكسونا العظام لحما ))

خلاقینَّ معنای ((برکت)) و اینکه فرمود: ((فتبارك الله أحسن الخالقين)). .. فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْ

راغب می‌گوید: اصل ماده ((برک)) - با فتح باء و سکون راء و کاف - به معنای سینه شتر است. وقتی می‌گویند ((برک البعير))

معنایش این است که شتر، زانو به زمین زد و از همین معنا، معنای لزوم را اعتبار کرده اند. و نیز می‌گوید: آب انیار را هم از این

جهت ((برکه )) به کسر باء و سکون راء - می گویند که آب در آن توقف می کند. برکت را هم که به معنای خیر الهی است از

این جهت که نحوه ثبوتی دارد برکت گفته اند. و ((مبارک )) به چیزی می گویند که آن خیر الهی در آن باشد.

باز ایشان اضافه کرده چون خیر الهی از جایی و به نحوی صادر می شود که نه محسوس کسی است و نه شمردنی و نه محدود

صفحه 6775 از 4702

شدنی ، از این جهت هر چیزی را که در آن زیادی غیر محسوس دیده شود، مبارک خوانده و می گویند چقدر با برکت است.

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 27

پس ((تبارک )) از خدای تعالی ، به معنای اختصاص او به خیر کثیری است که به بندگان خود افاضه می کند و چون همانطور که

قبلًا هم گفتیم که خلق به معنای تقدیر است پس این خیر کثیر همه اش در تقدیر او هست ، و آن عبارت است از ایجاد موجودات و

ترکیب اجزاء آن ، به طوری که هم اجزایش با یکدیگر متناسب باشد، و هم با موجودات دیگر سازگاری داشته باشد، و خیر کثیر

هم از همین جا بر می خیزد و منتشر می شود.

اشارة به اینکه خلقت اختصاص به خدای تعالی ندارد

و از اینکه فرمود: او بهترین خالق ها است فهمیده می شود که خلقت تنها مختص به او نیست و همینطور هم هست ، چون همانطور

که قبلًا هم گفتیم که خلقت به معنای تقدیر است و تقدیر یعنی مقایسه چیزی با چیز دیگر و این اختصاص به خدای تعالی ندارد،

علاوه بر این ، در کلام خود خدای عزوجل خلقت به غیر خدا هم نسبت داده شده ، آنجا که فرموده : ((و اذ تخلق من الطين كهئه

الطير)) و نیز فرموده : ((و تخلقون افكا ))

ثم إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ يَتُوَافَّنُوكُمْ جَمْلَةً بَيْانَ أَخْرَيْنَ مَرَاحِلَ تَدْبِيرِ الْهُنْدِيِّ اسْتَ وَ مَى رَسَانَدَ كَهْ مَرَگَ ازْ مَرَاحِلِي اسْتَ كَهْ درْ مَسِيرِ تَقدِيرِ به

طور وجوب و حتم باید باشد و همه باید آن را طی کنند. و همان طور که قبلًا گذشت مرگ یکی از حقایق است ، همچنان که

فرموده : ((كُلَّ نَفْسٍ ذَاقَ الْمَوْتَ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فَتَنٌ )) .

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ إِنْ هُمْ مِنْ أَهْلِنَا

شدنی نیست.

خُلُقُ غَفِيلِينَ مقصود از ((طرائق )) در آیه : ((وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْ

مراد از طرائق هفتگانه به قرینه کلمه ((فوقکم )) آسمانهای هفتگانه است و اگر آسمانها را ((طرائق )) (جمع طریقه ، یعنی راه های

عبور و مرور) نامیده از این باب است که آسمانها محل نازل شدن امر از ناحیه خدا به سوی زمین است ، همچنان که فرموده:

((يَنْزَلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ)) و نیز فرموده : ((يَدِيرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجُعُ إِلَيْهِ )) ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 28

و نیز راههایی است که اعمال ما در صعودش به سوی خدای سبحان ، و ملائکه در هبوطشان و عروجشان طی می کنند ، همچنان که

درباره عمل فرموده : ((إِلَيْهِ يَصُدُّ الْكَلْمَ الطَّيِّبَ وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ يَرْفَعُهُ)) و درباره ملائکه فرموده : ((وَ مَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ))

با این بیان روشن شد که چطور ذیل آیه ، یعنی جمله ((وَ مَا كَنَا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ)) مربوط و متصل به صدر آن است ، چون معنا

چنین شد که : شما از ما منقطع و بی ارتباط با ما نیستید و از تحت مراقبت ما بیرون نمی باشید، بلکه این راههای هفتگانه میان ما و

شما نصب شده تا فرستادگان ملکی ما دائما در نزول و صعود باشند، و امر ما را به سوی شما و اعمال شما را به سوی ما بیاورند.

از مطالب گذشته روشن می گردد اینکه بعضی از مفسرین در تفسیر آیه گفته اند: ((طرائق به معنای طبقات روی هم چیده آسمان

است ، و از باب ((طرق نعل )) است ، که به معنای طاقه های روی هم چیده کفش است )) و بعضی دیگر که گفته اند:((طرائق به

معنای گستردہ شده و از باب ((طرق آهن )) است چون طرق آهن این است که آهنی را با پتک بکوبند تا گستردہ شود)), صحیح

نیست ، صرف نظر از اینکه بنابراین دو معنا، صدر و ذیل آیه به هم مربوط نمی شود.

یادآوری نعمت باران ، رویانیدن اشجار، فوائد چهارپایان و ...

و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسكتناه في الأرض و أنا على ذهاب به لقادرونمنظور از ((سماء)) طرف بلندی است ، زیرا عرب به هر

چیزی که بالای سر آدمی قرار داشته باشد و سایه بر سر آدمی بیندازد ((سماء)) می گوید. و مراد از آب نازل از سماء آب باران

است . و در اینکه فرمود ((بقدر))، اشاره است به اینکه آنچه آب باران می بارد، بر مقتضای تدبیر تمام الهی است که هر چیزی را

صفحه 4703 از 6775

اندازه گیری می کند، حتی یک قطره کم و بیش از آنچه تدبیر اقتضا می کند نمی بارد. و نیز در آن اشاره است به آیه ((و ان من

شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم )) ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 29

و معنای آیه این است که : ما آبی به اندازه - که همان آب باران باشد - از جهت بالا نازل می کنیم و در زمین ساکنش می سازیم

- یعنی در انبیارهای زیر زمینی ذخیره اش می کنیم و به صورت چشمۀ سارها و نهرها و چاه ها، از کوهها و زمینهای هموار بپرونش

می دهیم ، در حالی که ما می توانستیم آن را از بین ببریم ، به طوری که شما نفهمید. فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّتٍ مِّنْ نَخْلٍ وَ

أَغْنَبَ...((إنشاء جنات )) به معنای احداث و تربیت باعها است و معنای آیه روشن است.

و شجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن و صبغ للاكلين جمله عطف است بر جنات ، یعنی ما با آن باران جنات و باعهایی

رویانیدیم و نیز درختی که در طور سینا است و از ثمره آن روغن به دست می آید - که مراد از آیه ، درخت زیتون است . و جمله

(( تنبت بالدهن )) یعنی میوه ای می دهد که در آن روغن هست ، (( و صبغ للاكلين )) یعنی می رویاند صبغی برای خورندها . و

(( صبغ )) - به کسره صاد و سکون باء - به معنای خورش است ، و اگر در بین همه درختان زیتون را نام برد، به خاطر عجیب بودن

این درخت است ، و معنای آیه روشن است.

و إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَمِ لَعِبْرَةٌ نَسْقِيَكُمْ مَمَّا فِي بُطُونَهَا... كَلْمَه (( عبرت )) به معنای دلیلی است که با آن استدلال شود بر اینکه خدا مدب

امر خلق است ، و به ایشان رؤوف و رحیم است . و مراد از اینکه فرمود: ((شما را از آنچه در بطون چهار پایان است سیراب می

کنیم )) این است که شیر آن حیوانات را به انسانها می نوشاند. و مرات از ((منافع بسیار))، انتفاعی است که بشر از پشم و مو و کرک و پوست و سایر منافع آنها می برد، و از گوشت آنها می خورد.

وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلُكِ تَحْمَلُونَ ضَمِيرِ در ((عليهها)) به انعام بر می گردد. و حمل بر انعام شدن همان شترسواری است که در خشکی انجام می شود و مقابل آن حمل در دریا است که با ((فلک )) یعنی کشتی انجام می شود. و بنابراین ، آیه شریفه همان مضمون آیه ( )) و حملناهم فی البر و البحر) را می دهد، و کلمه ((فلکه )) جمع ((فلک )) است که به معنای کشتی است . ترجمه تفسیر المیزان

جلد 15 صفحه : 30

بحث روایتی

### روایاتی درباره مراحل مختلف خلقت انسان

در الدرالمنتور است که ابن ابی حاتم از علی (علیه السلام ) نقل کرده که گفت : بعد از آنکه نطفه چهار ماهش تمام شد، خداوند فرشته ای می فرستد تا روح را در آن ظلمات رحم در کودک بددم، و اینجا است که خدای تعالی می فرماید: ((ثم انشاناه خلقا آخر)) که مقصود از ((إنشاء خلق آخر)) همان دمیدن روح است.

و در کافی به سند خود از ابن فضال ، از حسن بن جهم ، روایت کرده که گفت : از امام ابی الحسن رضا (علیه السلام ) شنیدم که می فرمود: امام ابو جعفر (علیه السلام ) فرم ود: نطفه چهل روز در رحم به صورت نطفه است ، بعد از چهل روز، چهل روز دیگر به صورت علقة و چون این چهل نیز تمام شد، چهل روز دیگر به صورت مضغه است ، که مجموعاً چهار ماه می شود، بعد از تمام شدن چهار ماه خداوند دو ملک می فرستد که کار آنان خلقت است . می پرسند پروردگارا چه چیز خلق کنیم؟ پسر یا دختر؟

ماءمور می شوند به یکی از آن دو. سپس می پرسند پروردگارا شقی یا سعید؟ ماءمور به یکی از آن دو می شوند، آنگاه از مدت عمر و رزق و هر حالت دیگر آن - در اینجا امام چند حالت برشمرد - سؤال می کنند و دستور می گیرند. پس از آن فرشتگان

آمده کودک را خلق می کنند و میثاق الهی را میان دو چشمش می نویسند.

پس همین که مدتی سر آمد، فرشته ای می آید و او را به زور به طرف بیرون فشار می دهد و کودک بیرون می آید، اما در حالی

که از آن میثاق هیچ چیز به یاد ندارد. حسن بن جهم پرسید: آیا با این حال صحیح است که کسی از خدا بخواهد پسر را دختر و یا

صفحه 4704 از 6775

دختر را پسر کند؟ فرمود: خدا هر چه بخواهد می کند.

مؤلف : این روایت از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) به چند طریق دیگر نقل شده ، که عبارات آنها نزدیک به هم هستند.

دو روایت درباره آیه : ((و شجرة تخرج من طور سيناء. )) (...)

و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاكلين )) گفته است : منظور درخت زیتون است

، و این آیه مثلی است برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 31

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیرا طور، کوه و سیناء، درخت است.

و در مجمع البيان در ذیل جمله ((تنبت بالدهن و صبغ للاكلين )) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که

فرمود: ((زیت )) درخت مبارکی است، از آن خورش کنید و از روغنیش بر بدن بمالید. المؤمنون

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 32

54 ، سوره مؤمنون - آیات 23

لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (23) فَقَالَ الْمُلَوُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مُّتَّلِّكٌ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضِّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ

مَلَئِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءابائنا الْأَوَّلِينَ (24) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنٌّ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (25) قَالَ رَبُّ انصَرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (26) فَأَوْحَيْنَا

إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيَنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّتُورُ فَاسْكُنْ فِيهَا مِنْ كُلِّ رَوْجَنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكْ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْفُولُ مِنْهُمْ

حمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَانَا مِنَ الْقَوْمِ .. وَ لَا تَخَطِّبَنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (27) فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلُكِ قُلْ إِلَى الظَّالِمِينَ (28) وَ قُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارِكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ (29) إِنَّ فِي ذِكْرِ لَآيَاتٍ وَ إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (30) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنَاءَ الظَّالِمِينَ (31) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مَنْهُمْ أَنْعَمُوا إِنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٌ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ (32) وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا حَيَوَةَ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مُثْكِنٌ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (33) وَ لَئِنْ أَطْعَثْتُمْ بَشَرًا مُثْكِنًا .. بِلِقَاءُ الْآخِرَةِ وَ أَتَرَفَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مُثْكِنٌ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ كَذَّبُوا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ (34) أَ يَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَمًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ (35) \* هَيَّاهَاتٌ هَيَّاهَاتٌ لِمَا تُوعَدُونَ (36) إِنَّ هِيَ إِلَيْكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ (37) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (38) قَالَ رَبُّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْنَا (39) قَالَ عَمَّا قَاتَلَ لَيُصِيبُهُنَّ نَدِيمِينَ (40) فَأَخَذَهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَلَّنَهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (41) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا إِلَيْهِنَّمْ أَحَادِيثٌ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ (44) ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَرُونَ بِنَائِبِنَا وَ سُلْطَنٌ مُّهَاجِرٌ (45) إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَاهِيهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ أَخَرِينَ (46) مَا تَسْقِيْقُ مِنْ أُمٌّ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَخِرُونَ (47) فَكَبَّوْهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ (48) وَ لَقَدْ ءَانَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ كَانُوا قَوْمًا غَالِبِينَ (49) وَ جَعَلْنَا أَبْنَى مَرِيمَ وَ أُمَّهَءَاءَى وَ ءَاوَيْهُمَا إِلَى رَبِّوَةِ دَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ (50) يَأْيَهَا الرَّسُلُ كُلُّوْنَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صِلَاحًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (51) وَ إِنَّهُمْ أَمْتُكُمْ أُمَّ وَ حَدَّهُ وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونَ (52) فَتَقَطَّلُوْا أَمْرَهُمْ يَبْيَنُهُمْ زُبْرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمِنْ الْدَّيْهِمْ فَرِحُونَ (53) فَدَرَهُمْ فِي عَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ (54) ترجمة تفسير الميزان جلد 15 صفحه : 33

ترجمه آيات

همانا ما نوح را به رسالت به سوي امتش فرستاديوم نوح به قوم خود گفت : خدا را پيرستيد که جز آن ذات يكتا شما را خدایي نیست

آيا هنوز نمی خواهید خدا ترس شوید؟ (23) اشرف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح به مردم چنین گفتند که اين شخص نیست جز

آنکه بشری است مانند شما که می خواهد بر شما برتری يابد و اگر خدا می خواست رسولی بر بشر بفرستد حتما از جنس ملائکه

می فرستاد ما این سخنان را که این شخص می گوید از نیاکان خود نشنیده ایم (24) او نیست جز مردی مبتلا به جنون پس انتظار

برید به آن (با او مدارا کنید) تا مرگش برسد (25) نوح گفت پروردگارا مرا بر اینان که تکذیب کردند یاری فرما (26) ما هم به او

و حی کردیم که زیر نظر ما و به دستور ما کشتی را بساز هر وقت دیدید. که فرمان ما آمد و آب از تنور فوران کرد پس در آن

صفحه 4705 از 6775

کشتی سوار شو و از هر جانداری یک نر و یک ماده همراه خود راه بده و اهل خودت را هم سوار کن مگر آن کفاری که فرمان ما

به هلاکتش رفته ، و زنهار که از باب شفاعت درباره ستمکاران با من سخنی بگویی که البته همه باید غرق شوند (27) پس چون در

کشتی مستقر شدی بگو ستایش خدای را که ما را از ظلم ستمکاران نجات داد (28) او نیز بگو پروردگارا مرا به منزل مبارکی فرود

(آر که تو بهترین فرود آورنده ای (29)

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 34

همانا در این حکایت آیت ها است و ما بندگان را به اینگونه حوادث آزمایش خواهیم کرد .(3) پس از هلاک قوم نوح باز قوم

دیگری ایجاد کردیم (31) و در آنها نیز رسولی از خودشان به سویشان فرستادیم که خدای را پرستید چون غیر او معبدی ندارید

آیا باز هم نمی خواهید خدا ترس شوید!(32) اشراف قوم آن رسول ، آنها که کافر بودند و لقای آخرت را تکذیب می کردند و ما

در زندگی دنیا بهره مندشان کرده بودیم به مردم گفتند: این شخص غیر از بشری مثل شما نیست او هم از آنچه شما می خورید می

خورد و از آنچه می آشامید می آشامد (33) و هر آینه شما مردم اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید خیلی (نالایق و) زیان کارید

(آیا این به شما نوید می دهد که پس از آنکه مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر از زمین سر بر می آورید (35) هیهات )

هیهات که این وعده ها راست باشد (36) زندگی جز این حیات چند روزه نیست که زنده می شویم و می میریم و دی گر هرگز از

خاک برانگیخته نخواهیم شد (37) او نیست جز مردی که دروغی را به خدا افتراء بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد (38) آن

رسول نیز عرض کرد پروردگارا مرا بر این قوم به خاطر اینکه تکذیبم کردند یاری فرما (39) خدای تعالی فرمود به همین زودی

سخت پشیمان خواهند شد (40) پس صیحه به عنوان عذاب ایشان را بگرفت و ما ایشان را خاشاک بیابانها کردیم که ستمکاران از

رحمت الهی دور باشند (41) پس آنگاه اقوامی دیگر بعد از ایشان پدید آوردیم (42) هیچ قومی را اجل مقدم و مؤخر نخواهد شد

(43) پس آنگاه پیغمبرانی پی در پی بر خلق گسیل داشتیم و هر قومی که رسولی بر آنها آمد تکذیب شد ما نیز یکی پس از (

دیگری به سر نوشت قبلی ها دچار نموده سرگذشتی برای دیگران کردیم که قوم بی ایمان از رحمت خدا دور باشد (44) سپس موسی

و برادرش هارون را با معجزاتی و قدرتی آشکار فرستادیم (45) به فرعون و قومش آنها نیز استکبار ورزیدند و مردمی متکبر و

سرکش بودند (46) به همین جهت گفتند چرا ما به دو نفر بشر مثل خودمان ایمان آوریم با اینکه طایفه این دو همه پرستش ما می

(کردند (47) پس موسی و هارون را تکذیب کرده بدین سبب هلاک شدند (48)

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 35

با اینکه ما به موسی کتاب فرستادیم تا شاید به راه خدا هدایت شوند (49) و ما پسر مریم را با مادرش بر خلق آیت و معجره ای

بزرگ کردیم و هر دو را به سرزمنی بلند که جایی هموار و چشم سار بود منزل دادیم (50) ای رسولان ما از غذاهای پاکیزه و

حلال تناول کنید و به نیکوکاری و اعمال صالح پردازید که من به هر چه می کنید آگاهم (51) و این مردم همه دارای یک دین

امت شمایند امتی واحده و من پروردگار همه شمایم پس از من بیندیشید (52) آنگاه مردم این دین واحد را در میان خود پاره پاره

کرده در آن فرقه فرقه شدند و هر گروهی به آنچه خود داشت و پسند دیده بود دلخوش گشتند (53) پس ای رسول ما، بگذار که

(این بی خبران همچنان در جهل و غفلت خود بسر برند تا هنگامی معین (54)

بیان آیات خدای عزوجل بعد از آنکه نعمتهای بزرگ خود را برای مردم برمی شمارد به دنبال آن در این آیات بشر را دعوت می کند

به توحید در عبادت ، آنهم از طریق رسالت ، و در ضمن اجمالی از طرز دعوت انبیاء از زمان نوح تا عیسی بن مریم (علیهم السلام)

را نقل کرده ، ولی نام یک آنان را نبرده ، تنها نام نوح که اولین قیام کننده بود دعوت به توحید است ، و نام موسی و عیسی

(علیهم السلام) را که آخرین ایشانند برد ، و نام بقیه را مبهم گذاشته . چیزی که هست خاطرنشان کرده که دعوت انبیا متصل به

هم بوده ، و پشت سر هم قرار داشته و نیز فرموده که مردم جز به کفر اجابت نکردند و جز به انکار آیات خدا و کفران نعمت های

صفحه 4706 از 6775

او عکس العمل نشان ندادند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَقُولُمْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَقَوَّنَدُ دَاسْتَانَهَا نُوح در تفسیر سوره هود گذشت که

آن جناب اولین پیغمبر از پیامبران اولوالعزم است که دارای کتاب و شریعتند و به سوی عموم بشر میعوشت شده و به دعوت به توحید

و نفی شرک قیام نموده اند. پس مراد از کلمه ((قومه)) امت آن جناب است که عموم اهل عصر آن جنابند. ترجمه تفسیر المیزان

جلد 15 صفحه : 36

اشاره به عقیده بت پرستان درباره عبادت آلهه و معنای خطاب نوح علیه السلام به قوم خود: ((اعبدوا الله)) ...

جمله ((اعبدوا الله ما لكم من الله غيره )) دعوت به سوی پرستش خدا و ترک پرستش آلهه غیر خدا است ، چون و ثنی ها غیر خدا

از ملائکه و جن و مقدسین را می پرستیدند و برای آنها ادعای الوهیت می کردند، یعنی آنها را معبود می دانستند نه خدا را.

بعضی از مفسرین گفته اند: معنای ((اعبدوا الله )) این است که تنها خدا را بپرستید، همچنانکه آیه ((لا تعبدوا الا الله )) که در سوره

هدود است این معنا را روشن می کند. و اگر در آیه مورد بحث جمله را مقید به قید نکرد و نفرمود فقط خدا را عبادت کنید برای

این است که بفهماند اصلاً عبادت تنها عبادت خدا است و عبادت غیر خدا و شرک ورزیدن به کلی عبادت نیست.

ولی مفسر مذبور غفلت و یا فراموش کرده که و ثنی ها اصلاً خدای سبحان را عبادت نمی کنند، چون عبادت را عبارت می دانند از

توجه عابد به معبود، و خدای سبحان را به خاطر اینکه دیدنی نیست بزرگتر از آن می دانند که توجهی یا عملی متوجه او شود. پس

وجه صحیح آن است که بندگان در عبادت خود متوجه خواص از مخلوقات او مانند ملائکه و امثال ایشان شوند، تا آنان واسطه و

شفیع ایشان شوند، و آنان را به درگاه خدا نزدیک کنند علاوه بر این ، به زعم مشرکین عبادت به خاطر تدبیر عالم ، و در مقابل آن

است ، و تدبیر عالم واگذار به ملائکه و امثال ایشان شده ، پس معبد و ارباب هم همانهایند، نه خدا.

از اینجا معلوم می شود اگر به مذهب و ثئی ها جایز باشد که خدا عبادت شود دیگر غیر خدا را عبادت نخواهند کرد، برای اینکه و

ثنی مذهبان تر دیدی ندارند در اینکه رب الارباب و پدید آورنده همه رب ها و همه عالم تنها خدا است و اگر عبادت خدا جایز

باشد قهرها عبادت غیر او جایز نخواهد بود. لیکن همانطور که گفتیم بت پرستان عبادت خدا را درست نمی دانند، دلیلش هم بیان

شد.

پس اینکه نوح (علیه السلام ) به امت بت پرست خود فرمود: ((اعبدوا الله )) در معنای این است که فرموده باشد: ((اعبدوا الله وحدة

بنها خدای را پرسنید)) همچنان که در سوره هود در جمله ((الا تعبدوا الا الله )) اینطور فرموده بود.

و جمله ((ما لكم من الله غيره )) هم در معنای این است که فرموده باشد: برای شما معبدی غیر خدا نیست ، چون که غیر از خدا

ربی که مدبر امور عالم و امور شما باشد نیست ، تا او به امید خیرش و ترس از غضبیش پرسنید. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه : 37

و اینکه با فاء تفریغ فرمود: ((اَفَلَا تَتَّقُونَ )) معنایش این است که وقتی برای شما ربی نباشد که مدبر امور شما باشد، پس با این حال

باز هم از خدا نمی ترسید و از عذاب او بیم نمی دارید؟ که غیر او را می پرسنید؟.

فَقَالَ الْمَلَوُأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مُّتَّلِّكٌ... حَتَّىٰ حِينَكُلِّمُهُ (ملا) به معنای بزرگان و اشرف قوم است ، و اگر آنان را

در این آیه به وصف ((الذین کفروا من قومه )) توصیف فرموده ، این توصیف برای توضیح است نه احتراز، برای اینکه اصلا از

اشرف قوم نوح کسی به او ایمان نیاورده بود، به دلیل اینکه بنا به حکایت قرآن کریم به او گفتند: ((و ما نریک اتبعک الا الذین

هم اراد لنا بادی الرای ( ))

سیاق دلالت می کند بر اینکه ملا و بزرگان قوم نوح ، مطالب این دو آیه را در خطاب به عموم مردم می گفته اند تا همه را از نوح روی گردان نموده علیه او تحریک ، و بر آزار و اذیتش تشویق کنند، تا شاید به این وسیله ساکتشن سازند.

صفحه 6775 از 4707

افتراءات و احتجاجات قوم نوح علیه السلام در مقام انکار رسالت آنحضرت.

مطلوبی که این دو آیه از گفته های آنان حکایت کرده اگر تجزیه و تحلیل شود برگشت به چهار یا پنج اشکال می کند که یا جنبه افتراء دارد، یا مغالطه.

اول اینکه گفتند: ((ما هذا الا بشر مثلکم برييد ان ينفضل عليکم )) و حاصلش این است که نوح یک فرد بشر است مثل خود شما، اگر او در ادعای وحی الهی خود راست می گفت و راستی با عالم غیب اتصال داشت ، شما هم باید مثل او اتصال می داشتید، چون شما در بشریت و لوازم آن هیچ دست کمی از او ندارید و چون چنین اتصالی در شما نیست پس او در ادعای خود کاذب است؟.

زیرا ممکن نیست کمالی در خور طاقت بشر باشد، ولی در میان تمامی افراد بشر فقط بک نفر به آن کمال برسد و بدون هیچ شاهدی مدعی آن گردد، پس دیگر هیچ وجهی برای عمل او نمی ماند، مگر اینکه بخواهد بر شما برتری یافته و ریاست کند.

دلیلش هم همین است که به بانگ بلند می گوید: همه باید از من پیروی نموده و مرا اطاعت کنید، که در حقیقت حجتی که آورده اند منحل به دو حجت می شود.

دوم اینکه گفتند: ((و لو شاء الله لانزل ملائک. )) که حاصلش این است که اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت غیبی خود بخواند، باید یکی از ملائکه مقرب خود، و یکی از ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 38

شفعایی که واسطه میان ما و خدا است برای این کار انتخاب کند، و به سوی ما گسیل بدارد نه یک بشری که هیچ نسبت و ارتباطی

با او ندارد، علاوه بر این، اگر آن ملائکه را که گفتیم بفرستد، و آنها بشر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند، و بگویند که نباید شما، ما ملائکه را ارباب و معبددهای خود بگیرید، بشر بهتر گفته آنان را می‌پذیرد و زودتر تصدیق می‌کند، چون خود آنان می‌گویند که غیر خدا را نباید پرستید.

و اگر از ارسال ملائکه تعبیر به انزال کرد، ارسال با انزال تحقق و خارجیت پیدا می‌کند. و اگر به لفظ جمع تعبیر کرد نه مفرد، شاید به این جهت باشد که مرادشان از این ملائکه همان ملائکه‌ای باشد که مشرکین آلهه خود گرفتند، و این گونه فرشتگان در نظر مشرکین بسیارند.

سوم اینکه گفتند: ((ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین )) و حاصلش این است که اگر دعوت او حق بود، نظیر و مانندی برایش پیدا می‌شد و تاریخ گذشتگان مانندی برای او سراغ می‌داد و قطعاً پدران و نیاکان ما از ما بهتر و عاقل تر بودند و در اعصار آنان چنین دعوی اتفاق نیفتاده، پس این دعوت نوظهور و دروغی است.

چهارم اینکه گفتند: ((ان هو الا رجل به جن. فtribوا به حتى حين )) کلمه ((به جنه)) یا مصدر است، و به معنای مجنون است و یا اینکه مفرد جن است، و معنای ((به جنه)) این است که: فردی از جن در او حلول کرده، و این مرد با زبان آن جن حرف می‌زند، برای اینکه چیرهایی می‌گوید که عقل سليم آن را قبول ندارد، و نیز چیرهایی می‌گوید که جز دیوانگان آن را نمی‌گویند، پس ناگزیر مدتها صبر کنید شاید از این کسالت بهبودی یابد و یا بمیرد و شما از شرش راحت شوید.

این چهار حجت و یا به اعتبار اینکه اولی تقسیم به دو تا می‌شود این پنج حجت مختلف، حرفهایی بود که بزرگان قوم نوح در برابر عوام خود زدند و یا هر یک حجت طایفه‌ای از قوم بوده، و این حجتها هر چند حجتها جدلی، و دارای اشکال است، و لیکن بزرگان قوم نوح از آنها بهره مند می‌شدند، چون عوام را از اینکه به گفته‌های نوح متوجه شوند و دل بدھند، با همین حرفها منصرف می‌کردند و آنان را در ضلالت باقی می‌گذاشتند.

قالَ رَبُّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتُنِي وَحْدَهُ (عليه السلام) از خدا درخواست نصرت می کند، و حرف باء در ((بما)) بدليه است ، و معنای آن اين می شود که : خدايا! عوض و بدل تکذيب ايشان تو مرا ياري بده . ممکن هم هست ((باء)) را برای آلت بگيريم ، که بنابر آن

معنا چنین می شود: خدايا! مرا با همان ترجمه تفسير الميزان جلد 15 صفحه : 39

صفحه 6775 از 4708

وسيله اي که اين مردم آن را تکذيب کردند ياري ده ، يعني با آن عذابي که اينها تکذيبش کردند و گفتند: ((فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين )) مرا نصرت بده ، مؤيد اين احتمال اين است که نوح (عليه السلام) درخواست کرده بود که ((رب لا تذر على

الارض من الكافرين ديارا)) و نيز مؤيد ديگرشن اينکه آيه را به طور فصل آورد، چون در معنای جواب سؤال و درخواست بود.

و دوری گزیدن از قوم خود که بعد از انکار و تکذيشان محکوم به عذاب شده بودند

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيَنَا... اين جمله متفرع است بر درخواست نصرت ، (يعني و چون درخواست نصرت کرد پس

به او وحی کردیم ) و معنای کشتی ساختن در برابر دیدگان خدا این است که کشتی ساختنش تحت مراقبت و محافظت خدای

تعالی باشد. و معنای ((کشتی ساختن به وحی خدا)) اين است که با تعليم او و دستورات غبي که به تدریج می رسد باشد.

((فإذا جاء أمرنا و فار التّنّور)) - مراد از ((امر)) به طوری که گفته شده حکم قطعی است که خدا بين او و قومش راند، و آن عرق

شدن قوم او بود. و به طوری که از سیاق برمی آید ((فوران تنور)) که خود محل آتش است علامت و نشانه آمدن عذاب بوده و اين

نشانه عجیبی بوده که از تنورهای آتش چون فواره ، آب بطرف بالا فوران کند.

((فالسلک فيها من كل زوجين اثنين )) - قرائتی که بین همه قراء دایر و رایج است این است که کلمه ((كل )) را تنوین می دهدند نه

اینکه به طور اضافه بخوانند، در نتيجه ناگزیر چيزی در تقدير گرفته می شود، و تقدير: ((من كل نوع زوجين : دو جفت از هر نوع

حيوان )) خواهد بود، و سلوک در کشتی به معنای راه دادن و داخل کردن در آن است ، و ظاهرا کلمه ((من )) برای ابتدای غایت

باشد، و معنا این باشد که: دو جفت نر و ماده از هر نوع داخل کشته کن.

((اـهـلـکـ الـاـ منـ سـبـقـ عـلـیـهـ القـوـلـ مـنـهـمـ)) - این جمله عطف است بر کلمه ((زوجین)) و معنایش این است که: داخل کشته کن

دو جفت از هر نوع و خانواده ات را.

بعضی از مفسرین گفته اند: عطف بر ((زوجین)) معنا را فاسد می کند، چون معنایش این می شود: داخل کشته کن دو جفت از

هر نوع را و از هر نوع خانواده ات را، پس بهتر این است که اصلاً عطف نکنیم، و یک فعل ((اسلک)) دیگری در تقدیر بگیریم،

آنگاه عطف بر ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه: 40

((فاسلک)) کنیم.

لیکن این اشکال وارد نیست، برای اینکه کلمه ((من کل)) در تقدیر، حال از ((زوجین)) و در نتیجه رتبه متاخر از آن است،

همچنان که ما نیز متاخر در تقدیر گرفتیم وقتی متاخر شد در نتیجه ((اـهـلـکـ)) عطف به زوجین می شود، بدون اینکه دوباره

((من کل)) بر سر آن درآید.

و مراد از ((اـهـلـ)) خاصه و خانواده است، و از ظاهر کلام برمی آید که مراد از آن هم خانواده او و هم مؤمنین به اویند، چون در

سوره هود گروندگان و مؤمنین به او را با خانواده او ذکر کرده و در اینجا همه را با کلمه ((اـهـلـ)) تعبیر آورده. پس معلوم می

شود در اینجا همه آنهایی که با نوح به کشته درآمدند اهل آن جناب به حساب آمده اند.

و مراد از ((من سبق علیه القول منهم))، همسر او و پسر او است، چون نوح از این جمله همان را فهمیده بود، و این دو تن کافر

بودند و فرزندش از سوار شدن بر کشته امتناع ورزید، و با اینکه به کوه پناهنده شد غرق گشته، قضای حتمی درباره اش جربان

یافت.

وَ لَا تَحَطِّبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ در این جمله نوح (علیه السلام) را نهی می کند از سخن گفتن با خدا، و این کنایه است از

نهی شدید از وساطت و شفاعت ، چون مخاطبه را معلق بر ((الذین ظلموا)) کرده ، و نهی را هم تعلیل کرده به اینکه ((انهم مغروفون

((پس کانه فرموده : من تو را نهی می کنم از اینکه با من درباره این کفار حرفی بزنی ، تا چه رسد به اینکه وساطت کنی ، چون

غضب من شامل آنان شده ، شمولی که هیچ چیز آن را دفع نمی کند.

صفحه 4709 از 6775

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلْ... وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ خَدَى تَعَالَى بِهِ نُوحٌ تَعْلِيمٌ مَّى دَهْدَ كَهْ بَعْدَ از جَاهِيْ گَرْفَتْنَ در

کشته خدا را بر این نعمت که از قوم ظالمان نجاتش داد حمد گوید. و این خود بیانی است بعد از بیان قبلی ، برای هلاکت کفار ،

چون خبر می دهد از اینکه حتما آنان غرق می شوند و تو نجات پیدا می کنی ، و نیز تعلیم می دهد که از خدا در خواست کند تا از

طوفان نجاتش داده ، در زمین فرونش آورد ، فرود آوردنی مبارک و دارای خبری بسیار و ثابت ، چون او بهترین منزل دهنگان

است.

و از همین که او را ماءمور کرده تا حمد و ستایشش کند ، و صفات جمیلش را بر شمارد ، بر می آید که نوح از بندگان مخلص خدا

بوده ، چون خدا منزه است از اینکه به غیر مخلصین چنین دستوری دهد ، و منزه است از توصیفی که غیر مخلصین برای او می کنند ،

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 41

همچنان که فرموده : ((سَبَّحَنَ اللَّهُ عَمَّا يَصْفُونَ إِلَّا عِبَادُ اللَّهِ الْمُخْلَصُونَ ( ))

و اگر خدای عزوجل از نقل داستان نوح و طوفانش تنها به فرمان خود اکتفا کرد که فرمان به غرق آنان داد ، و دیگر از غرق شدن

آنان چیزی نفرمود ، برای اشاره به این بوده که آنچنان محو و نابود شدند که خبری از ایشان باقی نماند که به گفته آید. و نیز اشاره

به عظمت قدرت الهی است . و هم برای این بوده که مردم دیگر را از سخط خود بیمناک سازد و کفار و نابودی آنان را امری ناچیز

و بی اهمیت جلوه دهد ، و به همین جهت است که از داستان هلاکت آنها چیزی نگفت ، و به سکوت گذراند. حتی سکوت در

اینجا در رساندن آن غرضهایی که شمردیم به چند وجه بلیغتر است از اشاره اجمالی که در آیه ((و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤ منون )) آمده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَ إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَدَر این جمله که آخر داستان است خطاب را متوجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) کرده و بیان می کند که این دعوت و آنچه با آن جریان می یابد همه امتحاناتی است الهی.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنَاءَ أَخْرِينَ...أَفَلَا تَتَّقُونَكُلْمَه ((قرن )) به معنای اهل یک عصر است ، و جمله ((ان اعبدوا الله )) تفسیر ارسال رسول و از قبیل تفسیر فعل به نتیجه فعل است ، مثل آیه ((تنزل عليهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا))

اشراف و بزرگان قوم نوح عامه مردم را علیه پیامبراشان می شورانند.

و قال الملا من قومه الذین كفروا و كذبوا بلقاء الآخرة و اترفناهم في الحياة الدنيا اشراف و بزرگان قوم نوح که فرو رفته در دنیا و فریفته زندگی مادی بودند با این کلام خود عامه مردم را علیه پیغمبراشان می شورانند. خدای سبحان به سه صفت آنها را یاد کرده:

بکی کفر به خدا به خاطر عبادت غیر خدا، و دیگری تکذیب روز قیامت که لقای آخرتش خوانده ، یعنی لقای حیات آخرت ، به قرینه مقابلش یعنی جمله ((في الحيوه الدنيا)) و این دو صفت یعنی کفر به مبداء و معاد باعث شد که ایشان از هر چه غیر از دنیا

است منقطع گشته ، یکسره به دنیا رو آورند، و چون که در زندگی دنیا هر جور خواستند رفتار کردند و زخارف و زینت های لذت بخش آن یکسره ایشان را به خود جلب کرد، صفت سومی در ایشان پیدا شد، و ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 42

آن پیروی از هوای نفس و فرا موشی هر حق و حقیقت بود، و به همین جهت از زبانشان گاهی انکار توحید بیرون می جست ، و گاهی انکار معاد، و گاهی هم ، رد و انکار دعوت رسالت ، چون این دعوت به دنیای ایشان و افسار گسیختگی آنان ضرر می زد، و از پیروی هوای نفس بازشان می داشت ، پس یک بار عوام خود را خطاب نموده به طور تحقیر و توهین به نوح (علیه السلام )

اشارة نموده گفتند: ((ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون :ین جز بشری مثل شما نیست ، از آنچه شما

می خورید و می نوشید می خورد و می نوشد و مقصودشان تکذیب نوح در دعوی رسالت است ، که بیان استدلالشان در داستان

قبلی نوح گذشت.

و از استدلالی که کردند که او مانند سایر مردم است چون مثل انسان می خورد و می نوشد، معلوم می شود که برای انسان غیر از

صفحه 4710 از 6775

خوردن و نوشیدن که خاصیت حی وانیت است کمال و فضیلت دیگری سراغ نداشته اند و غیر از خوردن و نوشیدن که کمال و

فضیلت حیوانات است سعادتی نمی دیدند، تنها خوشبختی بشر را در این می دانسته اند که چون حیوانات در چریدن و لذت بردن

آزاد باشد، همچنان که قرآن کریم در وصف این گونه مردم فرموده : ((اولئک كالانعام )) و نیز فرموده : ((و الّذين كفروا يتمتعون

و ياكلون كما تأكل الانعام ))

بار دیگر گفتند: ((و لئن اطعم بشرًا مثلكم انكم اذا لخاسرون که در معنای آن کلامی است که در قصه سابق گفتند که : ((يريدان

يتفضل عليكم )) و مقصودشان این بوده که پیروی او با اینکه بشری مانند شما است و هیچ فضیلتی بر شما ندارد مایه خسran و

بطلان سعادت زندگی شما است ، چون جز حیات دنیا حیات دیگری نیست ، و در این زندگی هم جز حریت و آزادی در لذت

سعادتی نیست و اگر بخواهید از کسی اطاعت کنید که بر شما فضیلتی ندارد حریتان از دست می رود، و این مساوی با خسran شما

است.

بار سوم گفتند: ((ايدكم انكم اذا مت و كنتم ترابا و عظاما انكم مخرجون )) يعني او شما را وعده می دهد که بعد از آنکه مردید و

خاک و استخوان شدید مجددا از خاک بیرون می شوید، یعنی برای حساب و جزا مبعوث می شوید. ((هيئات هيئات لما توعدون

((كلمه ((هيئات )) در مورد استبعاد به کار می رود، و تکرار آن مبالغه را می رساند، یعنی به هیچ وجه ترجمه تفسیر المیزان جلد

صفحه : 15 43

این وعده ای که می دهد شدنی نیست.

((ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا)) مرادشان از اینکه گفتند ((می میریم و زنده می شویم )) این است که یک عده از ما می

میرند، عده ای دیگر به دنیا می آیند و پیوسته این چنینیم . ((و ما نحن بمعوثین )) یعنی برای یک زندگی دیگر غیر از زندگی

دنیایی زنده نمی شویم.

و ممکن است این جمله از کلام ایشان را حمل بر تناصح کنیم . و تناصح عبارت از این است که با مرگ یک فرد آدمی ، روح او از

کالبدش بیرون آمده و به بدن یک فرد دیگر، چه انسان و چه غیر انسان حلول کند، چون این نظریه در میان وثنی مذهبان (مشرکین

(شایع است ، و بسیاری از آنان تناصح را به ولادت بعد از ولادت تعبیر می کنند، ولی این احتمال آن طور که باید و شاید با سیاق

آیات مورد بحث سازگاری ندارد.

بار چهارم گفتند: ((ان هو الا رجل افتری على الله كذبا و ما نحن له بمؤمنين )) و مقصودشان از این جمله تکذیب آن حضرت در

دعوی رسالت ، و آنچه که دعوایش متضمن آن است می باشد، قبلًا هم توحید و معاد را انکار کرده بودند.

و مرادشان از کلمه ((نحن )) - ما خودشان که از بزرگان و اشرافند و عامه مردمشان می باشند.

همه را شرکت دادند تا عامه مردم ایشان را متهم نکنند به اینکه شما ما را به شرک و انکار رسالت رسول دعوت کردید. ممکن هم

هست مراد تنها خودشان باشند، نه عامه مردم ، و منظورشان اعلام نظریه خود بوده تا عوام هم به آنها اقتداء کنند.

همه این حرفها در اول آیات ، آنجا که خدا اوصاف آنان را می شمرد جمع و یک جا آمده بود، و آن عبارت بود از انکار توحید و

نبوت و معاد، و اتراف در زندگی دنیا.

این را هم باید دانست اینکه در صدر آیات که فرمود: ((و قال الملاء من قومه الّذين كفروا و كذبوا بلقاء الآخرة و اترفناهم )) جمله:

((من قومه )) را بر جمله ((الّذين كفروا)) مقدم ذکر کرد، و در داستان سابق که می فرمود: ((و قال الملاء الّذين كفروا من قومه ( ))

عکس این را آورد، برای این جهت است که ترتیب جمله های پشت سر هم ، یعنی ((کفروا)) و ((کذبوا)) و ((اترفاهم )) به هم

نخورد، و اگر هم بعد از همه جملات می آورد فاصله زیاد می شد.

قالَ رَبُّ انصَارِنِي بِمَا كَذَبْتُنِي تَفْسِير این جمله در داستان سابق گذشت.

صفحه 6775 از 4711

قالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصِبِّحُنَّ نَدِيمَنَائِينَ جمله پاسخ پروردگار به نوح در استجابت دعای او است . و پشیمان شدن قوم ترجمه تفسیر المیزان

جلد 15 صفحه : 44

کنایه است از رسیدن عذاب انقراض . و اینکه فرمود: ((عما قلیل )) کلمه ((عن )) به معنای بعد و کلمه ((ما)) برای تاء کید کمی مدت است ، و خمیر جمع به قوم بر می گردد. و لام در لیصبحن کلام را تاء کید می کند، و همچنین نون تاء کید آن و معنایش این است که : سوگند می خورم که به زودی با فرا رسیدن عذاب ، پشیمانی ایشان را خواهد گرفت.

نزول عذاب الهی و آغاز آن با صیحه ای آسمانی

فَأَخَذْتُهُمُ الصِّيَحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلنَّقْوِ الظَّالِمِينَ حَرْفَ (باء) در کلمه ((بالحق )) برای مصاحب و معیت است ، و این جار و مجرور متعلق است به جمله ((فأخذتهم )) یعنی : صیحه ایشان را گرفت در حالی که مصاحب با ((حق )) بود. و ممکن هم هست

برای سببیت باشد، و کلمه ((حق )) وصفی باشد که در جای موصوف خود نشسته است ، و موصوف آن حذف شده ، و تقدیر آن )((فأخذتهم الصیح. )) بسبب الامر ((الحق - و يا - قضاء الحق )) باشد. یعنی : صیحه ایشان را گرفت به سبب امر حق - و يا - قضاء حق . همچنان که در جای دیگر فرموده : ((فإذا جاء امر الله قضى بالحق ))

کلمه ((غثاء)) - به ضمہ غین که گاهی ((ثاء)) آن مشدد خوانده می شود - به معنای گیاه و برگ و چوب پوسیده است که با سیل می آید. و جمله ((فبعدا للقوم الظالمين )) لعنت و دوری ایشان و نفرین بر ایشان است.

و معنای آیه این است که : ما به وعده ای که به رسول خود داده بودیم که ایشان را عذاب می کنیم وفا کردیم ، پس صیحه

آسمانی که عذابشان بود آنها را بگرفت و ایشان را هلاک نموده به صورت غنای سیل در آوردیم ، پس دور باشند قوم ستمکار ،

دوری سختی .

قرآن کریم نامی از این قوم که خداوند بعد از نوح به وجودشان آورده و سپس هلاکشان کرده ، و نیز نامی از رسول ایشان نبرده . و

بعید نیست که مراد همان ثمود، قوم صالح باشند، چون خدای تعالی در چند جا داستان ایشان را آورده و فرموده که این قوم بعد از

نوح می زیستند و با بالای صیحه نابود شدند.

(( ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرین ما تسبق من ام. اجلها و ما يستاءخرون )) توضیح معنای این آیه مکرر گذشت.

ثمَّ أَرْسَلْنَا رُسْلَنَا تَرَأَ كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّ رَسُولُهُ كَذِبُوهُ... فَرَسْتَادِنْ رَسُولَانْ بَهْ صَورَتْ (( تَرَى )) بَهْ معنای فرستادن یکی پس از دیگری

است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 45

کلمه ((تواتر)) هم از همین باب است ، چون تواتر هم به معنای تک تک و فرد فردی‌های پشت سر هم است . و از اصمی نقل شده

که در معنای ((واترت الخبر)) گفته : یعنی بعض آن را پشت سر هم قرار دادم در حالی که ما بین هر دو بعض مختصر سکوتی

هست.

این آیه تتمه آیه قبلی است که می فرمود (( ثم انشانا من بعدهم قرونا )) و کلمه (( ثم )) برای افاده بعدیت ذکری است ، نه زمانی .

یادآوری سنت الهی : هدایت امم با ارسال رسل ، تکذیب امتها آنان را و عذاب الهی و ...

و این قصه اجمالی است که از داستانهای انبیاء و امتهای ایشان انتزاع و خلاصه گیری شده - انبیای ما بین نوح و موسی و امتهای

آنان .

خدای تعالی می فرماید: سپس بعد از آن امت که با صیحه هلاک شدند، و بعد از امت نوح بودند، امتهای دیگری خلق کردیم ، و

پیامبران خود را یکی پس از دیگری به سویشان گسیل داشتیم ، به طوری که اگر یکی می رفت یکی دیگر جایش را می گرفت ،

ولی هر پیغمبری که از قومی به سوی آن قوم مبعوث می شد تکذیب می کردند، ما هم ایشان را یکی پس از دیگری به عذاب

خود گرفته ، آنها را به صورت سر گذشت در آوردیم ، یعنی بعد از آنکه انسانهایی زنده و خارجی بودند، معدومشان کردیم ، و

صفحه 4712 از 6775

تنها قصه ای از ایشان باقی گذاشتیم ، پس دور باشند مردمی که ایمان نمی آورند.

این آیات دلالت می کند بر اینکه یکی از سنت های خدای تعالی این بوده که همواره امتنی را بعد از امت دیگر انشاء و ایجاد نموده

، و به سوی حق هدایتشان کند، و به این منظور رسولانی پی در پی بفرستد که این سنت امتحان و ابتلای او است . سنتی هم که

امتها داشته اند این بوده که پیغمبران را یکی پس از دیگری تکذیب می کرده اند. سنت دوم خدا این است که تکذیب کنندگان را

یکی پس از دیگران هلاک کند، و این سنت مجازات او است.

و اینکه فرموده : ((و جعلناهم احادیث )) بلیغ ترین بیان در رساندن تسلط قهر الهی بر دشمنان حق و تکذیب کنندگان دعوت حق

است ، چون می رساند که این قهر آنچنان آنها را از بین می برد که نه عینی از ایشان باقی می گذارد، و نه اثری ، و نه نامی و نه

نشانی ، تنها داستانی باقی گذاشته که مایه عبرت دیگران باشد.

اشارة ای به رسالت موسی و هارون

ثمَ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَرُونَ بِنَائِيَتَنَا وَ سُلْطَنٍ مُّبِينٍ مقصود از این آیات همان عصا وید بیضاء، و سایر معجزاتی است که موسی به

فرعون و قومش نشان داد. و مقصود از ((سلطان مبین )) حجتهای واضح است . و اینکه ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 46

بعضی از مفسرین آن را به معجزه عصا تفسیر کرده اند صحیح نیست.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِيَهِ فَاسْتَكْبِرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالَيْبَعْضِي گفته اند: اگر تنها بزرگان فرعون را نام برد و نام قوم را نبرده از این جهت

است که ملا، بزرگان و اشراف بوده اند، و مردم همه تابع ایشان.

منظور از ((عالین )) این است که نسبت به دیگران علو و برتری داشته ، دیگران را بنده و فرمانبر خود کرده بودند، همچنان که بنی

اسرائیل را هم عبد خود قرار داده بودند، پس علو در زمین کنایه است از طغيان بر اهل زمین ، و اهل زمین را به اطاعت خود در آوردن.

**فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرٍ يُنَبِّئُنَا وَقَوْمَهُمَا لَنَا عَبْدُونَمَرَادٌ از بَشَرٍ بُودَنَ آنَ دَوْ (موسى و هارون ) و همانند بودنشان با آنان این است که این**

دو فضیلتی بر ما ندارند، و چطور می توانند فضیلتی داشته باشند و حال آنکه دودمانشان بردگان مایند؟ پس ما همانطور که بر قوم

آن دو برتری داریم ، بر خود آن دو نیز برتری داریم . و چون برتری داریم ، آن دو نیز باید ما را بپرسند، همانطور که قومشان ما را می پرسند، نه اینکه ما به آن دو ایمان بیاوریم ، همچنان که خود فرعون به موسی گفت : ((لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَاجْعَلَنِكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ )) خدای تعالی این قصه را با جمله ((فَكَذَبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمَهْلَكِينَ ))

که خبر از هلاکت آنان می دهد، خاتمه داده ، سپس فرموده : ((وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لِعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ )) که مراد از ضمیر ((هم

((بنی اسرائیل است ، چون تورات بعد از هلاک شدن فرعون و قومش نازل شد.

**وَجَعَلْنَا أَبْنَاءَ مَرِيمَ وَأُمَّهُءَاءِيَّ وَإِعْوَيْهُمَا إِلَى رَبْوَةِ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينِ قَبْلَا** در داستان مسیح (علیه السلام ) گذشت که مقصود از آیت ،

همان ولادت خارق العاده آن جناب است ، و چون این آیت ، قائم به مسیح و مریم (علیه السلام ) بوده لذا هر دو را به عنوان یک آیت شمرده است.

کلمه ((آوینا)) از مصدر ((ایوae)) و ایوae که باب افعال است ، از ((اوی )) است که در اصل به معنای بازگشت بوده ، سپس در

بازگشت انسان به خانه و مسکن استعمال شد. و جمله ((آواه الى مكان كذا)) به معنای این است که او را در فلان مکان جای داد، و

کلمه ((ربوه )) به معنای مکان و بلند و هموار و وسیع است ، و کلمه ((معین )) به معنای آب جاری است . ترجمه تفسیر المیزان

و معنای آیه این است که ما عیسی بن مریم و مادرش را آیتی قرار دادیم که دلالت بر رویت ما می کند، و ما آن دو را در مکانی مرتفع ، و هموار، و وسیع جای دادیم که در آن آبی جاری هست.

صفحه 4713 از 6775

خطابی از خداوند به عموم پیامبران

يَأَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَلِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ<sup>خطابی</sup> است به عموم پیامبران ، به اینکه از طیبات بخورند و گویا مراد از خوردن از طعامهای پاکیزه ارتزاق و تصرف در آن باشد، حال چه به خوردن باشد و یا به هر تصرف دیگر. و استعمال کلمه ))خوردن )) در انجای تصرفات استعمالی است شایع.

سیاق آیات شهادت می دهدن به اینکه جمله ((كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ )) در مقام منت نهادن بر انبیاء است ، در نتیجه جمله بعدی هم که می فرماید ((و اعملوا صالحا)) در این مقام است که بفرماید در مقابل این منت و شکرگزاری از آن ، عمل صالح انجام دهنده و در اینکه با جمله ((إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيهِمْ )) تعلیلش کرده تحذیری است به ایشان از مخالفت امر، و تحریکی است به اینکه ملازم تقوی باشند.

و إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمًّا وَ حِدَّةً وَ آنَا رَبُّكُمْ فَانْقُوْنِتْفِسِير این آیه در تفسیر نظیر آن در سوره انبیاء گذشت.

فَتَقْطَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَر مجمع البیان گفته : کلمه ((قطع )) و کلمه ((قطع )) هر دو به معنای پاره پاره شدن است و کلمه ((زبر)) - به خم زاء، و باء - جمع ((زبور)) و به معنای کتاب ها است آیه مورد بحث متفرق بر مطالب قبل

است ، و معنایش این است که : خداوند رسولان خود را یکی پس از دیگری به سوی ایشان فرستاد و همه آنها امتی واحد و دارای ربی واحدند ایشان را به سوی تقوی دعوت کردند، و لیکن بشر به امر ایشان عمل نکرد، در نتیجه امر آنان بین ایشان پاره شد و

آن را به صورت کتابهایی در آورده ، هر جمعیتی کتابی را به خود اختصاص دادن، و هر حزبی به آنچه داشتند دلخوش گشتند.

در قرائت ابن عامر ((زبرا)) - به ضممه زاء و فتحه باء - آمده که جمع ((زبره )) و به معنای فرقه است . بنابراین قرائت ، معنایش این

می شود که : در امر انبیاء متفرق شده ، جمعیت های گوناگون شدند، و هر حزبی به آنچه داشت دلخوش گشت . و این قرائت

راجح تر است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 48

فَدَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينَدِر مفردات می گوید: ((غمره )) آب زیاد است که بستر آن پیدا نباشد، و این چنین آبی مثل شده برای

جهالتی که صاحبش را فرا گرفته باشد. در این آیه تهدیدی است به عذاب . قبل از اشاره شد که یکی از سنت های خدای تعالی

مجازات به عذاب بعد از تکذیب رسالت است ، و اگر کلمه ((حين )) را نکرده آورده برای اشاره به این است که عذاب موعد

ناگهانی و بی خبر می رسد.

بحث روایتی (روایتی در ذیل برخی آیات گذشته )

در نهج البلاغه فرموده : ای مردم ! خداوند شما را از اینکه به شما جور کند ایمنی داده ، ولی از اینکه امتحانتان کند ایمنی نداده و

حتماً امتحانتان می کند، همچنان که فرموده : ((ان فی ذلک لایات و ان کنا لمبتلين ))

و در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود، از امام باقر (علیه السلام ) آمده که در تفسیر ((فجعلناهم غباء )) فرموده : ((غباء )) گیاهان

خشکیده و پوسیده است.

و در همان کتاب در ذیل جمله ((الى ربوا ذات قرار و معين )) گفته که امام فرموده : مقصود از ((ربوا )) شهر حیره ، و مقصود از

((ذات قرار و معین )) شهر کوفه است.

و در مجمع البيان در ذیل جمله ((آویناهم الى ربوا ذات قرار و معين )) نقل می کند که گفته شده : حیره کوفه و پیرامون آن است

و مقصود از ((قرار)) مسجد کوفه ، و از معین آب فرات است . و گوینده مطلب را به امام باقر و صادق (علیه السلام ) نسبت داده.

مؤلف : در الدرالمنثور هم از ابن عساکر، از ابی امامه ، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) روایت آورده که فرموده : ((ربوه ))

دمشق شام است . و نیز از ابن عساکر و غیر او، از مره بهزی ، روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) فرموده : ((ربوه ))

رمله است . و همه این روایات سهمی از ضعف دارند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 49

صفحه 6775 از 4714

و در مجمع البیان در ذیل آیه ((یا ایها الرّسل کلوا من الطیّبات )) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) روایت آورده که فرمود:

خدای تعالی خودش طیب و پاکیزه است ، و جز پاکیزه قبول نمی کند، و به مؤمنین همان دستوری را داده که به رسولان خود داده

، و فرموده : ((یا ایها الرّسل کلوا من الطیّبات )) و از یک سو همین خطاب را متوجه مؤمنین کرده و فرموده : ((یا ایها الّذین آمنوا

کلوا من طیّبات ما رزقناکم ))

مؤلف : این روایت را الدرالمنثور هم از احمد، مسلم و ترمذی ، و دیگران از ابی هریره ، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) نقل

کرده اند.

و در تفسیر قمی در ذیل جمله ((امه واحده )) گفته است : یعنی یک مذهب دارند. و در همان کتاب در ذیل جمله ((کل حزب بما

لديهم فرحون )) فرموده : هر کس برای خود دینی اختیار کند، به همان خوشحال می شود. المؤمنون

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 50

77 ، سوره مؤمنون - آیات 55

خیرتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (56) إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَسِيرٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (57) أَو .. أَ يَحْسُبُونَ أَنَّمَا نُمْدِهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَنَ (55) أُسَارِعُ لَهُمْ فِي  
اللَّذِينَ هُمْ بِنَائِيَتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (58) وَاللَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (59) وَاللَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا عَطَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجْلٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ

حقٌّ وَهُمْ لَا .. خیرتِ وَهُمْ لَهَا سِقُونَ (61) وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَبٌ يَنْطَقُ بِالِّال .. رَاجِعُونَ (60) أُولَئِكَ يُسَرِّعُونَ فِي ال

يُظَلَّمُونَ (62) إِنْ لُّبْهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَلُ مِنْ دُونِ ذَكِيرَهُمْ عَمِلُونَ (63) حَتَّىٰ إِذَا أَحَدُهُمْ دُنِيَ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَخْرُونَ (64) لَا تَجْهَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مَنَا لَا تُنْصَرُونَ (65) قَدْ كَانَتْ إِيمَانِي تُشْلِي عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَبِكُمْ تَنْكِصُونَ (66) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سِمِّراً تَهْجُرُونَ (67) أَفَلَمْ يَدَبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ إِبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (68) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (69) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثُرُهُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ (70) وَ لَوْ أَتَيْتُ الْحَقَّ أَهْوَاءَهُمْ لَمْسَدَتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (71) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (72) وَ إِنَّكَ لَنَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ (73) وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّرَاطِ لَنَكُونُونَ (74) \* وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشْفَنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٌّ لَلَّهُمَا فِي طَنِينِهِمْ يَعْمَهُونَ (75) وَ أَقْدَ أَخَذَنُهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْضَرُونَ (76) حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (77) ترجمة تفسیر المیزان

جلد 15 صفحه : 51

ترجمه آيات

آيا این مردم کافر می پندارند از آنچه ما به آنها مدد رسانیدیم از مال و فرزند ان (55) که ما در رساندن خیر به آنان شتاب کردیم ؟  
نه ، بلکه نمی فهمند (56) (همانا آن مؤمنانی که از خوف پروردگارشان هراسانند (57) و آنها یکی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند (58) و آنها یکی که به پروردگارشان شرک نمی ورزند (59) و آنها یکی که از آنچه خدایشان داده می دهنند در حالی که باز از روزی که به خدای خود باز می گردند ترسانند (60) (چنین کسانی در خیرات شتاب نموده بدان سبقت می گیرند (61) و ما هیچ کس را بیش از توانایی اش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق گویا است و هیچ کس به هیچ وجه ستم نخواهد شد ) (62) بلکه دلهای کافران از این (کتاب) در جهل و غفلت است و اعمالی که اینان عامل آنند غیر اعمال اهل ایمان است ، اینها به ( همین کردار زشت مشغولند (63) (تا آنگاه که ما متنعمن آنها را به عذاب اعمالشان بگیریم در آن حال فریاد خدا خدایش (چون صدای گاو وحشی ) بلند شود (64) (و ما در جوابشان گوییم ) که امروز فریاد مکنید که از ما به شما هیچ مدد نخواهد رسید

( 65 ) که همانا آیات ما بر شما تلاوت می شد و شما واپس می رفتید ( 66 ) در حالی که به هذیان و افسانه های شباه خود از شنیدن )

کلام خدا دوری می کردید ( 67 ) آیا در سخن خدا و قرآن اندیشه نمی کنند یا آنکه کتابی و رسولی بر اینان آمده که برای

پدرانشان نیامده ( 68 ) و یا رسول خود را نشناخته اند که او را انکار و تکذیب می کنند ( 69 ) یا آنکه ( از جهل ) می گویند که این

صفحه 4715 از 6775

رسول را جنون عارض شده ؟ نه چنین نیست ، بلکه در کمال عقل دین حق را برای آنان آورده و لیکن اکثر آنها از حق کراحت

دارند ( 70 ) و اگر حق تابع هوای نفس آنان شود همانا آسمانها و زمین و هر چه در آنها است تباہ خواهد شد ، نه ، بلکه ما مایه

( تذکرshan را فرستادیم ، و ایشان از مایه تذکر خود روی گردانند ) 71

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 52

و یا آنکه تو ای رسول از ایشان مزد طلب کرده ای ؟ مزدی که خدا به تو دهد از هر چیز بهتر است که خدا بهترین روزی دهنده

است ( 72 ) و تو همانا خلق را به راه راست می خوانی ( 73 ) و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه برمی گردند ( 74 ) و اگر ما بر

آن شفقت کرده هر گونه درد و بلا را برطرف سازیم سخت در طغيان فرو می روند ( 75 ) و همانا ما آنها را به عذاب سخت گرفتار

کردیم و باز آن کافران از جهل و عناد روی تصرع و توبه به درگاه خدای نیاورند ( 76 ) اتا آنکه بر آنها دری از بلای سخت گشودیم

( که دیگر ناگهان از هر سو نومید شدند ) 77

بيان آیاتاء خیر در عذاب کافران و بهره مند ساختن آنان به مال و فرزندان برای املاء و استدراج آنان است نه برای خیرخواهی .

این آیات متصل به جمله ای است که در آخر آیات قبل بود، و می فرمود: (( فذرهم فی عمریهم حتی حین )) و وجه اتصال این

است که بعد از آنکه در دنباله داستان انبیاء فرمود (( دین خدا یکی بود و مردم آن را پاره پاره نموده و هر جمعیتی به داشتن یک

قسمت از آن خوشحال شدند )) و آنگاه ایشان را تهدید به عذاب معینی کرد که پس از رسیدن آن مدت معین هیچ گزینی از آن

نیست ، و اخطار فرمود که در همان غمرات جهل خود، به هر طور که می خواهند خود را آماده عذاب بکنند، که به زودی آنان را از همه اطراف فرا خواهد گرفت . اینک در این آیات ایشان را به اشتباھی که داشته اند متنبه نموده و می فرماید: اگر ما در مال و اولاد به ایشان توسعه دادیم ، خیال نکنند که خواسته ایم خیر ایشان را زودتر به ایشان برسانیم ، چون اگر خیر بود، توانگران و متوفین ایشان را به عذاب خود دچار نمی کردیم ، بلکه این عمل ما، برای بیشتر عذاب کردن ایشان است . بلکه مساعت در خیرات آن اعمال صالحی است که خداوند به مؤمنین توفیق انجام آن را داده است و نیز ثمرات آن است که همان اجر جزيل و ثواب عظیم در دنیا و آخرت است در نتیجه مؤمنین در اعمال صالح سرعت می گیرند و خدا هم در فراهم نمودن اسباب برای آنان سرعت می گیرد. پس عذاب ما، این فرو رفتگان در جهل را خواهد گرفت و حجت بر ایشان تمام شده و دیگر عذری که به آن عذر خواهی کنند ندارند، نه می توانند عذر بیاورند که ما کلام حق را نفهمیدیم ، و نه می توانند بگویند دعوت پیغمبر، نو ظهور و بی سابقه بود، و نه می توانند عذر ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 53

بیاورند که رسول را نشناخیم ، و یا رسول مجنون بود، و کلماتش مختل و پریشان بود، و نه ممکن است بگویند که رسول از ما خرجی می خواست ، هیچ یک از این عذرها را ندارند، تنها در دشان این بود که اهل عناد و لجاج بودند و به حق ایمان نمی آوردن، تا عذاب حتمی ایشان را بگیرد.

خبرَتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ كَلْمَه ((نمدهم )) - به ضمہ نون - از ((امداد)) است . . أَيْحُسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لِهُمْ فِي الْأَمْدَادِ وَ ((مد)) به یک معنا است و آن این است که : نقص چیزی را تکمیل و تتمیم کنی و آن را از اینکه پاره و یا نابود شود حفظ نمایی . راغب در مفردات گفته : بیشتر موارد استعمال کلمه ((امداد)) در چیرهای دوست داشتنی و مد در مکروهات است پس جمله ((نمدهم )) از امداد است که بر خلاف استعمال مشهور، در مکروه به کار رفته و مساعت در خیرات افاضه خیرات است به سرعت ، به خاطر احترامی که برای خود خیال کرده اند، پس خیرات به خیال ایشان مال و فرزند است که به سرعت بدان رسیده اند.

و معنای آیه این است: آیا اینان گمان می کنند که اگر در مدت مهلت ، مال و فرزندان به ایشان دادیم ، از این جهت بوده که

دوستشان داشته ایم و یا نزد ما احترام داشتند لذا خواسته ایم خیرشان را زودتر به ایشان برسانیم؟. نه ، بلکه نمی فهمند، یعنی مطلب

به عکس است ، ولی آنان حقیقت امر را درک نمی کنند، زیرا حقیقت امر این است که ما ایشان را املاء و استدراج کرده ایم ،

صفحه 6775 از 4716

یعنی اگر از مال و فرزند بیشتر به ایشان می دهیم ، می خواهیم در طغیان بیشتری فرو روند. و این همان مضمونی است که خدای

تعالی در سوره اعراف آورده و می فرماید: ((سنستدرجهم من حيث لا يعلمون ، و املی لهم ان كيدی متین ))

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَسِيرٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ... وَ هُمْ لَهَا سِقْوَنَخَدَى تَعَالَى در این آیات پنجگانه با کمک آیات گذشته این معنا را بیان می

کند که : این کفار که پنداشته اند مال و اولاد خیر ایشان است و خیراتی است که ما زودتر به ایشان ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه : 54

رسانده ایم به خط رفته اند، و مال و اولاد خیرات نیست بلکه استدراج و املاء است . خیراتی که در آن سرعت می شود آن است

که مؤمنین به خدا و رسول و روز جزا دارند، و آن اعمال صالح ایشان است.

شرح صفات مؤمنین

آنگاه خدای سبحان صفات مؤمنین را شرح داده و می فرماید: آنها بی هستند که از خشیت پروردگارشان مشفقتند. و اشفاق به گفته

راغب به معنای عنایت آمیخته با ترس است ، چون شخص مشفق هم مشفق علیه خود را دوست می دارد و هم بیناک خطری است

که برایش پیش می آید و در قرآن کریم هم آمده است که : ((و هم من الساعه مشفقون - ایشان از قیامت مشفقتند)) راغب اضافه

می کند که : این ماده اگر با حرف من متعدد شود (همچنانکه در آیه قبلی این طور بود) معنای خوف در آن بیشتر و ظاهرتر می

شود، و چون با حرف فی متعدد شود معنای عنایت در آن ظاهرتر می گردد، از قرآن کریم برای هر دو مثال آورده ، یکی آیه (( انا

کنا قبل فی اهلنا)) مشفقین است که اشفاق در آن با فی متعدی شده ، و آیه دیگر: مشفقوں منہا است کہ با حرف من متعدی شده است.

این آیه مؤمنین را توصیف می فرماید به اینکه خدای سبحان را رب خود گرفته اند. ربی که مالک و مدبر امر ایشان است و لازمه اش آن است که نجات و هلاکتشان دائر مدار رضا و سخط او باشد، در نتی جه مؤمنین ، هم از او خشیت دارند و هم دوستش می دارند، چون نجات و سعادتشان به دست او است ، و نجات و سعادت خود را می خواهند. و همین معنا ایشان را واداشته که به آیات او ایمان آورده ، او را پرستش کنند. از مطالب گذشته که در معنای آیه گفته شد این معنا به دست آمد که : جمع میان خشیت و اشفاع تکرار نیست.

آن گاه فرموده : ((وَالَّذِينَ هُمْ بِأيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ )) که منظور از آیات ، هر چیزی است که بشر را به سوی خدای تعالی رهنمون شود که یکی از آنها رسولان خدایند که حامل رسالت اویند. یکی دیگر کتاب و شریعت ایشان است که نبوتشان را تایید می کند. و مؤمنین کسانی هستند که به اینها ایمان می آورند، چون از خدا خشیت دارند، و همان خشیت وادرشان می کند که در مقام تحصیل رضای او برآیند، و دعوت او را پیذیرند، و امر او را اطاعت بکنند، همان او امری که از طریق وحی و رسالت به ایشان می رسد.

آنگاه فرموده : ((وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ )) و ایمان به آیات خدا هم در ایشان اثری دارد و آن این است که وادرشان می کند شرکاء را از او نفی کنند و کسی را جز او نپرستند، ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 55

چون ایمان به آیات او ایمان به شریعت او است ، شریعتی که عبادت او را تشريع می کند، و نیز ایمان به ادله ای است که توحید در ذات و در ربویت و الوهیت او را اثبات می نماید. علاوه بر این تمامی انبیاء و رسولان از جانب او آمده اند و فرستادن پیامبران برای این است که مردم را به سوی حق هدایت کنند - حقی که سعادت ایشان در آن است - و همین ارسال رسولان از شؤون ربویت

است . و اگر خدا شریکی می داشت و غیر او ربی دیگر می بود، ربوبیت او هم اقتضاء می کرد رسولانی بفرستد، و این نکته از لطائف کلمات مولی امیر المؤمنین (علیه السلام ) است که می فرماید: ((لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَاتَّكَ رَسُولَهُ - اگر برای پروردگار

تو شریکی می بود، پیغمبران او هم برای تو می آمدند ))

صفحه 6775 از 4717

آنگاه فرموده : ((وَالَّذِينَ يَوْتَونَ مَا أَتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجْلَهُ انْهَمَ إِلَى رِبِّهِمْ رَاجِعُونَ )) کلمه ((وجل )) به معنای ترس است ، و جمله ((يَوْتَونَ مَا أَتَوْا)) به معنای ((يعطون ما اعطوا)) است ، یعنی آنچه خدا به آنان داده در راه او می دهنند.

بعضی گفته اند مراد از ایتاء ما آتوا این است که تمامی اعمال صالح را انجام می دهنند، و جمله ((و قُلُوبُهُمْ وَجْلَهُ )) حال از فاعل در ((يَوْتَونَ )) است.

و معنای این آیه این است که : مؤمنین کسانی هستند که آنچه می دهنند - و یا بنا به آن تفسیر دیگر آنچه از اعمال صالح بجا می آورند - در حالی انجام می دهنند و به جا می آورند که دلهایشان ترسناک از این است که به زودی به سوی پروردگارشان بازگشت خواهند کرد، یعنی باعث انفاق کردنشان و یا آوردن اعمال صالح همان یاد مرگ ، و بازگشت حتمی به سوی پروردگارشان است و آنچه می کنند از ترس است.

در این آیه شریفه دلالت است بر اینکه مؤمنین علاوه بر ایمان به خدا و به آیات او ایمان به روز جزا نیز دارند، پس تا اینجا صفات مؤمنین معین شد. و خلاصه اش این شد که تنها: به خدا ایمان دارند و برای او شریک نمی گیرند و به رسولان او و به روز جزا هم ایمان دارند، و به همین جهت عمل صالح انجام می دهنند.

آنگاه فرموده : ((أولئكَ يَسَارُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ))، ظاهررا لام در ((لَهَا)) به معنای ((إِلَيْ )) باشد و لها که جار و مجرور است متعلق به ((سابقون ))، و معنایش چنین باشد، مؤمنینی که وصفشان را کردیم در خیرات و اعمال صالح سرعت نموده ،

سبقت می جویند، یعنی از دیگران پیشی می گیرند، چون همه مومنند و لازمه آن همین است که از یکدیگر پیشی گیرند.

((خیرات )) در جمله : ((اولئک یسارعون فی الخیرات ...)) اعمال صالحه ناشی از اعتقاد حق است.

پس روشن شد که از نظر این آیات خیرات عبارت است از اعمال صالح ، اما نه هر عمل صالح ، بلکه عمل صالحی که از اعتقاد

حق منشاء گرفته باشد. خیرات اینها است که می بینیم مؤمنین بر سر آن از یکدیگر سبقت می گیرند، نه آنچه نزد کفار از مال و

اولاد است ، و ایشان آنرا خیرات پنداشته اند، و خیال کرده اند به خاطر احترامی که نزد خدا دارند خدا در دادن خیرات به ایشان

سرعت کرده.

در تفسیر کبیر گفته : در جمله ((اولئک یسارعون فی الخیرات )) دو وجه است : اول اینکه مراد این باشد که اینان در اطاعت‌ها رغبت

شدید دارند، و به همین جهت برای انجام آن سبقت و میادرت می جویند تا فوت نشود و اجرش از چنگشان نرود.

دوم اینکه مراد این باشد که مؤمنین در پاداش های دنیوی سرعت به خرج می دهند یعنی خداوند به سرعت پاداش دنیابی ایشان را

می دهد، همچنانکه در آیه دیگر آمده ((فاتاهم اللہ ثواب الدنيا و حسن ثواب الآخرة )) و نیز آمده : ((و آتیناه اجره في الدنيا، و انه

في الآخرة لمن الصالحين ))

و اگر سرعت را به خود مؤمنین نسبت داده نه به خدا، جهتش این است که وقتی خدا به پاداش ایشان سرعت کند، قهره ایشان هم

در رسیدن به آن سرعت کرده اند و این معنایی که ما کردیم با آیه شریفه بهتر انطباق دارد، برای اینکه در این آیه آنچه از کفار

نفی شده برای مؤمنین اثبات گردیده است.

مؤلف : آنچه از کفار در آیه قبلی نفی شده بود، سرعت خدا در خیرات کفار بود، و می فرمود: خدا اگر به کفار مال و اولاد داده

در خیراتشان سرعت نکرده ، آن چه در این آیه اثبات می شود سرعت کردن مؤمنین است در خیرات و این توجیهی که کرده

توجیه این اشکال است که چرا سرعت را به مؤمنین نسبت داده؟ و حاصلش این شد که وقتی خدا در پاداش مؤمنین سرعت کرده باشد قهره مؤمنین هم در رسیدن به آن سرعت کرده اند.

ولی این اشکال را چه می کند که چرا مساعت مؤمنین در خیرات به جای مساعت ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 57

صفحه 6775 از 4718

خدای تعالی به کار رفته؟ بعضی دیگر از مفسرین در توجیه آن گفته اند: این تبدیل اسلوب برای اشاره به کمال استحقاق مؤمنین برای رسیدن خیرات در برابر اعمال نیکشان بوده. ولی این هم چنگی به دل نمی زند.

و ظاهرا این تبدیل اسلوب در آیه مورد بحث نباشد، بلکه در آیه قبل باشد، که فرمود: ((نسارع لهم في الخيرات)) چون این کفارند که خیال می کنند که اگر خدا مال و فرزندانشان را زیاد کرده به خاطر احترامی است که نزد خدا دارند، و اگر با این حال مساعت را به خدا نسبت داده و اسلوب را تبدیل نموده، به خاطر این است که بفهماند آنچه دارند به قدرت خود ندارند، بلکه خدا به ایشان داده، و آنگاه خیرات بودن آن را به استفهام انکاری نفي و مقابل آن را برای مؤمنین اثبات فرموده.

و حاصل کلام در این نفي و اثبات این شد که: مال و فرزندان، خیرات نیستند تا به سوی آنها سرعت شود، و شتابی که کفار در تحصیل آن دارند شتاب در خیرات نیست، بلکه اعمال صالح و آثار حسن آن، خیرات است که مؤمنین به سوی آن شتاب دارند.

بیان اینکه در دین خدا تکلیف حرجی نه در اعتقاد و نه در عمل وجود ندارد (لا يكفل الله نفسا الا وسعها) حق و هم لا يظلمونا نچه از سیاق برمی آید این است که آیه شریفه می خواهد مردم .. و لا نُكْلِفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَبٌ يَنْطِقُ بِال  
را به سوی آن صفاتی که برای مؤمنین ذکر فرموده ترغیب و تشویق نماید و در ضمن شبهه و توهی را که ممکن است به ذهن کسی بیاید دفع فرماید، توهی که مردم را از رسیدن به کرامت آن صفات باز می دارد و آن این است که رسیدن به آن مقام امری دشوار است، و ما طاقت تحمل دشواریهای آن را نداریم، و این توهی را به دو وجه دفع فرموده:

اول اینکه دارا شدن آن صفات آن طور که شهوت پرستان وانمود می کنند دشوار نیست ، بلکه امری است آسان ، و در خور طاقت نفوس . و دوم اینکه هر چه باشد چه دشوار و چه آسان پاداش دارد، و خدا عمل صالح بندگان را ضایع ، و اجر جزیلشان را فراموش نمی کند.

پس اینکه فرموده : ((و لا نکلف نفسا الا وسعها)) تکلیف حرجی و خارج از وسع نفوس را نفی می کند و حاصلش این است که این تکلیف یا در اعتقادات است که خدای تعالی حجت های روشن و واضح قرار داده که هم آدمی را به سوی ایمان و لوازم آن که معارفی حقیقی است دلالت می کند، و هم انسان را مجهز به قوا و غرائزی کرده که می تواند آن حقایق را درک کند و آنها را تصدیق نماید، و آن عبارت است از عقل ، آنگاه از آنجایی که . ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 58

عقلول مردم در قوت ادراک و ضعف آن مختلف است ، رعایت آن را نیز کرده ، از هر عقلی به مقدار توانایی درکش و طاقت تحملش تکلیف خواسته و عامه مردم را به آنچه که از خواص می خواهد تکلیف نمی کند، و از خواص هم - که نیکان و ابرار خلقند - آنچه را که از مقریین می خواهد طلب نمی کند، و آن طور که مخلصین را سوق می دهد، مستضعفین را نمی دهد. این در اعتقاد.

و اما در عمل ، انسان را به اعمالی دعوت کرده که خیر او در زندگی اجتماعی و فردی اش و سعادت دنیا و آخرتش را تاءمین می کند، چون قابل انکار نیست که سعادت بشر با هر عملی چه نیک و چه بد تاءمین نمی شود، همچنان که در هر موجودی غیر انسانی نیز چنین است ، و خدای تعالی بشر را به نیرویی که بتواند آن عمل را بجا بیاورد مجهز فرموده ، پس عملی که وضعش چنین است هرگز حرج و طاقت فرسا نیست.

پس در دین خدا به هیچ عمل و اعتقاد طاقت فرسا تکلیف نشده ، یعنی هیچ حکمی حرجی ناشی از مصلحتی حرجی تشریع نشده ، و همین خود منتهی است که خدای سبحان بر بندگان خود نهاده ، و در آیه مورد بحث با تذکر دادن آن دلهای بشر را به سوی

اوصاف مؤمنین تشویق نموده است.

آیه شریفه ((و لا نکلف نفسا الا وسعها)) دلالت بر این معنا و بیش از این می کند چون علاوه بر اینکه تشریع احکام حرجی - از

قبیل رهبانیت ، و قربانی کردن اولاد - را نفی کرده ، تکلیفی را هم که در اصل حرجی نیست ولی در خصوص موردی حرجی شده

صفحه 6775 از 4719

-مانند ایستاده نماز خواندن برای مریض - را نیز نفی کرده ، با اینکه امتنان خدا با نفی قسم اولی به تنها یی تمام بود.

دلیل بر اینکه این گونه تکالیف را هم نفی کرده این است که نفی تکلیف متعلق به نفس شده ، و نفس هم نکره در سیاق نفی است

، و افاده عموم می کند، در نتیجه هر نفسی در هر حادثه ای که فرض شود مکلف نیست ، مگر به قدر وسعش ، و به هیچ تکلیف

حرجی مکلف نیست ، نه تکلیفی که در اصل حرجی باشد، و نه تکلیفی که در مورد خاصی حرجی شده . این معنا نیز روشن شد

که آیه شریفه مراتب مختلف اعتقاد را که در اثر اختلاف درجه عقول مختلف می شود همه را امضاء کرده و در این مرحله نیز حرج

را به هر دو قسمش رفع نموده.

فایده وجود نامه اعمال و جواب به شبیهه ای که فخر رازی در این باره ذکر کرده است.

((و لدینا کتاب ينطق بالحق و هم لا يظلمون )) - در این جمله مؤمنین را دلخوش می کند به اینکه عملشان ضایع نمی شود و

اجرشان هدر نمی رود، و منظور از گویایی کتاب این است ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 59

که آنچه را که در آن ثابت است بی پرده و فاش بیان می کند. آری ، به آنچه از اعمال صالح که در آن کتاب نوشته شده گویا

نیست مگر به حق ، چون این کتاب از زیاده و نقصان و تحریف محفوظ است . حساب قیامت هم بر اساس آنچه در کتاب است

رسیدگی می شود، و جمله ((ينطق )) اشاره به همین است . پاداش هم بر اساس نتایجی است که از محاسبه به دست می آید، و

جمله ((و هم لا يظلمون )) اشاره به همین است . پس مؤمنین از اینکه ظلم شوند ایمنند، و اجرشان به هیچ وجه فراموش نمی شود،

و از دادنش دریغ نمی کنند، و یا کمتر از آنچه هست نمی دهنند، و یا عوض و بدل نمی شود، همچنان که از خطر اینکه اعمالشان

حفظ نشود، و یا بعد از حفظ فراموش شود، و یا به وجهی از وجوده تغییر کند ایمنند.

فخر رازی در تفسیر کبیر گفته : اگر کسی بگوید: فایده این کتاب چیست ؟ اگر عرضه بر کسی شود که دروغ را بر خدا محال می

داند که حاجت به کتاب ندارد، هر چه خدا بگوید قبول می کند چه کتابی در میان باشد و چه نباشد، و اگر بر کسی عرضه شود

که دروغ گفتن را از خدا ممکن و جایز می داند، چنین کسی آنچه را که خدا بگوید تکذیب می کند، چه در کتابی نوشته شده

باشد و چه نشده باشد، چون برای دروغگو همان طور که دروغ گفتن ممکن است همچنین دروغ نوشتن هم جایز است ، پس به هر

دو تقدیر نوشتن اعمال فایده ای ندارد. در جواب می گوییم : خدا هر چه بخواهد می کند، ولی آنچه ممکن است گفته شود: این

است که شاید در این کار مصلحتی برای ملائکه باشد.

مؤلف : پاسخی که فخر رازی داده مبتنی بر مسلکی است که در فعل خدای تعالی دارد، چون او معتقد است که افعال خدا از روی

غرض و مصلحت نیست و عمل خرافی را از خدای تعالی جایز می داند.

و این اشکال تنها در مسائله نوشتن اعمال نیست ، بلکه در تمامی شؤون قیامت که خدای تعالی از آن خبر داده وارد است مانند:

حشر، جمع ، اشهاد شهود، نشر کتب و دیوانها، صراط، میزان و حساب.

و جواب صحیح از همه اینها این است که : خدای تعالی آنچه را که ما در قیامت با آن رویرو می شویم برای ما ممثل کرده ، و به

صورت یک صحنه دادگاهی و دادخواهی ، و دادرسی ، مجسم نموده است ، و معلوم است که در یک صحنه دادگاه از آن جهت

که دادگاه است پای احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگه های جرم و رویرو کردن دو طرف ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه : 60

متخاصم به میان می آید، و بدون اینها صحنه پایان نمی پذیرد.

بله اگر از این معنا چشم پوشی کنیم ، برای ظاهر شدن اعمال آدمی در روز رجوعش به خدای سبحان تنها اذن او کافی است ، و به

هیچ یک از مطالب مذکور حاجت نیست - دقت فرمایید.

اعمال بد مانع از انجام اعمال صالحه است.

صفحه 6775 از 4720

**بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَلُ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمِلُونَمَنَاسِبٌ با سیاق آیات این است که کلمه ((هذا)) اشاره به**

اوصافی باشد که خدای سبحان در آیات قبل برای مؤمنین آورد که یکی از آنها مساعت در خیرات بود. ولی ممکن هم هست

بگوییم اشاره به قرآن کریم است ، و این احتمال را جمله بعدی اش : ((قد کانت آیاتی تتنی علیکم )) تاءیید می کند.

کلمه ((غمره )) به معنای غفلت شدید و یا جهل شدیدی است که صاحبیش را فرا گرفته باشد، و جمله ((ولهم اعمال من دون ذلك

((بيان حال کفار است که در عمل و اوصاف نقطه مقابل مؤمنین هستند، و معنایش به طور کنایه این است که : کفار شاغلی دارند

که ایشان را از خیرات و اعمال صالح باز داشته نمی گذارد موفق به آن شوند، و آن شاغل عبارت است از اعمال زشت خبیث.

و حاصل معنای آن این است که : کفار نسبت به این اوصافی که برای مؤمنین برشمردیم در غفلت شدید - و یا در جهل شدید-

هستند و در مقابل ، اعمال زشت و خبیثی دارند که همواره مرتکب می شوند و آن اعمال شاغل و مانع ایشان است از اینکه عمل

خیر کنند.

**حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتَرَفِّيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَكَلمه ((جوار)) - به ضممه جیم - به معنای آواز وحش از قبیل آهو و امثال آن است ،**

آوازی که در هنگام فزع در می آورند، و این تعبیر در آیه شریفه کنایه است از اینکه مترفین وقتی گرفتار عذاب می شوند صدا به

استغاثه و تضرع بلند می کنند بعضی از مفسرین گفته اند مراد از آن ، شیون و جزع است ، ولی آیات بعدی معنای اول را تایید می

کند.

و اگر مترفین را متعلق عذاب دانسته ، از این جهت است که روی سخن در آیات قبل آنجا که می فرمود: ((ایحسبون انما نمدهم به

من مال و بنین )) با روسای قوم بود که در لذتهای مادی افراط می کردند، و دیگران تابع ایشان بودند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه : 61

لا تجْهَرُوا الْيَوْمِ إِنَّكُمْ مُّتَّلِّهُونَدر این جمله از سیاق غیبت به سیاق خطاب عدول نموده تا در توبیخ و سرکوبی ایشان تشديد

کرده باشد، و برای همیشه از نجات و هر آرزوی دیگر نومیدشان کند، چون اگر سیاق را به خطاب عدول نمی داد، معنايش این بود

که با واسطه از بیچارگی و نومیدی آنان خبر داده باشد و برای قطع اميد، خبر بی واسطه مؤثرتر از با واسطه است . و علاوه بر اين

در سیاق خطاب خود آن کسی که اميد یاریش می رود خبر از بی یاوری آنها می دهد، و اين باز مؤثرتر است.

فَدْ كَانَتْ ءَايَتِي تُّلْيَى عَلَيْكُمْ...تَهْجُرُونَكُلْمَه ((نکوص )) به معنای برگشتن به عقب است ، و کلمه ((سامر)) از ((سمرا)) به معنای

گفتگو کردن در شب است . بعضی گفته اند: ((سامر)) مانند ((حاضر)) هم بر فرد اطلاق می شود و هم بر جمع البته در آيه مورد

بحث ((سمرا)) به ضم سین و تشديد ميم قرائت شده که در آن صورت ، جمع سامر است ، و اين قرائت بهتر است ، و نيز

((سامارا)) به ضم سین و تشديد ميم قرائت شده و کلمه ((هجر)) به معنای هذیان است.

و اينکه می بینيم آيه شريفه مورد بحث ، به طور فصل آمده (يعني و او عاطفه بر سر آن نیامده ) بدین جهت است که در مقام تعليل

است و معنای آيه اين است که شما از ناحيه ما یاري نمي شويد، برای اينکه آيات من بر شما قرائت شد و شما از آن روی گرдан

بوديد و به اعقاب خود برمی گشتيد، و از در استکبار عارantan می شد که به آن گوش دهيد و در باره آن شبها هذیان می گفتيد.

بعضی از مفسرين گفته اند: ضمیر به به بيت و یا به حرم بر می گردد، ولی نظریه شان خوب نیست.

أَفَلَمْ يَدَبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ ءابَاءَهُمُ الْأَوَّلُينَدر اين آيه شروع می کند به قطع عذر ایشان ، عذری که برای اعراض خود از

قرآن می آورند، قرآنی که برای هدایت ایشان نازل شد، و ایشان دعوت حقه را که آورنده آن رسول خدا (صلی الله عليه و آله )

بود اجابت نکردند.

پس اینکه فرمود: ((اَفْلَمْ يَدْبِرُوا الْقَوْلَ)) استفهامی است که انکار را می‌رساند، و الف و لام در ((القول)) الف و لام عهد است، و

مراد از ((قول)) قرآن تلاوت شده بر آنان است.

صفحه 4721 از 6775

و این فقره از کلام متفرع بر ما قبل است که می‌فرمود: ((ایشان در غفلتند و شاغلی دارند که از آن بازشان می‌دارد)) و معنای کلام

این می‌شود: آیا حق را نفهمیدند و در حالی که ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 62

بازدارنده داشتند در کتاب تدبیر نکردند تا بفهمند که حق است و در نتیجه ایمان بیاورند؟

و اینکه فرمود: ((اَمْ جَاءُهُمْ مَا لَمْ يَاتِ أَبَاءُهُمُ الْأَوَّلِينَ)) کلمه ((ام)) در این آیه و آیه بعدی منقطعه و در معنای اضراب است،

معنایش این است که: نه، بلکه اینطور نیست. آیا اگر چیزی برای ای شان نازل شود که در زمان پدران ایشان نازل نشده بود به

صرف این جهت باید آن را انکار کنند و از آن احتراز جویند؟.

و نو ظهور بودن چیزی هر چند مستلزم باطل بودن آن چیز نیست، و چنین قاعده کلی در بین نداریم، که هر چیز بی سابقه ای باطل

و غیر حق باشد، لیکن رسالت الهی از آنجایی که غرضش هدایت است، اگر حق و صحیح باشد باید در حق همه صحیح باشد،

پس اگر به سوی بشرهای اولیه رسالتی نیامده باشد، خود دلیل قاطعی است بر اینکه در بشر حاضر هم چنین رسالتی باطل است.

رد عذرها بی که مشرکین برای قبول رسالت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ آوردن.

اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ مراد از معرفت رسول معرفت به حسب و نسب و خلاصه به سجایای روحی و ملکات نفسی او

است - اعم از آن ملکاتی که کسب کرده یا آن ملکاتی که از اعقاب خود به ارث برده - تا بدانند که آنچه می‌گوید و ادعا می-

کند صادق است، و خودش هم بدان ایمان دارد و از نزد خدا مؤید است. قریش رسول خدا را به این خصوصیات می‌شناختند و

سوابق حال او را داشتند که کودکی بود یتیم که پدر و ما در خود را در کودکی از دست داده بود و در هیچ مکتبی درس نخوانده و از هیچ مودبی ادب نیاموخته و هیچ کس در تربیت او دخالت نداشته و تا آن روز احدي از او کار زشتی ندیده و عملی که طبع سلیم و عقل سالم آن را قبیح بداند انجام نداده نه به ملک کسی طمع کرده و نه حرص بر مالی داشته و نه حرصی به جاه از خود نشان داده.

خوب ، وقتی چنین کسی مردم را به سوی فلاح و سعادتشان دعوت نمود و به آنچه از معارف که عقل در برابرش زانو می زند، و به شریعتی و کتابی که عقلها را خیره می سازد، دعوت می کند، باید او را بپذیرند.

آری ، قریش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با همه خصوصیات معجزه آسايش شناخته بودند، و اگر او را نشناخته بودند باز در اعراض از دین او و استنکاف از ایمان به او عذری داشتند، چون معنای اینکه او را بدین اوصاف نشناخته باشند، این است که او را با اوصافی ضد آن شناخته باشند، یا اوصاف نیک مذکور را در وی احراز

نکرده باشند که در این چند صورت البته معذور بودند، چون سپردن زمام امور و خلاصه تسلیم شدند در برابر چنین کسی ترجمه

تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 63

عقلاً جایز نیست.

أَمْ يَقُولُونَ يِهِ جِنٌّ. بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثُرُهُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ<sup>۱</sup> این جمله عذر دیگری را برای ایشان نقل می کند که به آن متثبت شدند و آن همان است که در سوره حجر از ایشان نقل کرده که گفتند: ((یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون )) و پاسخ آن لازمه جمله ((بل جاءهم بالحق )) است.

پس مدلول جمله ((بل جاءهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون )) اضراب از جمله ای است محدود ، و تقدير کلام این است که: اگر اینان از ایمان نیاوردنشان به اسلام عذر می آوردند به اینکه او دیوانه است دروغ می گویند بلکه کراحتشان از ایمان به خاطر

این است که او حق آورده ، و اکثر آنان از حق کراحت دارند.

و لازمه اش این است که کلامشان با حجتی رد شود که به این اضراب هم اشاره داشته باشد، و حاصل آن حجت ، این است که اگر

اینکه گفتند: او دیوانه است حق باشد، باید سخن گفتنش نامربوط و نامنظم و بی معنا، و سرآپا اشکال باشد، چون وقتی عقل کسی

صفحه 4722 از 6775

اختلال یابد کلامش هم مختل می شود و بدون هدف حرف می زند، ولی می بینیم که کلام او چنین نیست و او جز به سوی حق

نمی خواند و جز حق نیاورده ، این کجا و چگونه کلام دیوانگان است که نمی فهمند چه می گویند؟.

در این آیه اگر کراحت را به اکثر نسبت داده بدین جهت است که (تمامی کفار از حق کراحت ندارند، چون بسیاری از ایشان به

خاطر نداشتن درک و فهم لازم ، کور کورانه از دیگران تقلید می کنند) بسیاری از ایشان مستضعفند که اعتنایی به خواستن و

خواستن ایشان نیست.

وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاهُهُمْ أَفَسَدَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَنْ فِيهِنَّ بِلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ بعد از آنکه فرمود: بیشتر

آنان از حق بدشان می آید به این جهت بدشان می آید که مخالف با هوی و هوس ایشان است ، پس معلوم می شود که آنان می

خواهند حق تابع هوی و هوس ایشان باشد نه اینکه آنان تابع حق باشند، و این هم که ممکن نیست.

چون اگر حق پیرو هوی و هوس آنان شود و اجازه دهد که اعتقادات و اعمال باطلشان را داشته باشند، همچنان بت پرستیده ، ارباب

بر ای خود بگیرند و رسالت انبیاء و معاد را انکار ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 64

نموده در نتیجه هر چه از فحشاء و منکرات و فساد که دلشان بخواهد مرتكب شوند، باید حق چنین اجازه ای را در سایر موجودات

نیز بدهد، یعنی اجازه دهد که موجودات دیگر هم از نظامی که دارند سرپیچی نموده و رو به فساد گذارند، چون بین حق و حق

فرق نیست ، در نتیجه باید آسمانها و زمین رو به تباہی بگذارند، و نیز نظام موجودات زمینی و آسمانی مختل گردد، و قوانین کلی

که در عالم هست همه نقض شود، آری ، همه می دانیم که هوی و هوس حد معینی ندارد، و بر یک مستقری قرار نمی گیرد.

معنایی که آیه (ولو اتبع الحق اهدائهم لفسدت السموات و الارض ) بیانگر آن است.

به عبارت دقیق تر و نیز به بیان سازگارتر با آنچه که قرآن در باره دین قیم دارد: انسان یکی از حقایق این عالم است که وجودش

مرتبط با تمامی عالم می باشد و این موجود نیز در نوعیتش غایتی دارد که همان سعادت او است و برای رسیدنش به آن ، خط مشی

و مسیری برایش معین شده ، همانطور که سایر انواع موجودات نیز چنینند. پس هستی عام عالمی انسان و هستی خصوصی اش وی

را مجهز به قوا و آلاتی کرده که مایه سعادت و کمال او است و طریقی از اعتقاد و عمل برایش معین نموده که او به آن سعادت

می رساند. پس طریقی که آدمی را به سعادت برساند - یعنی اعتقادات و اعمالی معین - واسطه بین او و بین سعادت او است که

نامش را دین و یا سنت حیاتی می گذاریم که به مقتضای نظام عام عالمی و نظام خاص انسانی تعیین یافته است . و به عبارتی دیگر

آن را فطرت نام می گذاریم ، و این طریق و این واسطه تابع آن نظام است.

و این همان است که خدای تعالی به آن اشاره نموده و می فرماید: ((فَاقْمُ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًا فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا

تَبَدِيلٌ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ))

پس معلوم شد که آن سنت حیاتی که سالک خود را به سعادت انسانی اش می رساند یک سنت است ، سنتی است که نظام عالمی

و آدمی آن را اقتضاe دارد. خواهی گفت : از کجا باید فهمید که نظام عام و خاص مزبور اقتضاe آن را دارد؟ در جواب می گوییم

:از اینکه می بینیم جهازات وجودی خود ما نیز آن را اقتضا دارد. خواهی گفت از کجا بفهمیم جهازات وجودی ما چنین اقتضاe ای

را به حق دارد؟ می گوییم از این جا که می بینیم اقتضاe ای آن قوانینی است ((لا یتغیر)) که در تمامی نظام عالمی که یکی از

اجزای آن آدمی است جریان دارد، و حاکم بر آن و مدبیر آن است ، و آن را به سوی غایتی که دارد سوق می دهد، به همان غایتی

که خدای سبحان مقدر فرموده.

با این حال اگر حق پیرو هوی و هوس ایشان شود، یعنی شرع و دین را به مقتضای هوای دل آنها گزاف و بیهوده تشریع کند، جز به

این ممکن نیست . مگر آنکه به کلی اجزای عالم را از آنچه که باید باشد تغییر داده و علل و اسباب جاری در آن را با علل و اسبابی

صفحه 6775 از 4723

دیگر عوض کند، و نیز روابط منظم در اجزای آن را به روابطی گزاف و بیهوده تبدیل نماید - روابطی مختلط و منافق - تا هر یک

مطابق دلخواه یکی از افراد بشر باشد، که معلوم است چنین تغییری مساوی است با فساد عالم . کار زمین و آسمان و موجودات بین

آن دو و تدبیر جاری در آنرا به تباہی می کشاند، چون نظام جاری در همه عالم و تدبیر آن به هم پیوسته است و این طور نیست که

عالی و بشریت هر یک برای خود نظام جداگانه ای داشته باشد.

این آن معنایی است که آیه شریفه ((و لَوْ اتَّبَعَ الْحَقَّ أَهْوَاءِهِمْ لَفَسَدَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ )) بیانگر آن است.

وجه اینکه از قرآن کریم به ((ذکر)) تعبیر شده است.

و در جمله ((بِلِ اتِّيَّنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مَعْرُضُونَ )) بدون شک مراد از ((ذکر))، قرآن کریم است ، همچنان که در آیه

((50) سوره انبیاء آنرا ذکر نامیده و فرموده : ((وَهَذَا ذُكْرٌ مَبَارِكٌ )) و نیز در آیه (( 44 )) سوره زخرف فرموده : ((وَإِنَّهُ لَذُكْرٌ لَكَ ))

و لقومک )) همچنین در آیاتی دیگر و شاید نکته اینکه بعد از این تهمت آنان که گفتند ((بِهِ جَنِ )) از قرآن کریم تعبیر به ذکر

کرده ، این باشد که خواسته در پاسخ اینکه گفتند: ((يَا إِيَّاهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ أَنْكَ لِمَجْنُونٍ )) مقابله ای قرار داده باشد. توضیح

اینکه : آنها گفته بودند ای کسی که ذکر بر او نازل شده تو دیوانه ای در پاسخ می فرماید: این ذکر، ذکر خود آنان است و آنان از

ذکر خودشان اعراض می کنند.

و به هر حال قرآن را ذکر نامید چون قرآن ایشان را به یاد خدا می اندازد، و یا دین خدا را به یادشان می آورد و اعتقاد حق و عمل

صالح را بدانها خاطر نشان می کند. البته از این دو احتمال دومی با صدر آیه - به آن معنایی که ما برایش کردیم - بهتر می سازد،

و اگر کلمه ((ذکر را)) به ضمیر ((هم - ایشان )) اضافه کرده بدین جهت است که دین - یعنی دعوت حق - نسبت به مردم مختلف

است ، به این معنا که دین خدا و به اجمال و تفصیل به بشر رسیده و هر چه بشر پیش می آمده دین برای او مفصلتر می شده ، تا در

آخر در قرآن مفصلترین مراحل دین برای بشر بیان شده ، چون شریعت قرآن آخرین شرایع است . ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه : 66

و معنای آیه این است که : حق از هوی و هوس مردم پیروی نمی کند، بلکه ما برای آنان کتابی آورده ایم تا یاد آورنده ایشان باشد

- و یا به وسیله آن متذکر شوند - دینشان را، آن دینی که اختصاص به ایشان دارد. در نتیجه اگر ایشان از آن دین اعراض می کنند،

از دینی اعراض کرده اند که اختصاص به خودشان دارد.

بسیاری از مفسرین گفته اند که اضافه شدن دین به ضمیر هم برای اختصاص نیست بلکه برای تشریف است نظیر اینکه فرموده : ((و

انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون )) و معنایش این است که ما مایه شرف و افتخار ایشان را برایشان آوردهیم ، و به همین

جهت باید با کاملترین وجه بدان اقبال نمایند، و اینان با این رفتاری که کردند از فخر و شرف خود اعراض نمودند.

ولی این تفسیر صحیح نیست ، برای اینکه اگر چه قرآن کریم مایه شرافت و افتخار رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) است چون به

قلب نازنین او نازل شده ، و نیز مایه سر بلندی اهل بیت اوست چون در خاندان ایشان نازل شده ، و نیز مایه افتخار عرب است چون

به لغت و به زبان عرب نازل شده ، و نیز مایه افتخار همه امت اسلام است چون به منظور هدایت آنان نازل شده ، ولی اضافه در

جمله ((بذكرهم )) به این عنایت نبوده بلکه این عنایت مورد نظر است که بفهماند این دین مختص به این امت و این دوره از

بشریت است و این با صدر آیه موافق تر است ، البته بنا بر آن معنایی که ما برای صدر آیه کردیم .

أَمْ تَسْتَهِلُّهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرِّزْقِينَد مجمع البیان می گوید: اصل خراج و خرج هر دو به یک معنا بوده ، و آن

عبارت است از در آمدی که بر اساس وظیفه پرداخت شود.

این جمله چهارمین عذری است که در آیات مورد بحث برای ایشان تصور کرده ، و آن را رد نموده ، و بر آن توبیخشان نموده.

خداآند می فرماید: و یا تو از ایشان خرجی خواسته ای یعنی مالی از ایشان خواسته ای که به عنوان باج و ماهیانه و مزد به تو بدهند؟

صفحه 6775 از 4724

آنگاه بی نیازی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از آن ذکر نموده ، می فرماید: خراج پروردگارت بهتر است و او بهترین

رازقان است یعنی رازق تو خدا است ، و تو احتیاجی به خرجی ایشان ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 67

نداری.

و در قرآن کریم بی نیازی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مال مردم مکرر بیان و اعلام شده ، مثلا از آن جمله در سوره انعام

آیه (( ۹۰ )) فرموده : ((قُلْ لَا إِسْتَكِمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)) و نظیر همین مضمون در آیه (( ۲۳ )) سوره شوری آمده.

گفتیم در این آیات چهار عذر برای اعراض کنندگان از دعوت حق آمده : اولین آنها جمله ((أَفَلَمْ يَدِرُوْا الْقَوْلَ)) بود که مربوط به

فهم قرآن بود. دومی آنها جمله ((إِمْ جَاءَهُمْ مَالِمٌ يَاتِيَّ أَبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ)) بود، که مربوط به شریعت اسلام است که رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) به سوی آن دعوت می کرد. سومی جمله ((إِمْ يَقُولُونَ بِهِ جَنَّ)). بود که مربوط به شخص رسول خدا (صلی الله علیه

و آله) بود. چهارمی جمله ((إِمْ تَسْئَلُهُمْ خَرْجًا)) است که راجع به سیره و رفتار آن جناب می باشد. و انک لدعوههم الى صراط

مستقیم و ان الدين لا يؤمنون بالآخره عن الصراط لناکبوناشاره به اینکه حق صراط مستقیم است و کافران گریزان از حق ، منحرف

از صراط مستقیم هستند.

کلمه ((نکب )) و ((نکوب )) به معنای عدول از راه و انحراف از هر چیزی است . سابقا در تفسیر سوره فاتحه گفتیم که صراطا

مستقیم به معنای راه واضح و روشنی است که نه در آن اختلاف تصور شود و نه تخلف . به این معنا که در اثر و خاصیت آن که

همان رساندن به مقصود است نه اختلاف هست ، و نه خود آن در این اثرش تخلف می کند، و این صفت همان صفت حق است ،

چون حق نیز واحد است ، و نه اجزای آن با یکدیگر اختلاف و تناقض دارد و نه در رساندن به آن مطلوبی که به سوی آن هدایت

می کند تخلف می نماید. از اینجا نتیجه می گیریم که حق ، ((صراط مستقیم )) است و چون فرموده که رسول خدا (صلی الله علیه

و آله ) به سوی حق هدایت می کند لازمه اش این می شود که به سوی صراط مستقیم هدایت کند.

سپس از آنجا که فرمود: ((کفار از حق کراحت داشته و گریزانند)) قهرا از صراط مستقیم انحراف دارند، و به بیراهه می روند.

و اگر از میان همه صفاتی که کفار دارند تنها مسأله بی ایمانی به آخرت را یاد آور شده ، و به همان یکی اکتفا نموده ، بدین

جهت است که اصل اساسی دین حق ، بر این مسأله استوار است که آدمی دارای حیاتی جاودانه است و زندگی او با مرگ خاتمه

نمی پذیرد و در آن حیات جاوید، سعادتی دارد که باید آن سعادت را با اعتقاد حق و عمل حق به دست آورد، همچنان که در آن

حیات جاوید شقاوتی دارد که بایستی از آن بپرهیزد، و معلوم است که ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 68

وقتی مردمی به این چنین حیاتی معتقد نباشند، دیگر گفتگوی با آنان از سایر اصول دین و فروع عملی آن ، اثربنی ندارد. و به بیانی

یگر: دین حق عبارت است از مجموعه ای از تکاليف اعتقادی و عملی و این تکليفها جز با مسأله حساب و جزاء تمام نمی شود،

)چون اگر بنا باشد به نیکوکار مزد و به بدکار کیفر داده نشود، او امیدی به کار نیک و ترسی از کار زشت خود ندارد، و در نتیجه

تكلیف به کار نیک و اجتناب از کار زشت لغو و بیهوده می شود) و قرآن کریم روز قیامت را برای پاداش و کیفر معین فرموده و

چون کفار به روز قیامت ایمان ندارند دیگر دین در نظر آنان مفهومی ندارد و آنها حیاتی جز حیات مادی دنیا برای خود سراغ

ندارند، در نتیجه سعادت و خوشبختی را جز رسیدن به لذائذ مادی و تمتع به لذات شکم و پایین شکم نمی بینند و لازمه آن همین

است که جز هوی و خواهش نفس را پیروی نکنند، حالا این خواهش نفسانی موافق با حق باشد یا مخالف با آن . پس خلاصه این

دو آیه این شد که : اینها به تو ایمان نخواهند آورد، چون تو ایشان را به سوی صراط مستقیم می خوانی و اینها جز انحراف از راه

هدفی ندارند.

وَأَلَّوْ رَحِمَنَهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضَرٌّ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ كَلِمَه ((الجاج )) به معنای سر سختی و عناد در انجام عملی است که نباید انجام

داد. و کلمه ((عمه )) به معنای تردد در کاری به خاطر تحریر و سرگردانی است ، این معانی را راغب ذکر کرده و صاحب مجمع

صفحه 6775 از 4725

البيان در معنای ((استکانت )) گفته که به معنای خضوع است ، از باب استفعال از ماده ((كون )) و معنایش این است که نخواستند

بر صفت خضوع باشند. و جمله ((و لو رحمناهم )) بیان و تاءیید عدول ایشان از صراط است ، می فرماید: اگر ما به ایشان رحم کنیم

و گرفتاریشان را برطرف سازیم ، باز رو به ما نمی آورند و با شکر خود نعمت ما را مقابله و تلافی نمی کنند، بلکه بر تمرد خود از

حق و لجاجت در باطل اصرار می ورزند و در طغیان خود تردد نموده و می خواهند به آن ادامه دهند، پس رحمت ما به اینکه رفع

گرفتاری از آنها کنیم فایده ای به حالتان ندارد، همچنان که تخویف ما به عذاب و نقمت سودی برایشان ندارد، چون ما بارها آنها

را به عذاب خود گرفتیم ، مع ذلک به درگاه پروردگار خود خضوع نکردند پس اینها نه صراط حق به دردشان می خورد و نه

رحمت و کشف ضر و ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 69

نعمت و نه تخویف با نشان دادن عذاب . مقصود از عذاب در این آیه ، عذاب خفیف است . عذابی که دست آدمی به کلی از هر

جایی کوتاه نشود. شاهد این مدعای قرینه ای است که در آیه بعدی قرار دارد، چون در آنجا عذاب شدید را مقابل این عذاب قرار

داده پس دیگر کسی ایراد نکند به اینکه مساعله بازگشت به خدا در موقع ضروری و انقطاع از اسباب یکی از غریزه های انسانی

است ، همچنان که در قرآن هم مکرر خاطرنشان شده ، آن وقت چطور در اینجا می فرماید عذاب ایشان را گرفت ، و باز به درگاه

پروردگار خود استکانت نبرند، و تصرع نکرند؟. و اینکه در آیه اول فرمود: ((ما بهم من ضر)) و در آیه دوم فرمود: ((و لقد

اخذناهم بالعذاب )) خود دلالت می کند بر اینکه کلام ناظر به عذابی است که واقع شده و هنوز - یعنی در هنگام نزول این آیات-

برطرف نشده . احتمال هم دارد که مراد قحطی باشد که اهل مکه - چنانکه در روایات آمده - بدان گفتار شدند.

حتیٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ یعنی همچنان به حال خود باقی هستند، نه رحمت در آنها اثر می گذارد و

نه عذاب ، تا آنکه دری از عذاب شدید - که همان مراست - به رویشان باز کنیم ، مرگی که دنبالش عذاب آخر است - که در

سیاق آیات و مخصوصاً آیات آینده به آن اشاره شده است - و این مرگ هم ناگهانی می رسد، و به کلی از خیر ماءیوسشان می

کند.

آیات مورد بحث و این فصل از گفتار که با جمله ((افلم یدبروا القول ...)) آغاز شده ، با جمله ای نظیر همان جمله ای که فصل

سابق را خاتمه داد، ختم شده یعنی آیه های ((ایحسون انما نمدهم به من مال و بنین )) - تا آخر آیات - که عذاب آخر را یاد

آوری می کند، و به زودی برای دومین بار آن را اعاده می کند.

بحث روایتی (روایاتی درباره مراد از ((قلوبهم وجل.)) و معنای استکانت و تصرع و (...)

در تفسیر قمی در ذیل آیه ((وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِىٰ رَبِّهِمْ مُشْفَقُونَ ... يَوْتَوْنَ مَا آتَوْا)) گفته : یعنی از عبادت و اطاعت . و در

الدرالمنتور است که فاریابی و احمد و عبدین حمید و ترمذی و ابن ماجه و ابن ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 70

ابی الدنيا - در کتاب ((نعت الخائفین )) - و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته ) و ابن

مردویه و بیهقی - در کتاب شعب الایمان - از عایشه روایت کرده اند که گفت : از رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) پرسید:

مقصود از آیه ((وَالَّذِينَ يَوْتَوْنَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجْلَهُ )) چیست ؟ آیا ممکن است مردی زنا و دزدی کند و شراب بخورد و در عین

حال از خدا هم بترسد؟ فرمود: نه ، و لیکن مقصود این است که با اینکه روزه می گیرد و صدقه می دهد و نماز می خواند در عین

حال از خدا بترسد و هراس آن داشته باشد که خدا از او قبول نکند. و در مجتمع البیان در ذیل جمله ((وَ قُلُوبُهُمْ وَجْلَهُ )) از امام

صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: معنایش این است که می ترسند خدا از آنان قبول نکند.

و در روایتی دیگر فرمود: انجام می دهد در حالی که هم امیدوار است و هم ترسان . و در الدرالمنتور است که عبدالرزاق ، و عبد

بن حمید و ابن ابی حاتم از قناده روایت می کند که در ذیل جمله ((حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب )) گفت : برای ما اینطور گفته

اند که این آیه در باره کفاری که در جنگ بدر کشته شدند نازل شده.

صفحه 6775 از 4726

مؤلف : الدرالمنتور نظیر این روایت را از نسایی و ابن عباس آورده و عبارت آن چنین است که گفت : ((أنها أهل بدرند)) ولی

سیاق آیات با مضمون این دو روایت تطبیق نمی کند.

و نیز در همان کتاب آمد که نسایی و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم ، (وی حدیث را صحیح دانسته ) و ابن مردویه ، و

بیهقی - در کتاب دلائل - از ابن عباس نقل کرده اند که : ابوسفیان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت : ای محمد!

تو را به خدا و به خویشاوندی سوگند می دهم که به فریاد ما برس که از شدت قحطی کار به جایی رسید که ((علهز)) خوردیم -

علهز کرک آغشته به خون است - اینجا بود که آیه شریفه ((و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما يتضرعون )) نازل شد.

مؤلف : روایات در این معنا مختلف است و آنچه ما نقل کردیم از سایر روایات به حد وسط نزدیک تر است و این آیه به قحطی

مکه اشاره می کند که با نفرین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 71

مردم به آن دچار شدند، ولی ظاهر بیشتر روایات این است که بعد از هجرت اتفاق افتاده ، و این با اعتبار عقلی سازگار نیست.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((و لَوْ اتَّبَعُ الْحَقَّ أَهْوَاهُهُمْ )) روایت آمده که : حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و امیرالمؤمنین

(علیه السلام ) است.

مؤلف : این روایت از روایاتی است که باطن قرآن را بیان می کند و ما پیرامون بطن قرآن در بحث محکم و متشابه بحث کردیم و

نظیر این روایت حدیثی است که در همان کتاب در ذیل جمله ((و انك لتدعوهם الى صراط مستقيم )) آمده که فرمودند: مقصود

از صراط مستقیم ولايت امير المؤمنين (عليه السلام) است . و نيز نظيرش آن حدیثی است که در ذیل جمله ((عن الصراط لناکبون

((آورده که فرمودند: از امام اعراض می کنند.

و در همان كتاب در روایت ابی الجارود از امام ابی جعفر (عليه السلام) آورده که در تفسیر آیه ((ام تسئلهم خرجا فخرجا ربک

خیر و هو خیر الراذقین )) فرمود: یعنی از آنها در خواست اجر می کنی و حال آنکه پاداش پروردگارت بهتر است.

و در کافی به سند خود از محمد بن مسلم روایت آورده که گفت : به امام باقر (عليه السلام) عرض کردم معنای آیه ((فما استکانوا

لربّهم و ما يتضرعون )) چیست ؟ فرمود ((استکانت )) به معنای خضوع است ، و ((تضرع )) این است که دستها را به التماس بلند

کنی .

و در مجمع البيان می گوید: از مقاتل بن حیان ، از اصیبغ بن نباته ، از امیر المؤمنین (عليه السلام) روایت شده که فرمود: رسول خدا

((صلی الله علیه و آله )) فرمود: بلند کردن دستها از استکانت است . پرسیدم: استکانت چیست ؟ فرمود: مگر آیه ((فما استکانوا لربّهم

و ما يتضرعون )) را نخوانده ای ؟ این روایت را ثعلبی و واحدی نیز در تفسیر خود نقل کرده اند.

باز در همان كتاب از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده که فرموده : استکانت دعاء است و تضرع دست بلند کردن در نماز می

باشد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 72

و در الدرالمنثور است که عسکری در - كتاب مواعظ - از علی بن ابی طالب روایت کرده که در معنای آیه ((فما استکانوا لربّهم و

ما يتضرعون )) فرمود: یعنی در دعا تواضع و خضوع ندارند، زیرا اگر خضوع داشته باشند خداوند دعايشان را مستجاب می کند.

و در مجمع البيان در ذیل آیه : ((حتى اذا فتحنا عليهم بابا ذا عذاب شدید)) گفته : امام ابی جعفر (عليه السلام) فرمود: این آیه

درباره رجعت است . المؤمنون

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 73

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (78) وَ هُوَ الَّذِي ذَرَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (79) وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمْبِيْتُ وَ لَهُ الْخِلْفَ الْأَلِيلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (80) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (81) قَالُوا أَ عِدْنَا وَ كَنَّا تُرَابًا وَ عِظَمًا أَ عِنْدَنَا

صفحه 6775 از 4727

لَمْبُوْثُونَ (82) أَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَ إَبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلِ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (83) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (84) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ (85) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (86) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلَا تَتَّقُونَ (87) قُلْ مَنْ يَبْدِيْهِ مَلْكُوتَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ يَجِيرُ وَ لَا يَجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (88) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنِي تُسْخَرُونَ (89) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَذِيْبُونَ (90) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَنَ اللَّهُ عَمَّا يَصِيْفُونَ (91) عَلِمَ الْعَيْبِ وَ الشَّهَدَةِ فَتَّلَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ (92) قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِبَّنِي مَا يُوَعَّدُونَ (93) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (94) وَ إِنَّا عَلَى أَنْ تُرِيَكَ مَا نَبْدُوْهُمْ أَقْدَرُونَ (95) ادْعُهُ بِالْتَّى هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَاتِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِيْفُونَ (96) وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكِ مِنْ هَمَزَتِ الشَّيْطَيْنِ (97) وَ أَعُوذُ بِكِ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونَ (98) ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه 74

ترجمه آيات

و او است خدایی که برای شما گوش و چشم و قلب آفرید، عده بسیار کمی از شما شکر او را به جا می آورید (78) و او است خدایی که شما را در زمین پدید آورد و باز رجوع شما به سوی او خواهد بود (79) و او است خدایی که خلق را زنده می گرداند و می میراند و حرکت شب و روز به امر او است آیا باز هم عقل خود را به کار نمی گیرید (80) این مردم کافر هم همان سخن کافران پیش را گفتند (81) که گفتند از کجا که چون مردیم و استخوان ما پوسیده و خاک شد باز زنده شویم (82) از این وعده ها بسیار به ما و پیش از این به پدران ما داده شد ولی همه اش افسانه های کهنه قدیم بود (83) ای پیغمبر ما به آنها بگو که زمین و هر کس

که در آن است بگویید از کیست ؟ اگر شما فهم و دانش دارید ( 84 ) البته جواب خواهند داد از خداست ، بگو چرا پس متذکر نمی

شوید ( 85 ) باز به آنان بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و خدای عرش بزرگ کیست ؟ ( 86 ) البته خواهند گفت : از آن خداست ،

پس بگو چرا خدا ترس نمی شوید ( 87 ) باز ای رسول بگو آن کیست که ملک و ملکوت همه عالم به دست اوست و او به همه پناه

دهد و کسی حمایت او نتواند کرد اگر می دانید بگویید ( 88 ) محققاً خواهند گفت از آن خدا است پس بگو چرا به فریب و فسون

مفتون شده اید ( 89 ) با آنکه حق را به ایشان فرستادیم باز دروغ می گویند ( 90 ) خدا هرگز فرزندی اتخاذ نکرده و هرگز خدایی با او

شریک نبوده که اگر شریکی بود در این صورت هر خدایی به سوی مخلوق خود روی کردی و بعضی از خدایان بر بعضی دیگر

علو و برتری جستی خدا از آنچه مشرکان می گویند پاک و منزه است ( 91 ) او دانای به عالم غیب و شهود است و ذات پاکش از

شرك و شریک برتر و والاتر است ( 92 ) ای رسول ما (در دعا) بگو بار الها امید است و عده های عذاب این کافران را به من بنمایی

( 93 ) و بار الها مرا در میان قوم ستمکار و امگذار ( 94 ) و البته ما قادریم که وعده عذاب کافران را به تو بنماییم ( 95 )

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 75

ای رسول ما تو آزار و بدیهای امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن ما جزای گفتار آنها را بهتر می دانیم ( 96 ) ای رسول ما (در دعا)

بگو بار الها من از وسوسه و فریب شیطان به تو پناه می آورم ( 97 ) و هم به تو پناه می آورم از اینکه شیطانها به مجلس حاضر شوند

(98)

بیان آیات بعد از آنکه کفار را به عذاب شدیدی بیم داد که مفری از آن نیست ، و همه عذرهای آنان را که ممکن بود بدان اعتذار

جویند رد نمود ، و بیان نمود که تنها سبب کفر ایشان به خدا و روز قیامت پیروی هوای نفس و کراحت پیروی از حق است ، اینک

در این فصل از آیات همان بیان را با اقامه حجت بر توحید خدا در ربویت ، و بر بازگشت خلق به سوی او و ارائه آیاتی روشن و

غیر قابل انکار تتمیم فرموده .

پس از آن ، به رسولش اعلام می دارد که به خدا پناه ببرد از اینکه مشمول آن عذاب هایی گردد که کفار از آن بیم داده شده اند.

و نیز از وساوس شیطانها و اینکه به سر وقت او آیند همانطور که به سر وقت کفار رفتند به خدا پناه برد.

یادآوری نعمت شنوابی و بینایی (مشترک بین انسان و حیوان ) و خردمندی (متخصص به انسان )

صفحه 4728 از 6775

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ وَ إِنَّمَا يَشْكُرُونَ مَا يُنْهَى إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْعَامٍ

نموده از نعمت ایجاد سمع و بصر شروع کرده است ، چون این دو نعمت از نعمت هایی است که در میان همه موجودات تنها

حیوانات از آن بهره مند شده اند و این دو نعمت در حیوانات به طور انشاء و ابداع خلق شده : یعنی خدای تعالی در ایجاد آنها از

جای دیگری نقشه و الگو نگرفت ، چون هیچ موجودی از موجودات ساده که قبل از حیوان در عالم هست یعنی نبات و جماد و

عناصر این چنین چیزی نداشتند. دارندگان این دو حس ، در یک موقف جدید و خاصی قرار گرفتند، و دارای مجال و میدان

فعالیت وسیع تری شدند. وسعتی که هیچ حد و مرزی نمی شناسد و با هیچ تقديری نمی توان اندازه گیری اش کرد. آری ، دارنده

این حس خیر و شر و نفع و ضرر خود را درک می کند. و با این دو حس است که حرکات و سکنات دارنده آن ارادی است ، آن

چه را می خواهد از آنچه که نمی خواهد جدا می کند و در عالم جدیدی قرار می گیرد که در آن لذت و عزت و غلبه و محبت و

امثال آن جلوه می کند. جلوه ای که در عوالم قبل از حیوان هیچ اثری ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 76

از آن دیده نمی شود.

و اگر غیر از سمع و بصر را ذکر نکرد - به طوری که بعضی گفته اند - برای این بوده که استدلال متوقف بر آن بوده و با آنها تمام

می شده و احتیاجی به ذکر غیر آن دو نبوده.

آنگاه ((فوآد)) را ذکر کرد که مراد از آن ، آن مبدای است که آدمی به وسیله آن تعقل می کند. و به عبارت دیگر آن مبدای

است از انسان که تعلق می کند و این نعمت در میان همه حیوانات تنها مخصوص انسان است و مرحله به دست آمدن فواد یک

مرحله وجودی جدیدی است که باز از مرحله حیوانیت که همان عالم حس است وسیعتر و مقامی شامخ تراست ، چون به خاطر

داشتن همین قوه عاقله است که همان حواس که در سایر حیوانات هست در انسان آنقدر وسیعتر می شود که به هیچ مقیاس و

تقدیری ممکن نیست اندازه گیری شود، زیرا به وسیله آن آدمی چیزهایی را درک می کند که در محضرش و در برابرsh نیست و

یا الان نیست . ولی در گذشته بوده یا بعدها خواهد آمد و نیز آثار و اوصاف آن را - با واسطه و یا بی واسطه - درک می کند.

انسان که دارای این قوه عاقله است با این قوه پا به فراز ماورای محسوسات و جزئیات نهاده ، کلیات را درک می کند، و به قوانین

کلی پی می برد و در نتیجه در علوم نظری و معارف حقیقی غور می کند و با قدرت تدبرش در اقطار آسمانها و زمین نفوذ می کند

و در تمام اینها از عجایب تدبیر الهی ، با ایجاد سمع و بصر و افتدہ ، نعمتهايی است که به هیچ وجه آدمی نمی تواند شکر آن را به

جای آورد.

و جمله ((قیلا ما تشکرون )) در عین اینکه حقیقتی را می رساند، بویی هم از عتاب و مذمت دارد، زیرا کلمه ((قیلا)) وصف است

برای مفعول مطلق که حذف شده و معنایش این است که : ((تشکرون شکرا قیلا)) - شما در مقابل این نعمتهايی بزرگ شکر اندکی

به جای می آورید.

و هُوَ الَّذِي ذَرَكْمٌ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تَحْسُرُونَ رَاغِبٌ مِّنْ گویید: کلمه ((ذرء)) به معنای ایجاد خدا است موجوداتی را که هستی

بخشیده . وقتی می گویند: ((ذرء الله الخلق )) معنایش این است که خدا اشخاص و افراد موجودات را ایجاد فرمود و درباره کلمه

((حشر)) گفته : حشر به معنای بیرون کردن ، و از جای ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 77

کدن جماعتی است برای جنگ و امثال آن

پس ، معنای آیه این می شود که : خدای تعالی به این منظور شما را دارای حس و عقل کرده و هستی شما را در زمین ایجاد نموده

- و یا بگو: هستی شما را متعلق به زمین کرد - تا دوباره شما را جمع نموده و به لقاء خود بازگشت دهد.

وَ هُوَ الَّذِي يَحْيِيٌ وَ يُمْيِتُ وَ لَهُ الْخِلْفَ الْأَيْلُ وَ النَّهَارُ أَفَلَا تَعْقِلُونَ معنای آیه روشن است . و جمله ((و هو الذي يحيى و يميت )) از نظر

معنا مترتب بر جمله قبل است ، و معنای مجموع آن دو جمله این می شود: وقتی خدا شما را دارای چشم و گوش و قلب و بالاخره

صفحه 6775 از 4729

دارای علم ، خلق کرد، و هستی شما را در زمین پدید آورد تا به سوی او محشور شوید، پس لازمه آن این می شود که زنده کردن و میراندن ، سنتی همیشگی باشد، چون علم متوقف بر زنده کردن ، و حشر متوقف بر میراندن است.

((و له اختلاف الليل والنها)) - این جمله نیز مترتب بر جمله قبل است ، چون زندگی و سپس مردن صورت نمی گیرد، مگر با

مرور زمان و آمدن شب پس از روز و روز پس از شب ، تا عمر تمام شود و اجل فرا رسد. این در صورتی است که مقصود از

اختلاف شب و روز، آمدن یک شب بعد از یک روز باشد. و اما اگر مراد از آن ، کوتاهی و بلندی شبها و روزها باشد، در آن

صورت مقصود از جمله مذکور اشاره به فصول چهارگانه سال خواهد بود که زاییده کوتاهی و بلندی شبها و روزها است و با پدید

آمدن چهار فصل امر روزی دادن حیوانات و تدبیر معاش آنها تمام می شود، همچنان که در جای دیگر فرموده : ((و قدر فیها اقواتها

فی اربعه ایام سوae للسائلین ))

پس مضامین آیات سه گانه همه به هم مترتب است ، و هر یک مترتب بر ما قبل خویش است چون انشاء سمع و بصر و فواد که

همان حس و عقل انسانی است جز با حیات و زندگی مادی و سکونت در زمین تا مدتی معین صورت نمی گیرد، و آنگاه بازگشت

به سوی خدا که آن هم مترتب بر زندگی و مرگ است ، لازمه اش عمری است که با انقضای زمان منقضی شود، و نیز رزقی که با

آن ارتقا کند.

پس این سه آیه به یک دوره کامل از تدبیر انسانها، از روزی که خلق می شوند تا روزی که به سوی پروردگار خود باز می گردند

اشاره دارد. و نتیجه اش اثبات این معنا است ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 78

که پس خدای سبحان مالک و مدبر امر انسان است ، چون این تدبیر، تدبیر تکوینی است که از خلقت و ایجاد جدا نیست و این تدبیر عبارت است از فعل و انفعالی که به خاطر روابطی مختلف که در میان آنها تکوین شده جریان دارد، پس تنها خدای سبحان رب و مدبر انسانها در امور ایشان است ، و بازگشت ایشان به سوی او است . جمله ((افلا تعقلون )) توبیخ کفار و تحریک ایشان بر توجه و سپس ایمان آوردن است.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوْلُونَ أَخْرَابٌ از نفی سابق است ، آن نفی که استفهام قبلی ، آن را می رسانید، و معنایش این است که : آیا نمی خواهید بف همید؟ و در جواب می فرماید نفهمیدند بلکه به جای فهمیدن همان حرفی را از سر گرفتند که کفار گذشته می گفتند. و در اینکه سخن کفار عصر قرآن را به سخن کفار گذشته تشییه کرد اشاره به این است که تقلید از پدران ، ایشان را از پیروی حق باز می دارد، و به وضعی دچار می کند که دیگر با آن وضع ، دین اثر خود را نمی بخشد و آن عبارت از انکار معاد، و رکون به زندگی مادی ، و فرورفتگی به مادیات است ، که سنتی جاری در گذشتگان ایشان بوده ، و در خود ایشان نیز جریان دارد. استبعاد و سپس انکار بعث و معاد از جانب کافران

قَالُوا أَعِدَا مِتْنَا وَ كَنَّا تُرَابًا وَ عِظَمًا أَعِنَا لَمْ يُبُوthonَانِ آیه بیان همان سخنی است که قبل از فرموده ((همان را می گویند که گذشتگان ایشان می گفتند)) و این سخن اساسش استبعاد است ، و اساس دیگری ندارد.

لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ إِبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلِ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلْمَه ((اساطیر)) به معنای اباطیل و احادیث خرافی است و مفرد آن اسطوره می باشد، مانند اکاذیب که مفردش ((اکذوبه))، و نیز اعجیب که مفردش ((اعجوبه)) است . و اگر مساله بعث را که یک چیز است با اساطیر که جمع است تعبیر فرموده ، از این باب است که همین مفرد (بعث) مجموع وعده هایی است که هر یک آنها اسطوره ای است مانند احیای مردگان و همه را یکجا جمع کردن و محشور نمودن و به حساب همه رسیدن . و نیز مانند بهشت و

دوزخ و سایر خصوصیات قیامت . و کلمه ((هذا)) اشاره به داستان بعث است ، و کلمه ((من قبل )) به طوری که از سیاق جمله

برمی آید متعلق به کلمه (( وعدنا )) است.

معنای آیه این است که : وعده بعث یک وعده قدیمی است و حرف تازه ای نیست ، ماسوگند می خوریم که همین وعده را قبلا نیز

صفحه 4730 از 6775

به ما و به پدران ما دادند و این وعده جز یک مسأله خرافی که انسانهای اول آن را به صورت زنده شدن مردگان ، و رسیدگی به

حساب اعمال و جمعی را ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 79

به بهشت و گروهی را به دوزخ بردن ، در آوردن چیز دیگری نیست و برهان عقلی بر آن قائم نمی باشد.

بلکه برهان بر خرافی بودن آن هست و آن این است که پیغمبران از قدیم الایام همواره این حرف را به ما می زند، و ما را از به پا

شدن قیامت می ترسانند، در حالی که سالهای سال از این وعده خرافی می گزند و قیامتی قائم نشده . اگر این حرف صحیح است

پس چرا واقع نشده ؟.

از همینجا است که معلوم می شود اولاً اینکه گفتند: ((من قبل )) برای این بوده که زمینه را برای برهانی که بعداً اقامه کردند

فراهم سازند. و ثانياً

اینکه کلام ایشان سیاق ترقی را دارد، به همین معنا در آیه قبلی که می گفتند: ((إذَا مَتَّا وَ كَنَا تَرَابًا وَ عَظَاماً إِنَّا لَمُبْعَثُونَ )) اساس

حرف ، صرف استبعاد بود که بعيد است چنین روزی باشد. ولی در آیه مورد بحث مطلب را ترقی داده و می گویند: اصلاً چنین

روزی نیست . و در آخر هم دیدید چه برهان سستی بر مدعای خود اقامه کردند.

رد سخنان کافران با اثبات امکان بعث و قیامت با بیان مالکیت حقیقه خداوند.

قُلْ لَمَّا أَرْضَ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كَتُنْ تَعْلَمُونَ بعد از آنکه استبعاد ایشان از مسأله بعث و سپس انکار آن را نقل کرد، اینک در این

جمله شروع کرده است به اثبات امکان آن از راه ملکیت و ربویت و سلطنت ، و البته روی سخن به وثنی مسلکان است که منکر

قیامتند و در عین حال خدا را قبول دارند و او را پدید آورنده عالم می دانند، و رب الارباب و الله آلهه اش می خوانند، و می گویند:

تنها آلهه مجازند که خدا را عبادت کنند، ولی ما باید تنها آلهه را عبادت کنیم . آری ، در این بیان وجود خدای تعالی مسلم گرفته

شده.

پس اینکه فرمود: ((بگو زمین و آنچه در آن است از آن کیست ))؟ خطابش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) است . می فرماید:

از ایشان بپرس که مالک زمین و آنچه در آن است – چه انسانها و چه غیر انسانها – کیست ؟ و معلوم است که مقصود از مالک ،

مالک قانونی نیست ، بلکه مالک حقیقی است که وجود مملوک قائم به وجود آن مالک است ، به طوری که به هیچ وجه و هیچ

ناجیه آن از وجود مالک بی نیاز و مستقل نیست ، به خلاف ملک قانونی و اعتباری که ما افراد بشر اجتماعی ناگزیر شده ایم آن را

در میان خود معتبر بدانیم ، تا مصالح اجتماع ما تاءمین شود، چون این چنین ملکی قابل فساد است . یک وقت مورد فروش قرار می

گیرد و وقتی دیگر مورد خرید واقع می شود حالا خواهید گفت شما از کجا فهمیدید که مقصود از ملک ، ملک تکوینی است نه

تشريعی و قراردادی ؟ در جواب می گوییم : از اینجا ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه :

که سیاق کلام سیاق اثبات صحت تمامی تصرفات است ، و آن ملکی که مجوز تمامی انحصاری تصرفات است ملک تکوینی است نه

اعتباری.

سیَّقُولُونَ لَهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ این جمله پاسخ مشرکین را حکایت می کند، و آن این است که مشرکین اعتراف دارند که زمین و هر

که در آن است مملوک خدا است و نمی توانند از اعتراف به این حقیقت شانه خالی کنند، زیرا ملک حقیقی قائم به غیر علت

موجده نیست . و چون وجود معلول قائم به وجود علت است و مستقل از آن نیست ، به هیچ وجه از آن بی نیاز نیست ، و علت

موجده زمین و هر که در آن است تنها خدا است ، حتی وثنی مسلکها نیز بتها را در این معنا شریک خدا نمی دانند.

و جمله ((قل افلا تذکرون )) بعد از تمامیت جواب ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) را امر می کند که مشرکین را به جرم اینکه

بعد از شنیدن حجت بر امکان بعث ، متذکر نشدن سرزنش فرماید. و معنایش این است که به ایشان بگو: بعد از اینکه معلوم شد که

مالک زمین و هر که در زمین است خدا است باز چرا متذکر نمی شوید؟ و فکر نمی کنید که چون او مالک است ، می تواند این

صفحه 4731 از 6775

تصرف را بکند که اهل آن را بعد از میراندن زنده کند؟ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ باز به رسول خود دستور

می دهد که برای بار دوم از ایشان پرسد: رب آسمانها و رب عرش عظیم کیست؟.

و منظور از ((عرش )) آن مقامی است که زمام تمامی امور عوالم در آنجا جمع است ، و هر تدبیری از آنجا صادر می شود، و اگر

کلمه ((رب )) را تکرار فرمود این اشاره است به اهمیت امر عرش ، و رفتت محل آن ، همچنان که آن را به وصف عظیم توصیف

فرمود، و ما بحث پیرامون مسأله عرش را در تفسیر سوره اعراف در جلد هشتم این کتاب گذراندیم.

تفسیرین گفته اند: معنای دو جمله ((المن السموات السبع )) و ((من رب السموات السبع )) یکی است ، همچنان که دو جمله ((این

خانه از کیست )) و ((صاحب خانه کیست )) یکی است و در هر دو از مالک خانه سوال می شود و به همین جهت جوابی که از

آن حکایت فرموده این است که به زودی خواهند گفت از آن خدا است و اگر فرموده بود:((خداست )) همچنان که بعضی ((الله

((را ((الله )) قرائت کرده اند، پاسخ از لفظ و صحیح بود. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 81

بیان اینکه مالکیت اعم از ربویت است.

لیکن این حرف صحیح نیست ، زیرا آنچه از نظر لغت ثابت شده این است که رب هر چیزی به معنای مالکی است که مدبر امر

ملوک خود باشد و در آن تصرف کند در نتیجه معنای ربویت خصوصی تر از معنای مالکیت است و معنای مالک عمومی تر از

معنای رب است . و اگر کلمه رب با کلمه مالک مترادف باشد جواب به سؤال در دو آیه سابق نمی خورد، چون معنای اینکه سؤ

ال کند: ((زمین و هر که در آن است از کیست )) بنا بر قول به ترادف این می شود که ((رب زمین و هر که در آن است کیست ))

و این سؤال از مشرکین بی جا است ، برای اینکه در جواب می گویند ما رب زمین و موجودات زمین را آلهه می دانیم ، آن وقت

پاسخ ((به زودی خواهند گفت خدا درست در نمی آید))، چون پاسخ مشرکین این نیست ، و مشرکین ملزم به این جواب نیستند. به

خلاف اینکه از مالک زمین و هر که در آن است پرسش شود که مشرکین در جواب ناگزیرند بگویند خدا است ، چون آنها نیز

مالک و پدید آورنده زمین و زمینیان را خدا می دانند، ولذا در پاسخ مجبورند قبول کنند که مالک خدا است.

و بنابراین فرض که گفتیم معنای ((رب )) اخص از مالک ، و مالک اعم از آن می باشد، ممکن است کسی توهمند کند که عین

اشکال مذکور، در آیه مورد بحث نیز وارد است ، برای اینکه در آیه مورد بحث می پرسد ((رب آسمانهای هفتگانه و زمین عظیم

کیست ))؟ تا آنجا که جواب را حکایت نموده و می فرماید ((به زودی خواهند گفت از آن خدا است )) و بیشتر بت پرستان از

صابئی ها و غیر ایشان معتقدند به اینکه آسمانها و زمین و آنچه در آنها - از آفتاب و ماه و سایر موجودات - هست همه برای خود

اله و ربی جداگانه دارند، پس اگر در پاسخ از سؤال مذکور بخواهند جواب بدهند هرگز نمی گویند ((برای خدا است )) بلکه می

گویند ریوبیت آسمانها و زمین از آن الهه ما است نه از آن خدا پس پاسخ ((سیقولون الله )) درست نیست ، زیرا آنها ملزم و مجبور

نیستند این طور پاسخ دهنده تا حجت علیه آنها تمام شود.

و برای اینکه کسی چنین توهمند نکند و اشکال را به کلی از ریشه برطرف سازیم می گوییم:

اشارة به اختلاف عقائد بت پرستان درباره الله ، ارباب و آلهه.

بحث عمیق و تفکر دقیق در معتقدات وثنی ها این معنا را می رساند که آنها اساس معتقدات خود را بر پایه های منظمی که همه آن

را قبول داشته باشند نهاده اند، مثلا امثال صابئین و برهمانیها و بودائیان امور عالم را به چند نوع تقسیم می کردند، و برای امور هر

یک از آسمانها و زمین و انواع حیوانات و نباتات و دریا و خشکی ، الله و معبودی معتقد بودند، و به جای خدا آن را می پرستیدند و

آن الله را شفیع و مقرب درگاه خدا دانسته ، آنگاه مجسمه ای به نام بت برای آن می تراشیدند، مجسمه ای که خصوصیات آن الله را

بنا به اعتقادشان واجد باشد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 82

و اما بت پرستان عوام که اصول اعتقادی سرشان نمی شد، مانند اعراب جاهلیت و بت پرستان اطراف عالم ، عقایدشان آن قدر

صفحه 6775 از 4732

مختلف بوده که با هیچ ضابطه ای تحت قواعد کلی در نمی آمده . بعضی برای معموره زمین و سکنه آن آلهه ای قائل بودند و بتها آنها را می پرستیدند، ولی بعضی دیگر خود آن بتها را که خود تراشیده بودند الله می پنداشتند، اما آسمانها و مکان آسمان و همچنین دریاها را مربوب خدای سبحان می دانستند، و خدا را رب آنها، همچنان که از حکایت کلام فرعون به ها مان استفاده می

شود که گفت : ((يا همان ابن لي صرحاً لعلى أبلغ الاصباب اسباب السموات فاطلع الى الله موسى ))

چون ظاهر این کلام این است که فرعون می پنداشته که آن خدایی که موسی او را به سوی وی دعوت می کند خدای آسمانها است ، پس به نظر این عده آسمانها و آنچه در آنها است و هر که در آن است همه مربوب خدایند، و ملائکه رب پایین تراز آسمان است.

و اما صائبین و آنها ی که اعتقادات ایشان را دارند همان طور که گفتیم می گویند آسمانها و آنچه که در آنها است از قبیل ستارگان و کواكب نیز آلهه جداگانه دارند، و اربابی دارند غیر از خدا، و آن ارباب یا ملائکه اند و یا از جن ، و نیز آنها ملائکه و جن را موجوداتی مجرد از ماده می دانند که از لوث طبیعت پاکند، و اگر آنها را ساکن در آسمانها می دانند مقصودشان این است که ملائکه در باطن این عالم - که عبارت است از عالم سماوی علوی ساکنند و امور عالم در آنجا اندازه گیری می شود، و قضاء از آن نازل شده ، اسباب طبیعی از آنجا مدد می گیرند.

آنگاه معتقدند که آن عالم علوی با همه ملائکه (آلهه ) ای که در آن است مربوب خدای سبحانند، هر چند که ملائکه خودشان

آلله عالم ماده و ارباب آنند، ولی خدای تعالی رب الارباب است.

معنای آیه (قل من رب السموات السبع ...) ...

حال که این مقدمه روشن شد می گوییم : اگر در آیه شریفه روی سخن با مشرکین عرب باشد همچنان که ظاهر هم همین است ،

آن وقت سؤال از رب آسمانهای هفتگانه است ، و جواب از آن به اعتراف مشرکین عرب این است که رب آسمانها

خدا است ، و جمله ((سیقولون لله )) همان طور که فهمیدید جواب درستی است.

و اگر روی سخن با غیر مشرکین عرب و آنهایی باشد که معتقدند برای آسمانها نیز الله ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 83

و ربی غیر از خدا است ، آن وقت مراد از ((آسمان )) عالم سماوی با سکنه آن از ملائکه و جن خواهد بود، نه آسمان مادی و

اجرام مادی در آن . مؤید این معنا است که جمله ((و رب العرش العظيم )) قرین آسمانها قرار گرفته ، چون گفتیم عرش مقام

صدور احکام تمامی عالم است ، که یکی از جمله موجودات آن ارباب و آلهه آسمانها است . و معلوم است که کسی که چنین

مقامی دارد که همه احکام از آن مقام صادر می شود، دیگر نمی تواند جز خدا بوده باشد، چون به اعتقاد خود آنان هم مقامی

ما فوق مقام خدا نیست ، پس جز او نمی تواند ربی در آن مقام قرار گیرد.

و این عالم علوی نزد مشرکین ، عالم ارباب و آلهه است که غیر از خدای سبحان ربی و الهی ندارد، پس پرسیدن از رب آسمانها و

جواب دادن به اینکه مشرکین اعتراف دارند که خدا است ، نیز جوابی صحیح و بجا است.

پس معنای آیه - و خدا دانتر است - این شد که : بگو رب آسمانهای هفتگانه که اقدار امور و قضاهای آن از آنجا نازل می شود،

و رب عرش عظیم که احکام تمامی موجودات در عالم ، از ملائکه و پایین تر از ایشان ، از آنجا نازل می شود کیست؟ چون شما

که اعتراف دارید که همه آنها و آنچه را که آنها مالکند مملوک خدا است ، و خدا است که به ایشان تمیلک کرده.

سیقولون لله قلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ این جمله حکایت جواب ایشان است که اعتراف می کنند به اینکه آسمانهای هفتگانه و عرش عظیم از

آن خدا است.

و معنایش این است : ای رسول ما! به زودی جواب خواهند داد به اینکه همه آنها از آن خدا است ، و تو در ملامت و توبیخ ایشان

بگو که وقتی آسمانهای هفتگانه محل نزول امر، و عرش عظیم محل صدور آن ، از آن خدا است ، پس دیگر چرا از خشم او نمی

صفحه 4733 از 6775

پرهیزید، و منکر بعث می شوید و آن را از اساطیر و افسانه های قرون گذشته خوانده ، وقتی انبیای خدا شما را از آن بیم می دهند

مسخره شان می کنید، با اینکه او می تواند امر به بعث اموات و ایجاد حیات آخرت را برای انسانها صادر نموده و از آسمان نازلش

کند.

و یکی از تعبیرهای لطیف قرآن همین تعبیر به کلمه ((الله )) است ، برای اینکه برهانی که علیه مشرکین اقامه شد با ملک تمام می

شود نه با ربویت ، چون مشرکین ربویت خدا را در عالم قبول ندارند.

معنای ((ملکوت )) و این که ملکوت هر چیزی به دست خدا است و اثبات امکان بعث و معاد از این طریق.

قُلْ مَنِ يَبْدِئِ مَلَكُوتَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ يَحِيرُ وَ لَا يَخَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ<sup>نکلمه</sup> ((ملکوت )) به معنای ملک یعنی سلطنت و حکومت

است ، چیزی که هست این ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 84

معنا را با مبالغه افاده می کند. و فرق بین ((ملک )) - به فتحه میم و کسر لام - و بین ((مالک )) این است که مالک آن کسی است

که مالی را دارا باشد، ولی ملک و به معنای کسی است که آن مالک را و ملک او را مالک باشد، پس مالکیت ملک در طول

مالکیت مالک است و او می تواند هم در مال مالک حکم کند، و هم در خود او.

خدای تعالی ملکوت خودش را تفسیر کرده و فرموده : ((أنما امره اذا اراد شيئا ان يقول له کن فيكون فسبحان الذي بيده ملکوت کل

شیء ))

پس ملکوت هر چیزی این است که از امر خدا و به کلمه ((کن)) هستی یابد. و به عبارت دیگر ملکوت هر چیزی وجود او است به

ایجاد خدای تعالی.

پس ((بودن ملکوت هر چیز به دست خدا)) کنایه استعاری است از اینکه ایجاد هر موجودی که بتوان کلمه ((شیء)) - چیز را بر

آن اطلاق نمود مختص به خدای تعالی است ، همچنان که فرموده : ((الله خالق كل شئ )) پس ملک خدا محیط به هر چیز است و

نفوذ امرش و ممضی بودن حکممش بر هر چیزی ثابت است.

و چون ممکن است کسی توهمند که عموم ملک و نفوذ امر خدا با اخلال بعضی از اسباب و علل در امر او منافات ندارد، ممکن

است بعضی از علل و اسباب در پاره ای مخلوقات اثری بگذارد که خدای اراده نکرده و یا پاره ای از مخلوقات را از آنچه خدا اراده

کرده منع کند، از این جهت جمله ((بیده ملکوت کل شئ )) را با جمله ((و هو يجير و لا يجار عليه )) تکمیل کرد. و این جمله در

حقیقت توضیح اختصاص ملک است و می فهماند که این اختصاص به تمام معنای کلمه است ، پس هیچ چیزی از موجودات هیچ

مرحله ای از ملک را ندارد و هر موجودی هر چه را مالک است در طول ملک خدا است نه در عرض آن تا به مالکیت خدا خلل

وارد کند، و یا اعتراض کند، پس حکم و ملک تنها از آن او است.

منصور از اینکه فرمود: ((و هو يخبر و لا يجار عليه.))

((و هو يجير و لا يجار عليه )) - کلمه ((جوار)) که دو کلمه ((يغیر)) و ((يغار)) از آن اشتقاء یافته اند، در اصل به معنای قرب

مسکن بوده ، بعدها برای همین قرب مسکن و نزدیکی خانه کسی به خانه کس دیگر حقی به نام حق همسایگی یا حق جوار قرار

دادند، و آن این است که از همسایه حمایت نموده ، به احترام همسایگی از سوء قصد افراد نسبت به او جلوگیری کند، آنگاه از این

ماده افعالی مشتق نمودند، مثلاً گفتند: ((فلان استجار فلانا)) ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 85

يعنى فلانی از فلان شخص جوار و پناه خواست ((فاجاره )) و او هم جوارش داد، يعني از او خواست تا از وی حمایت کند، و او هم

حمایت کرد، یعنی قصد سوء دشمنان را از او دفع نمود.

و این معنا در همه افعال خدای تعالی جریان دارد، برای این که هیچ موجودی نیست که خداوند به او عطائی بخشد و یا بخشیده اش

را برای او باقی بدارد، مگر آنکه آن را به هر نحو و هر قدر که بخواهد حفظ می کند، بدون اینکه چیزی مانعش شود، چون هر

صفحه 4734 از 6775

مانعی را که فرض کنید اگر جلوگیر او شود به اذن و مشیت خود او شده پس در حقیقت منع از خود او است و با یک عمل خود از

عمل دیگر شد، چون منع مانع را خدا به مانع داده، و او می تواند از منع او و یا از مقداری از آن جلوگیری کند.

پس منظور از اینکه فرمود: ((و هو يجير و لا يجار عليه )) این است که او بدی و سوء را از هر کس که مورد سوء قصد قرار گرفته

باشد منع می کند، ولی کسی و چیزی نیست که جلو سوء او را نسبت به کسی بگیرد.

و معنای آیه این است که : به این منکرین بعث بگو کیست آن کسی که ایجاد تمامی موجودات مخصوص او است ، و نیز آثار و

خواص هر موجودی را تنها او به آن موجود داده و او از هر ک س که به وی پناهنده شود حمایت می کند و کسی نیست که کسی

را از خشم و عذاب او حفظ و حمایت کند، اگر دانایید؟.

سِيَقُولُونَ لَلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از ((سحر)) این است که چیزی در خیال انسان بر خلاف آنچه که

هست جلوه کند، که بنا به گفته اینان کلمه ((تسحر) ) استعاره یا کنایه خواهد بود، و معنایش این می شود که : به زودی جوابت

می دهند که ملکوت آسمانها و زمین برای خداد است . وقتی جواب دادند ایشان را توبیخ کن که پس تا کی حق در خیال شما

باطل جلوه می کند؟ وقتی ملک مطلق برای خدای سبحان است ، پس او می تواند نشاءه آخرت را ایجاد نموده ، اموات را برای

حساب و پاداش و کیفر دوباره زنده کند، و برای او جز یک امر و فرمان ((کن )) مؤونه ای ندارد.

این را هم باید دانست که این احتجاجات سه گانه همان طور که امکان بعث را اثبات می کند، همچنین یگانگی خدا را در ربویت

جواز تصرف ، معقول نیست و مالکی هم که همه تصرفات برای او جایز است همان رب است.

**بَلْ أَتَيْهِمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ** این جمله اعراض و اضراب از نفی است که از حجت های گذشته در آیات سابق فهمیده می شد و

معنای آن این است که : وقتی حجتهای مذکور دلالت بر مسأله بعث کرد و خود مشرکین هم صحت آن را قبول دارند، پس آنچه

رسولان ما وعده می دهنده باطل نیست ، بلکه ما به زبان رسولان خود حق را برای آنان آوردیم ، و مشرکین که گفتار رسولان را

تکذیب می کنند و بعث را نفی می نمایند، دروغ می گویند.

**مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ...مراد از ((اتخاذ ولد)) که به خداوند**

نسبت داده می شد و در نفی آن فرموده است : ((ما اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ.))

مسأله فرزند داشتن خدای تعالی مسأله ای است که در بین مشرکین شایع و معروف بوده ، و ملائکه یا بعضی از آنها را، و بعضی

از جن و بعضی از قدیسین بشر را اولاد خدای سبحان می دانستند، و اتفاقاً نصاری هم در این قول از مشرکین پیروی کردند، و مسیح

را فرزند خدا دانستند.

البته این نوع از ولادت و فرزندی مبنی بر این است که کلمه ((فرزنده)) به چیزی هم که از حقیقت لاهوت و از جوهره ذات او جدا

گشته شامل بشود، چون از نظر لغت چنین چیزی مصدق فرزند نیست ، مگر همان طور که گفتیم به نوعی اشتقاء آن را نیز مصدق

بدانیم که آن وقت الله و معبدی که آن را فرزند می نامند، مولود از الله دیگری باشد.

و اما فرزند ادعایی به اینکه بیگانه ای را یا به عنوان شرافت دادن و یا به فرضی دیگر پسر کسی بدانیم باعث نمی شود که سهمی هم

از حقیقت پدر در آن فرزند یافت شود، مانند نوع فرزندی که یهود برای خود اثبات می کنند و می گویند ما فرزندان و دوستان

خداییم ، که می خواهند صرفا برای خود شرافتی ادعا کنند. و البته در آیه مورد بحث منظور نفی اینگونه فرزندی نیست ، چون

سیاق کلام سیاق نفی تعدد آله است ، و فرزندی به نحو تشریف مستلزم الوهیت نیست . خلاصه یهود نمی خواهد سهمی از الوهیت را برای خود اثبات کند پس از گفته یهود چند خدایی لازم نمی آید، هر چند که همین نام گذاری هم ممنوع و حرام است

صفحه 4735 از 6775

پس مراد از((اتخاذ ولد)) این است که خداوند چیزی را ایجاد کند که سهمی از حقیقت خدایی خود او در آن موجود هم باشد، نه اینکه به خاطر جهتی از جهات کسی را فرزند خدا نام بگذارند. گرچه بعضی این را هم اتخاذ ولد دانسته اند.

این را نیز باید دانست که کلمه ولد همان طور که از سخنان گذشته فهمیدید از نظر ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 87

صدق و در نظر مشرکین اخص از الله است . و خلاصه اینطور نیست که تمامی معیوبهای مشرکین از نظر ایشان فرزند خدا باشند، چون خود آنان به خدایانی اعتقاد دارند که فرزند خدایش نمی دانند، پس اینکه در آیه مورد بحث می فرماید: ((خداوند هیچ فرزندی برای خود نگرفته و هیچ معبدی با او نیست )) دو جمله تکراری نمی باشد، بلکه در جمله اول یک معنای اخصی را نفی کرده ، و در جمله دوم به عنوان ترقی معنایی اعم را نفی نموده است و کلمه ((من )) در هر دو جمله زیادی است و منظور از آن صرفاً تاءً کید نفی است.

تقریر یک حجت بر نفی تعدد آله، در جمله : ((اذا لذهب كل الله بما خلق )) و جمله : ((و گرنه هر الهی به تدبیر امور مخلوق خودش می پرداخت )) حجت بر نفی تعدد خدایان است ، و محذور تعدد خدایان را بیان می کند و حاصلش این است که : تعدد آله تصور نمی شود مگر وقتی که میان آن چند خدا جدایی باشد، و به هیچ وجهی از وجوده در معنای الوهیت و ربوبیت متحد نباشند، و معنای ربوبیت یک الله در یک ناحیه عالم و در نوعی از انواع موجودات آن این است که تدبیر آن ناحیه به وی واگذار شده باشد، به نحوی که در کار خود مستقل باشد و احتیاج به غیر خود و حتی به آن کس که این پست را به او واگذار کرده نداشته باشد و این نیز روشی است که دو موجود متباین اگر ترشحی و اثری داشته باشند

آثار آن دو نیز متباین است.

و وقتی چنین شد لازمه اش این است که هر یک از این الهه مفروض در تدبیر آنچه راجع به او است مستقل باشد، و لازمه این

استقلال در تدبیر هم این است که رابطه اتحاد و اتصال در بین انواع تدبیرهای جاریه در عالم منقطع باشد، و مثلا نظام جاری در

عالی انسانی غیر از نظامی باشد که در سایر انواع حیوانات و نباتات و خشکی و تری عالم و کوه و دشت و آسمان و زمین جریان

دارد. و نظام جاری در هر یک از این نامبرده ها غیر از نظام جاری در انسان باشد. و معلوم است که لازمه چنین انقطاع و بینوتن

فساد آسمانها و زمین و موجودات در آن دو است ، و چون می بینیم که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است تباہ و فاسد نشده

، پس می فهمیم که رابطه ای میان همه آنها هست ، و نظام در همه آنها یکی است . از اینجا هم می فهمیم که پس مدیر همه عالم

یکی است.

این است آنچه که مورد نظر جمله ((اذا لذهب كل الله بما خلق )) می باشد و معنای آن این است که : اگر با خدا خدایانی دیگر می

بود، هر یک از آن خدایان از دیگران جدا می شد، و تدبیر مخصوص به خود می داشت.

بیان حجت دیگری بر نفی تعدد آلهه که جمله ((ولعلا بعضهم على بعض )) متضمن آن است.

((ولعلا بعضهم على بعض )) - این جمله محذور دیگر تعدد آلهه را می رساند، که از این محذور و تالی فاسد یک حجت دیگری

علیه تعدد آلهه تاءلیف می یابد. به این بیان که تدبیر ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 88

جاری در عالم چند قسمند، یکی تدبیر عرضیه ، یعنی تدبیرهایی که در عرض هم قرار دارند، مانند تدبیر جاری در تری و تدبیر

جاری در خشکی ، که در عرض هم هستند، و نیز مانند دو تدبیر جاری در آب و آتش.

و قسم دیگر تدبیر طولی اند، و به دو قسم تقسیم می شوند، یکی تدبیر عام کلی و حاکم ، و دیگری تدبیر خاص جزئی و محکوم ،

مانند تدبیر عام عالم زمین و تدبیر خاص عالم نبات که جزئی از زمین است و نیز مانند تدبیر عام عالم سماوی ، و تدبیر خاص عالم

کوکبی معین که جزئی از آسمان است و مانند تدبیر عام عالم مادی ، و تدبیر خاص نوعی از انواع مادیات.

پس بعضی از تدبیر هست که نسبت به بعضی دیگر علو و تسلط دارد، به این معنا که طوری هست که اگر تدبیر زیر دست آن از

صفحه 4736 از 6775

آن منقطع گردد به کلی باطل و تباہ می شود، چون قوامش به تدبیر ما فوقش بستگی دارد، عیناً مانند اینکه اگر زمینی نمی بود،

دیگر معنا نداشت که انسان زمینی وجود داشته باشد، پس اگر تدبیر عام زمینی نباشد، معنا ندارد که عالم انسان جداگانه و

مخصوص به خود تدبیری داشته باشد.

و لازمه روشن دو قسم بودن تدبیر، این است که خدای مدبر تدبیر عام عالمی ، نسبت به خدای مدبر یک نوع خاص از عالم تفوق و

برتری داشته باشد و این نسبت به آن زیر دست و خوار و خفیف باشد، و استعلاء و تفوق یک الله بر الله دیگر عقلاً محال است.

نه از این جهت که به طوری که مفسرین پنداشته اند لازمه اش مغلوب بودن یک الله در مقابل دیگری ، و یا ناقص بودن قدرت او

نسبت به آن دیگری ، و محتاج بودن این در تمامیتش به دیگری ، و محدود بودنش است ، تا مستلزم ترکیب و امکان باشد، و

امکان با ((الوهیت )) و ((وجوب وجود)) نسازد، چون اگر اشکال این باشد وثنی ها در پاسخ می گویند: ما هم نمی گوییم آلهه

غیر خدا هم واجب الوجودند، و محتاج نیستند، و نقص و محدودیت ندارند، چون وثنی مذهبان آلهه خود را ممکن الوجود می

دانند، اما ممکناتی عالی ، که تدبیر ممکنات پایین تر به آنها واگذار شده و خود مربوب خدا و در عین حال رب ما دون خویشند، و

خدای تعالی رب الارباب و الله الاالله و به تنها ی واجب الوجود بالذات است.

بلکه محال بودن تفوق مجبور از این جهت است که : لازم می آید خدای مادون ، استقلالی در تدبیر و تائییر نداشته باشد، چون

احتیاج به اجازه مافوق با استقلال نمی سازد، پس ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 89

مدبر سافل در تدبیر و تائییر محتاج به مدبر عالی است ، و با این احتیاج دیگر معنا ندارد نام او را الله و مدبر بگذاریم ، بلکه در

حقیقت یکی از اسبابی است که تدبیر موجودات پایین تر محتاج به آن است ، نه اینکه الله یعنی مدبر مستقل در تاءثیر و تدبیر باشد

پس آنچه که الله فرض کرده اند الله نیست ، بلکه یکی از اسبابی است که واسطه در تدبیر مادون است ، و در عالم اسباب کسی نمی

تواند منکر اسباب باشد، ولی این چه ربطی به تعدد آلهه دارد.

اشاره به تفاسیر دیگر در معنای آیه شریفه

این آن معنایی است که دقت در آیه آن را افاده می کند ولی مفسرین در تقریر حجت آیه ، مسلک های مختلفی پیش گرفته اند که

جامع مشترک همه آنها این است که تعدد آلهه مستلزم اموری است که آن امور خود مستلزم امکان آلهه است ، و در آخر نتیجه

گرفته اند که امکان با واجب الوجود بودن آلهه نمی سازد، و مستلزم خلف است ، یعنی چیزی که الله فرض شده الله نباشد.

و همانطور که اشاره کردیم وثنی ها خود متلزم به امکان آلهه هستند، و هیچ وثنی مذهبی کسی را غیر از خدا واجب الوجود نمی

داند، در این میان بعضی از مفسرین تندرویهایی هم کرده اند که آیه شریفه از آنها به کلی اجنبی است ، آنان مقدماتی چیده اند که

آیه شریفه هیچ اشاره ای هم به آنها ندارد، تا چه رسد به تصریح ، بعضی دیگر کندرؤی کرده و گفته اند: این ملازمه ای که در آیه

شریفه میان تعدد آلهه و عالی و دانی بودن آنها بیان شده یک ملازمه عادی است نه عقلی ، و آیه می خواهد بگوید عادتا وقتی دو

سرپرست در یک اداره ای باشند یکی دیگری را زیر دست خود می کند و این دلیل دلیلی است اقناعی نه قطعی ولی خواننده عزیز

قطعی بودن آن را فهمید.

در اینجا اشاره به یک نکته بسیار لازم است ، که اگر اشاره نشود خوف اشتباه در بین هست ، و آن تعبیر در جمله ((الذهب كل الله

بما خلق )) است ، که به هر الهی خلقتی را نسبت داده ، و ممکن است شما خواننده این را یک اقرار ضمنی از قرآن دانسته و بگویی

:پس قرآن قبول دارد که غیر از خدای تعالی هم خالق هایی هستند.

دفع این شببه به این است که اگر یادتان باشد گفتیم که مشرکین تنها ((تدبیر)) را به آلهه نسبت می دهند، نه ((ایجاد)) را و همه

معترضند که ایجاد عالم مخصوص خدای تعالی است ، چیزی که هست در بعضی از جاها تدبیر شکل خلقت به خود می گیرد، مانند

خلقت جزیی از جزئیات که با وجود آن نظام کلی تمامیت پیدا می کند، که این هر چند نسبت به ترجمه تفسیر المیزان جلد 15

صفحه 4737 از 6775

صفحه 9

خودش خلق است ، اما نسبت به نظام کلی و ما فوق تدبیر است ، پس در حقیقت در آیه مورد بحث مقصود ((از ما خلق ))، فعل و

تدبیر به هم آمیخته می باشد، و در قرآن کریم کلمه ((خلق )) به فعل نسبت داده شده ، مانند آیه ((و الله خلقکم و ما تعملون )) و

آیه ((وجعل لكم من الفلك و الانعام ما ترکبون ))

پس عقیده مشرکین این است که هر یک از آلهه خالق مادون خویشند، یعنی فاعل آنند، همانطور که هر یک از ما فاعل فعل

خودش است ، اما در عین اینکه ما خالق فعل خویش هستیم ، وجود را خدا به فعل ما می دهد، و ایجاد اشیاء، مخصوص به خدای

سبحان است و بس و هیچ کس در این تردیدی ندارد، نه موحد و نه بت پرست ، مگر بعضی از متكلمين که هنوز نتوانسته اند فرق

میان فعل و ایجاد را بفهمند.

آیه شریفه با تنزیه خدای تعالی ختم شده ، و فرموده : ((منزه است خدا از آنچه در باره اش می گویند ))

عَلَيْهِ الْغَيْبُ وَ الشَّهَدَةُ فَتَعْلَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ این جمله صفتی است برای اسم جلاله که در جمله ((سبحان الله عما يصفون )) قرار داشت ،

و اگر دنبال اسم جلاله و بلافاصله نیاورد، بدین منظور بود که بفهماند خدا خودش هم علم به تنزه ش از ((ما يصفون )) دارد، و ما

يصفون به طوری که از سیاق برمی آید عبارت است از شرک ، در نتیجه معنای جمله مذکور همان معنایی است که آیه ((اتتبئون

الله بما لا يعلم في السموات ولا في الأرض سبحانه و تعالى عما يشركون ))

و بنابراین در حقیقت برگشت جمله مورد بحث به یک احتجاج جداگانه است بر نفی شرکاء و آن احتجاج عبارت است از شهادت

خود خدا به اینکه من هیچ شریکی برای خود سراغ ندارم ، همچنان که جمله ((شهد الله انه لا اله الا هو)) نیز مخصوص همین شهادت

است ، چیزی که هست در این جمله شهادت به عدم علم نداده بلکه شهادت بر نفی اصل وجود شریک داده است . ترجمه تفسیر

## المیزان جلد 15 صفحه : 91

بعضی از مفسرین گفته اند: این جمله برهان دیگری است بر اثبات علو خدا، به این بیان که تعدد آلهه مستلزم جهل است که خود

یکی از نواقص و ضد علو است ، چون هر چیزی که دو تا شد، این یکی اطلاعی از آنچه در حقیقت ذات آن دیگری هست ندارد،

و مثل خود او را نمی شناسد، و این خود یک نوع جهل و قصور است.

ولی این تقریر مانند سایر تقریرهایی که کرده اند، به درد نفی چند الله واجب الوجود می خورد، و ما گفتیم که وثنی مذهبان خود

اقرار دارند بر اینکه واجب الوجود یکی است و آلهه خود را واجب الوجود نمی دانند، علاوه بر این بعضی از مقدمات که برای دلیل

مذکور آورده مخدوش است.

فتَعَلَى عَمَّا يُشِرِّكُونَ این جمله تفریغ بر همه مطالب و حجت های گذشته است که بر نفی شرکاء اقامه شد.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِينِي مَا يُوعَدُونَ رَبَّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ چون از نقل سخنان مشرکین و انکارشان نسبت به روز قیامت و

استهزایشان به رسولان فارغ شد، و علاوه بر این به اقامه حجت بر اثبات حقیقت قیامت نیز پرداخت ، اینک در این جمله به تهدید

قبل بازگشته و به پیامبر خود دستور می دهد که : از پروردگار خود بخواهد تا او را به آن عذابی که به ایشان وعده داده دچار نکند

و اگر آن عذاب را دید او را نجات دهد.

پس جمله ((قل رب اما ترینی ما يوعدون )) امر به دعا و استغاثه است و تکرار کلمه ((رب )) به منظور تاء کید در تصرع است و

کلمه ((ما)) در جمله ((اما ترینی )) زایده و برای این آورده شده که بدان وسیله نون تاء کید بر فعل شرط درآید، چون اگر آن نبود

جايز نبود نون تاء کید در آخر فعل شرط بباید، پس اصل جمله مذکور ((ان ترنی )) بوده و جمله ((ما يوعدون )) دلالت دارد بر

اینکه بعضی از عذابهایی که مشرکین به آنها تهدید شده اند عذاب دنیوی بوده ، چون می فرماید: اگر آن عذاب را به من نشان دادی مرا از آن نجات بده ، و از جمله ((رب فلا تجعلنى فی القوم الظالمين - پروردگارا مرا در میان قوم ستمکار قرار مده )) به طور

صفحه 4738 از 6775

کتابه فهمیده می شود که اگر آن جناب در حال فروض آمدن عذاب بر کفار در میان آنان باشد عذاب او را هم می گیرد. ترجمه

تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 92

و إِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدْرُوْنَاهُنَّ جَمْلَهُ خَطَابٌ بِهِ رَسُولُهُ خَدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اسْتَ وَمَنْظُورٌ از آن تسلیت و دلخوش

کردن او است و می فرماید که : خدای تعالی قادر است تو را از عذابی که به مشرکین نشان می دهد نجات دهد و شاید مراد از آن عذاب همان عذابی است که در جنگ بدر بر سر مشرکین آورد، و با اینکه به رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و مؤمنین هم نشان داد، مع ذلک آنان را نجات داده ، بلکه مایه شفای غیظ دلهای آنان کرد.

إِذْفَعْ بِالْتَّى هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَاتِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُ فُونِيغْنِي آنچه بدی از ایشان می بینی با نیکی تلافی کن و تازه از بین خوبی ها خوبتر

آنها را انتخاب کن ، مثل اینکه اگر بدی آنان به صورت آزار و اذیت است ، تو، به ایشان احسان کن و منتها درجه طاقت خود را در احسان به ایشان مبدول بدار، و اگر این مقدار نتوانستی هر چه را که توانستی ، و اگر آنهم مقدور نبود حداقل از ایشان اعراض کن.

و اینکه فرمود: ((نحن اعلم بما يصفون )) ما بهتر می دانیم که چه برداشتی از دعوت تو دارند، یک نوع تسلیت خاطر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است ، تا از آنچه از ایشان می بیند ناراحت و غمگین نشود و از جراءتی که نسبت به پروردگارشان به خرج می دهنده، اندوهگین نگردد، چون خدا بهتر می داند که چه چیزها می گویند. و قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَتِ الشَّيَاطِينَ وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِي معنای ((همزات الشیاطین ))

در مجمع البيان گفته کلمه ((همزة )) به معنای شدت دفع است ، و حرف همزه (یکی از حروف الفباء) را هم از این جهت همزه

نامیده اند که چون از ته حلق ادا می شود، باید بیشتر به حلق اعتماد داشته باشد، و با فشار بیشتری به خارج دفع گردد، و همزه

شیطان به معنای دفع او به سوی گناهان از راه گمراه کردن است . و در تفسیر قمی از امام عسکری (علیه السلام ) نقل کرده که

فرمود همزه شیطان آن وسوسه هایی است که در دلت می اندازد.

در این دو آیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) را دستور می دهد که از اغوای شیطانها به پروردگار خود پناه ببرد، و از اینکه شیطانها نزدش حاضر شوند به آن درگاه ملتجمی شود و در این تعبیر اشاره ای هم به این معنا هست که شرک و تکذیب مشرکین هم

از همان همزات شیطانها، و احاطه و حضور آنها است . المؤمنون

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 93

118 ، سوره مومنون - آیات 99

حتى إِذَا جَاءَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبُّ الرِّجُونَ (99) (لَعَلَى أَعْمَلِهِ صَلَحًا فَيَمَّا تَرَكْتَلَا إِنَّهَا كَلِمٌ . هُوَ قَائِلُهَا وَ مَنْ وَرَأَهُمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ

يُبَعَّدُونَ (100) (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ (101) (فَمَنْ نَقْلَتْ مَوَرِينَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (102) (وَ مَنْ

خَفَّتْ مَوَرِينَهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَلِدُونَ (103) (تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَلِحُونَ (104) (أَلَمْ تَكُنْ إِيمَانِي تُتَلَى

عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَدِّبُونَ (105) (قَالُوا رَبَّنَا غَلَبْتَ عَلَيْنَا شِقْوَتَنَا وَ كَنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (106) (رَبَّنَا أَخْرَجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عَدْنَا فَإِنَّا ظَلَمُونَ (107) (قَالَ

اَخْسِئُوكُمْ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ (108) (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا إِمَانًا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ (109) (فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ

سِخْرِيً . اَتَى أَنْسُوكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَحَّكُونَ (110) (إِنِّي جَزِيَّتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَاثِرُونَ (111) (قَلَ كَمْ لَيْسَتُمْ فِي الْأَرْضِ

عَدَدَ سِينِينَ (112) (قَالُوا لَيْسْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَئَلَ الْعَادِينَ (113) (قَلَ إِنْ لَيْسَتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَتَلَمَّوْنَ (114) (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا

خَلَقْنَاكُمْ عَبَّثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجِعُونَ (115) (فَتَعَلَّى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحُقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعِرْشِ الْكَرِيمِ (116) (وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ لَا

بُرْهَنَ لَهُ يَهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكُفَّارُونَ ( 117 ) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاجِحِينَ ( 118 ) ترجمه تفسیر المیزان

جلد 15 صفحه : 94

صفحه 6775 از 4739

ترجمه آيات

تا آنگاه که وقت مرگ هر یکشان فرا رسد در آن حال آگاه و نادم شده گوید بارالها مرا به دنیا بازگردان ( 99 ) تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه (مرا بازگردان) را از حسرت همی گوید و از عقب آنها عالم بزرخ است تا روزی که برانگیخته شوند ( 100 ) پس آنگاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خوبیشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد ( 101 ) پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است آنان رستگارانند ( 102 ) و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد آنان کسانی هستند که نفس خوبیش را در زیان افکننده به دوزخ مخلد خواهند بود ( 103 ) آتش دوزخ صورتهای آنها را می سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست ( 104 ) (و به آنها خطاب شود) آیا آیات من بر شما تلاوت نشد؟ و شما از جهل تکذیب آیات ما نکردید؟ ( 105 ) آن کافران در جواب گویند بارالها به ما (رحم کن) که شقاوت بر ما غلبه کرد و کار ما به گمراهی کشید ( 106 ) پروردگارا ما را از جهنم نجات ده اگر دیگر بار عصیان تو کردیم همانا بسیار ستمکار خواهیم بود ( 107 ) باز به آنان خطاب سخت شود ای سگان به دوزخ شوید و با من لب از سخن فرو بندید ( 108 ) زیرا شمایید که چون طایفه ای از بندگان صالح من روی به من آورده و عرض می کردند بارالها ما به تو ایمان آوردیم تو از گناهان ما درگذر و در حق ما لطف و مهربانی فرما که تو بهترین مهربانان هستی ( 109 ) در آن وقت شما کافران آن بندگان خاص مرا تمسخر می کردید تا آنجا که مرا به کلی فراموش کرده بر آن خدایپرستان خنده استهزا می نمودید ( 110 ) من هم امروز جزای صبر بر آزار و سخریه شما را به آن بندگان پاک خود خواهم داد و آنها امروز سعادتمند و رستگاران عالمند ( 111 ) آنگاه خدا به کافران گوید که می

(دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید) 112

ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 95

آنها پاسخ دهنده تمام زیست مادر زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز (اگر ما خطا گوییم) از فرشتگان حسابگر عمر خلق باز پرس ( 113 ) خدا فرماید شما اگر از حال خود آگاه بودید می دانستید که مدت عمرتان در دنیا بسیار اندک بود ( آیا چنین

پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم هرگز به ما رجوع نخواهید کرد ( 115 ) زیرا خدای به حق ، برتر از آن است که عبث کند که هیچ خدایی به جز همان پروردگار عرش کریم نخواهد بود ( 116 ) و هر کس غیر خدا کسی را به الهیت خواند حساب کار او نزد خداست و البته کافران را فلاح و رستگاری نیست ( 117 ) و تو ای رسول ما دعا کن و بگو بارالها بیامرز و ببخش که تو ( بهترین بخشندگان عالم وجودی ) 118

بیان آیاتاین آیات عذاب آخرتی را که در خلال آیات قبل به مشرکین وعده داد به طور مفصل بیان می کند و آغاز آن را از روز مرگ تا قیامت و از قیامت تا ابدیت معرفی می کند، و این معنا را خاطر نشان می سازد که زندگی دنیا که ایشان را مغور کرده، و از آخرت باز داشته ، بسیار ناچیز و اندک است ، (اگر بخواهند بفهمند) و در آخر این آیات که آخر سوره است سوره را با خطابی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) ختم می کند، و در آن خطاب به وی دستور می دهد که از او درخواست کند همان چیزی را که خودش از بندگان مؤمن خود و رستگاران در آخرت حکایت کرده بود، و آن این بود که گفتند: ((رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین - پروردگارا بیامرز و رحم کن که تو بهترین رحم کنندگان هستی )) اتفاقا سوره را هم با مسأله رستگاری همین طائفه افتتاح کرده و فرموده بود که اینها وارث بهشتند.

وصف حال مشرکین در حال رویارو شدن با مرگ و تمنای بازگشت نمودن و عدم اجابت آن(قال رب ارجعون ...) حتى إِذَا جَاءَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي كلمه ((حتى )) متعلق به ما قبل است که به خدای تعالی نسبت ها می دادند، که منزه از

آنها است ، یعنی ، همچنان اینگونه نسبت ها به او می دهنند ، و به او شرک می ورزند و با مال و فرزندان که به ایشان داده ایم مغزور می شوند تا مرگشان برسد ، و آیاتی که میان این غایت ((حتی )) و آن مغیا (شرک ورزیدن آنان ) فاصله شده ، جمله های مутرضه

صفحه 6775 از 4740

هستند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 96

((قال رب ارجعون )) - ظاهرا خطاب در ((برگردانید مرا)) به ملائکه موکل بر مرگ است ، و کلمه رب استغاثه ای است که حرف

ندایش (ای) حذف شده ، و این استغاثه جمله ای است مутرضه که میان ((قال )) و ((ارجعون )) فاصله شده و تقدیر آن گفت - در

حالی که به پروردگار خود استغاثه می کند- برگردانید مرا می باشد.

بعضی از مفسرین گفته اند: خطاب ((ارجعون )) به همان ((رب )) است ، و اگر آن را جمع آورده و گفته : ((برگردانید)) از باب تعظیم است ، همچنان که همسر فرعون بنا به حکایت قرآن کریم به شوهر خود فرعون گفت : ((قرء عین لی و لک لا تقتلوه - نور

چشم من و تو باشد و او را نکشید ))

بعضی دیگر گفته اند: این از باب جمع فعل است نه جمع فاعل ، به این معنا که می رساند چند مرتبه می گوید ((پروردگارا ارجعني ارجعني ارجعني )) مرا برگردان برگردان ، برگردان ، همچنان که بعضی در معنای شعر زیر همین را گفته اند:

قفانیک من ذکری حبیب و منزل

بسقط اللوی بین الدخول فحومل((برخیزید، برخیزید تا گریه کنیم از یاد محبوب و منزل واقع در سقط اللوی بین دخول و حومل ))

که معنای قفا (که صیغه تثنیه و دو نفری است ) ((قف ، قف )) است.

ولی این دو وجه شاذ و در محاورات عرب نادر است ، هم جمع آوردن به منظور تعظیم و هم به منظور جمع فعل ، و نباید کلام

فصیح خدای را بر چنین معانی حمل کرد.

لَعْلَى أَعْمَلُ صِلْحًا فِيمَا تَرَكْتَ كَلَامًا إِنَّهَا كَلِمٌ هُوَ قَاتِلُهَا كَلِمٌ (العل) برای امیدواری است و در اینجا وقتی عذاب خدای را می بینند که

مشرف بر ایشان شده اظهار چنین امیدی می کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند، همچنان که در جای دیگر قرآن وعده صریح

به عمل صالح می دهند و می گویند: ((فارجعنا نعمل صالحنا)) و در جای دیگر همین معنا را با تعبیر تمدنی ذکر کرده ، که می

گویند: ((يا ليتنا نرد و لا نكذب بآيات ربنا ))

((اعمل صالحًا فيما تركت )) - يعني ((اعمل عملاً صالحًا)) تا به جای آورم عمل صالح ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 97

در آنچه که (از اموال ) از خود به جای گذاشته ام یعنی آن اموال را در راه خیر و احسان و هر راهی که مایه رضای خدا است خرج

کنم.

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از ((ما تركت )) دنیا است که با مردن ترکش کردند و مراد از عمل صالح تنها اتفاق مالی نیست ،

بلکه همه عبادات مالی و غیر مالی از قبیل نماز، روزه، حج، و غیره است.

گفتار این مفسر بد نیست ولی احتمال اولی با ظاهر آیه بهتر وفق می دهد.

((كلاً إنها كلام، هو قاتلها)) - يعني هرگز، او به دنیا برنمی گردد، و این سخن (مرا برگردانید باشد که در آنچه به جای نهاده ام

عملی صالح کنم )، تنها سخنی است که او می گوید: یعنی سخنی است بی اثر، و این کنایه است از اجابت نشدن آن.

((و من ورائهم بربخ الى يوم يبعثون (...)

معنای ((بربخ )) و مراد از: ((و من ورائهم بربخ الى يوم يبعثون ))

کلمه ((بربخ )) به معنای حائل در میان دو چیز است ، همچنان که در آیه ((بینهما بربخ لا بیغیان )) به این معنا آمده ، و مراد از

اینکه فرمود: بربخ در ماورای ایشان است ، این است که این بربخ در پیش روی ایشان قرار دارد، و محیط به ایشان است و اگر

آینده ایشان را و راءی ایشان خوانده ، به این عنایت است که بربخ در طلب ایشان است ، همان طور که زمان آینده امام و پیش

روی انسان است و در عین حال گفته می شود: ((وراء ک یوم کذا)) معنایش این است که چنین روزی به دنبال تو است و این تعبیر

به این عنایت است که زمان طالب آدمی است ، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند، و اینهم که بعضی گفته اند: کلمه

صفحه 4741 از 6775

((وراء)) به معنای احاطه است معنایش همین است ، همچنان که در آیه ((و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفين. غصبا هم معنای

دنبال هست و هم معنای احاطه.

و مراد از ((برزخ )) عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می کنند تا قیامت برسد این

آن معنایی است که سیاق آیه و آیاتی دیگر و روایات بسیار از طرق شیعه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت

(علیهم السلام ) و نیز از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارد و بحث پیرامون آن در جلد اول این کتاب گذشت . ترجمه تفسیر المیزان

جلد 15 صفحه : 98

بعضی گفته اند: مراد از آیه این است که بین ایشان و بین دنیا حاجز و حائلی است که نمی گذارد ایشان تا روز قیامت دیگر به دنیا

باز گرددن، بعد از قیامت هم که دیگر بر نگشتن معلوم است پس این جمله می خواهد بر نگشتن به دنیا را تاء کید کند و به کلی

ماء یوسشان نماید. ولی این حرف صحیح نیست ، چون از ظاهر سیاق بر می آید که حائل و برش مذکور بین دنیا و روز قیامت که

در آن مبعوث می شود امتداد دارد نه بین ایشان و برگشت به دنیا، چون اگر مراد حائل میان ایشان و برگشت به دنیا بود قید ((الى

یوم یبعثون )) لغو می شد، البته نه از این جهت که مفهوم جمله ((تا روز قیامت بر نمی گرددن)) این است که بعد از قیامت بر می

گرددن و آن هم محال است ، بلکه از این جهت که اصل این تقيید لغو است و لو اينکه از خارج یا از آيات دیگر دانسته باشیم که

بعد از قیامت بازگشت محال است.

علاوه بر این ، بین این سخن که گفتند: ((پس ، این جمله می خواهد بر نگشتن به دنیا را تاء کید کند، و به کلی ماء یوسشان نماید))

و اینکه می گویند بر نگشتن بعد از قیامت مفهوم از خارج است نظری تناقض است ، بلکه بر گشت معنا به این می شود که بخواهد بر

نگشتن مطلق را که از کلمه ((کلا)) استفاده می شود با بر نگشتن موقت محدود به حد ((الی یوم یبعثون )) تاء کید کند (دقیق)

(بفرمایید)

مقصود از اینکه در قیامت حسب و نسبی در بین نیست و کسی از حال دیگری نمی پرسد

فَإِذَا نُفْخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ مراد از این نفخه ، نفخه دوم صور است که در آن همه مردگان زنده می

شوند، نه نفخه اول که زندگان در آن می میرند، همچنان که بعضی پنداشته اند، چون نبودن انساب و پرسش و سنگینی میزان و

سبکی آن و سایر جزئیات همه از آثار نفخه دوم است.

و در جمله ((فلا انساب بینهم )) آثار انساب را با نفی اصل آن نفی کرده ، نه اینکه واقعا در آن روز انساب نباشد، (زیرا انساب

چیزی نیست که به کلی از بین برود)، بلکه مراد این است که در آن روز انساب خاصیتی ندارد، چون در دنیا که انساب محفوظ و

معتبر است ، به خاطر حوايج دنيوي است . و زندگي اجتماعي دنیا است که ما را ناگزير می سازد تا خانواده و اجتماعي تاءسيس

كنيم . وقتی اين کار را كردیم ، باز مجبور می شویم عواطف طرفینی ، و تعاون و تعاضد و سایر اسباب را که مایه دوام حیات

دنیوی است معتبر بشماریم آن که فرزند خانواده است به وظایفی ملتزم می شود، و آن که پدر و یا مادر خانواده است به وظایفی

دیگر ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 99

ملتزم می گردد. ولی روز قیامت . ظرف پاداش عمل است ، دیگر نه فعلی هست ، نه التزام به فعلی . و در آن ظرف همه اسباب که

یکی از آنها انساب است از کار می افتاد و دیگر انساب اثر و خاصیتی ندارد.

(() و لا یتساءلون )) - در این جمله روشن ترین آثار انساب را یادآور شده ، و آن احوال پرسی میان دو نفر است که با هم نسبت

دارند، چون در دنیا به خاطر احتیاجی که در جلب منافع و رفع مضار به یکدیگر داشتند، وقتی به هم می رسیدند احوال یکدیگر را

می پرسیدند، ولی امروز که روز قیامت است دیگر کسی احوال کسی را نمی پرسد.

خواهی گفت : این معنا با آیات دیگر که تسائل را اثبات می کند منافات دارد، مانند: آیه ((و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون ))

صفحه 4742 از 6775

در پاسخ می گوییم : نه ، منافات ندارد، زیرا این آیه مربوط به تسائل اهل بہشت بعد از ورود به بہشت ، و تسائل اهل جهنم بعد از

ورود به جهنم است ، و آیه مورد بحث مربوط به تسائل در پای حساب و حکم است ، و تسائل اهل محشر را در آن هنگام نفی می کند.

فَمَنْ شَقِّلَتْ مَوَرِينَةُ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ...فِي جَهَنَّمَ خَلِدُونَكُلِمَه ((موازين )) جمع میزان و یا جمع مؤzon است ، و مؤzon عبارت

است از همان اعمالی که آن روز سنجیده می شود و درباره معنای میزان و سنگینی و سیکی آن در تفسیر سوره اعراف کلامی گذراندیم.

تَلْفُحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَلْحُونَدَر مجتمع البیان گفته کلمه ((لفح )) و همچنین ((نفح )) به یک معنا است ، با این تفاوت که

لفح تاءیر بیشتر و کاریتر دارد، که عبارت است از مسمومیت جلدی که پوست صورت را خراب می کند، ولی نفح به معنای باد

شدیدی است که پوست صورت را اذیت کند و کلمه ((کالح )) از ((کلوح )) است که به معنای جمع شدن و خشکیدن لبها است ،

به طوری که دیگر نتواند دندانها را پوشاند.

و معنای آیه این است که لهیب و هرم آتش آنچنان به صورتهایشان می خورد که لبهاشان را می خشکاند، به طوری که

دندانهایشان نمایان می شود، مانند: سر گوسفنده که روی آتش گرفته باشند. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 100

أَلَمْ تَكُنْ ءاَيَتِي تُثْلِي عَلَيْكُمْ...يعنى به ایشان گفته می شود: آیا آیات من برای شما خوانده نشد و آیا شما نبودید که آنها را تکذیب می کردید؟.

توضیح اینکه اهل عذاب در مقام اعتراف و تقاضای برگشت می‌گویند: ((رَبَّنَا غُلْبَةٌ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا ( (...

قالُوا رَبَّنَا غُلْبَةٌ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كَنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ كَلْمَه ((شقاوت و شقاوت و شقاء)) ضد سعادت است ، و سعادت هر چیزی خیری است

که مختص به او است و شقاوتش نداشتن آن خیر است و به عبارت دیگر: شقاوت به معنای شر مختص به هر چیزی است.

((غُلْبَةٌ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا)) – یعنی پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و اگر شقاوت را به خود نسبت دادند، اشاره است به اینکه

خودشان نیز در غلبه شقاوتشان مؤثر و دخیل بوده اند و آن را به سوء اختيار خود برای خود انتخاب کردند، به دلیل اینکه دنبال این

آیه گفتند: پروردگارا ما را از دوزخ در آور که اگر این دفعه همان خطاهرا را تکرار کنیم ستمکار خواهیم بود، چون در این جمله

وعده حسنات می‌دهند. و اگر سعادت و شقاوت اختیاری و اکتسابی نباشد، وعده معنا ندارد، چون اگر از جهنم به سوی دنیا باز

گردند تازه همان حال اول را خواهند داشت . ولی در عین اینکه خود را مقصرا دانسته اند، در عین حال خود را مغلوب شقاوت هم

دانسته اند، به این معنا که نفس خویش را چون صفحه ای بی رنگ دانسته اند که هم می‌توانسته رنگ سعادت قبول کند و هم به

رنگ شقاوت در آید، چیزی که هست شقاوت بر آنها غلبه کرده و محل را به زور اشغال نموده ، اما این شقاوت ، شقاوت خودشان

بوده ، ((شقاوتنا)) شقاوتی بوده که در صورت سوء اختيار و ارتکاب گناهان حتمی بوده است ، چون در اول خود را مانند صفحه ای

بی رنگ و خالی از سعادت و شقاوت فرض کردند، پس اگر در عین حال شقاوت را شقاوت خود دانسته اند، این ارتباط به خاطر

همان سوء اختيار و ارتکاب گناهان است.

و کوتاه سخن اینکه ، می‌خواهیم بگوییم : در این جمله اعتراف کرده اند بر اینکه شقاوت جزء ذاتشان نبوده ، بلکه بدانها ملحق و

عارض شده و وقتی هم عارض شده که حجت بر آنها تمام بوده ، چون این سخن را بعد از اعتراض خدای تعالی به میان آوردن،

که پرسید: ((آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد ( (...

اهل دوزخ بعد از جمله مذکور گفتند ((و کنا قوماً ضالِّينَ)) و با این جمله اعتراف خود را تاء کید کردند. و این اعتراف مؤکد را

بدان جهت کردند که به این وسیله از عذاب خلاصی ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 101

یافته به دنیا بر گردند تا برای خود سعادت کسب کنند، چون در دنیا سابقه این کار را داشتند که اعتراف گناهکار و متمرد، به گناه

صفحه 4743 از 6775

و تمرد خود، توبه و پاک کننده او است و او را از آثار سوء گناه نجات می دهد. خواهی پرسید که : مگر نمی دانند آخرت ،

دارپاداش و جزاء است ، نه دار عمل و توبه چون اعتراف به گناه هم خود یکی از اعمال است ؟ می گوییم : چرا، می دانند ولی این

اظهار ندامت از باب ظهور ملکات باطنی است ، همچنان که در آن روز ملکات دیگری که در دنیا کسب کردند نیز از ایشان بروز

می کند، مثلا، وقتی حق برایشان ظاهر می شود و با چشم خود می بینند، شروع می کنند به انکار کردن ، که ما چنین و چنان

نکردیم ، و با این انکار خود، ملکه دروغگویی و انکار خود را بروز می دهند و قرآن کریم چند جا از این موارد را حکایت نموده ،

از آن جمله فرموده : ((بِيَوْمٍ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا، فَيَحْلِفُونَ لِهِ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ )) و نیز فرموده : ((إِنَّمَا قَيلَ لِهِمْ أَيْنَ مَا كَنْتُمْ تَشْرِكُونَ مِنْ مَنْ ))

دون الله ؟ قالوا ضلوا عنا، بل لم نكن ندعوا من قبل شيئاً ( ))

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَلِمُونَ مُنْظُورٌ از این درخواست ، به طوری که آیات دیگر بر آن دلالت می کند، درخواست برگشتن

به دنیا است ، و این در حقیقت از قبیل درخواست مسبب ، به زبان درخواست سبب است ، و مرادشان این است که به دنیا برگردند،

و عمل صالح کنند، توبه هم که الان (در دوزخ ) که این درخواست را می کردند کرده اند، در نتیجه از جمله کسانی خواهند شد

که هم توبه کرده و هم عمل صالح انجام داده اند.

قالَ أَخْسِئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِي أَغْبَرَ در مفردات می گوید: ((خسأة الكلب فحسأ)) معنایش این است که سگ را از روی اهانت چخ

کردم ، رفت و در گوشه ای نشست ، و عرب وقتی می خواهد به سگ بگوید: چخ ، می گوید: ((اخسا)) و بنا به گفته راغب ، در

کلام استعاره کایه ای به کار رفته ، و مراد از ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 102

این کلام زجر و چخ کردن اهل جهنم و قطع کلام ایشان است.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا إِيمَانًا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحْمَنَائِينَ ((فریق )) که در این آیه درباره آنان بحث

فرموده مؤمنین در دنیا هستند که ایمانشان ، توبه و بازگشت به سوی خدا است ، همچنان که در کلام مجیدش آن را توبه خوانده و

درخواستشان شمول رحمت راه - همان رحمتی که در آخرت مخصوص به مؤمنین است - در خواست توفیق برای سعادت است ،

تا در نتیجه عملی کنند که داخل بهشت شوند و به همین جهت در این آیه که متولی به خدا شده اند، اسم خیرالراحمین او را وسیله قرار دادند.

پس کلام مؤمنین در دنیا معنایش توبه و درخواست رستگاری و سعادت است ، و این عین همان چیزی است که اینان در این آیه خواسته اند، تنها فرقی که هست این است که موقف مختلف شده ، این حرف را باید در موقف دنیا می زندند.

فَاتَّخَذُتُمُوهُمْ سِخْرِي . اَحَتِي اَنْسُوكُمْ ذِكْرِي وَ كُتُمْ مِنْهُمْ تَضَحَّكُونَهُمْ ضَمِيرَهَايِ خطاب به کفار و ضمیرهای غیبت به مؤمنین بر می گردد، و سیاق شاهد است بر اینکه مراد از ((ذکری )) همان کلام مؤمنین است که در دنیا می گفتند ((ربنا آمنا فاغفرلنا و ارحمنا...)) که مضمون کلام خود کفار هم در آتش دوزخ همین است.

و اینکه فرمود: ((حتی انسوکم ذکری )) معنایش این است که همین اشتغالاتان به مسخره کردن مؤمنین ، و خندهیدن به ایشان ، ذکر مرا از یادتان برد ، و اگر اینطور نفرمود، بلکه فرمود: مؤمنین ذکر مرا از یادتان بردن، خواست تا بفهماند مؤمنین در نظر آنان احترام و شاءعی نداشتند، مگر همین که مسخره شوند.

إِنِّي جَرِيَتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائزُونَمراد از ((اليوم )) روز جزا است ، و متعلق صبر چیزی است که از سیاق فهمیده می شود و به خاطر اختصار نامش را نبرده و معنایش صبر در ذکر خدا است ، با اینکه شما ایشان را به خاطر همان ذکر مسخره می کردید و اینکه فرمود: ((انهم هم الفائزون )) در مقام حصر است ، یعنی تنها ایشان رستگارند نه شما.

و این آیات چهارگانه ((قال اخسوا... هم الفائزون )) در مقام ماءیوس کردن کفار است که به طور قطع از رستگاری خود ماءیوس

صفحه 4744 از 6775

شوند، به خاطر آن اعتراضی که کردند، و دنبالش تقاضای بازگشت به دنیا نمودند، و حاصل معنای آنها این است که به طور قطع

ماءیوس باشید، از آنچه طلب می کنید، و در طلب آن اعتراض به جرم نمودید، زیرا این طلب خود نوعی عمل است ، که آنهم

ظرفیت دنیا است ، همچنان که بندگان مؤمن من دنیا را وسیله رستگاری ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 103

خود کرده ، و عمل می کردند، و شما ایشان را مسخره می کردید، و به آنان می خنديدید، تا آنجا که عمل را رها کرده ، و آن را

با سخربای اهل عمل عوض کردید، تا امروز رسید، که روز جزا است ، و دیگر عمل ممکن نیست ، در نتیجه آنان با رسیدن به پاداش

عمل خود رستگار شدند، و شما تهی دست ماندید، و چون خود را تهی دست یافتید، در تلاش برآمدید که برای خود کاری کنید

و حال آنکه امروز روز کار و عمل نیست ، تنها روز جزا است.

قلَ كَمْ لَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَّةَ سِينِينَ اِنَّ اَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوُنَ مَا يَوْمَنَ لَمْ يَلْبِسُوا اَلَا سَاعَةً. من نهار) و غير از

چقدر بود؟ و این پرسش در چند جا از کلام مجیدش آمده و منظور از آن پرسش از مدت درنگ در قبور است ، همچنان که آیه

((و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ. يَقْسِمُ الْمُجْرَمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ.)) و آیه ((كَانُوهِمْ يَوْمَ يَرَوُنَ مَا يَوْمَنَ لَمْ يَلْبِسُوا اَلَا سَاعَةً. من نهار)) و غير از

این دو از آیات دیگر بر آن دلالت دارد پس دیگر نباید به گفتار بعضی از مفسرین اعتنا کرد که گفته اند: مراد از درنگ درنگ در

دنیا است ، و همچنین احتمال بعضی دیگر که گفته اند ممکن است مجموع مکث در دنیا و بزرخ باشد.

قالُوا لَيْسَنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَئَلَ الْعَادِيَنَظَاهِرُ سِيَاقُ اِنَّهُمْ يَوْمَ اِذَا يَرَوُنَ مَا يَوْمَنَ لَمْ يَلْبِسُوا اَلَا سَاعَةً. من نهار) و اگر

درنگ در بزرخ را معادل بعضی از یک روز از روزهای دنیا کردند، از این باب است که خواسته اند عمر آن را در مقایسه با

زندگی ابدی قیامت که آن روز برایشان مشهود می شود، اندک بشمارند. مؤید این معنا تعبیری است که در جای دیگر قرآن آمده

که از عمر بزرخ به ساعت و در بعضی جاها به شامی از یک روز، و یا به ظهری از آن تعبیر کردند.

و اینکه گفتند: ((فَسَلِّلُ الْعَادِينَ )) معنایش این است که : ما خوب نمی توانیم بشماریم ، از کسانی بپرس که می توانند بشمارند، که

بعضی از مفسرین آنان را به ملاٹکه ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 104

تفسیر کرده اند، که شمارشگر ایامند، و بعید هم نیست که چنین باشد.

قَلَ إِنَّ لَيْسْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَقْلِمُونَكُوينَدَه این جمله خدای سبحان است و در این جمله نظریه کفار که عمر بزرخ را اندک

شمردن تصدیق شده و زمینه برای جمله آخر آیه فراهم شده که می فرماید: ای کاش می دانستید.

و معنای آن این است که خدای تعالی فرمود: مطلب همین است که شما گفتید، مدت مکث شما در بزرخ اندک بود، ولی ای کاش

در دنیا هم این معنا را می دانستید که مکث شما در قبور چقدر اندک است و پس از آن مکث اندک ، از قبرها بیرون می شوید، و

در نتیجه منکر بعث نمی شدید تا به چنین عذابی جاودانه دچار گردید و البته آرزو در کلام خدای تعالی و همچنین رجاء و امید

راجع به مخاطب و یا راجع به مقام است نه راجع به خود خدا، (چون آرزو و امید در ذات باری تعالی معنا ندارد)

بعضی از مفسرین کلمه ((لو)) را در آیه شریفه شرطیه و جمله را فعل شرط گرفته و جزء آن را محذوف دانسته ، و آنگاه در

تصحیح این فرضیه دست و پایی کرده که ذوق سلیم به هیچ وجه آن را نمی پسندد و اصولا شرطیه بودن کلمه مذکور، از سیاق آیه

بعید است که بعدش برای خواننده روشن است ، و از آن بعیدتر این است که کلمه مذکور را ((لو)) وصلیه بگیریم ، چون ((لو))

وصلیه هیچ وقت بدون واو عطف استعمال نمی شود.

اشارة به برهانی برای مسأله بعث با بیان منزه بودن خدای ملک حق از انجام کار بیهوده و عبث.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا... رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمُ بعده از آنکه احوال بعد از مرگ و سپس مکث در بزرخ ، و در آخر مسأله قیامت را

با حساب و جزایی که در آن است برای کفار بیان کرد، در این جمله ایشان را توبیخ می کند که خیال می کردند مبعوث نمی شوند، چون این پندار خود جراءتی است بر خدای تعالی ، و نسبت عبث به او دادن است ، و بعد از این توبیخ به برهان مسأله بعث

صفحه 4745 از 6775

اشارة نموده و می فرماید: ((افحستم ...))، و حاصل این برهان این است که وقتی مطلب از این قرار بود که گفتیم : هنگام مشاهده مرگ ، و بعد از آن مشاهده برزخ ، و در آخر مشاهده بعث و حساب و جزا دچار حسرت می شوید، آیا باز هم خیال می کنید که ما شما را بیهوده آفریدیم ، که زنده شوید و بمیرید و بس ، دیگر نه هدفی از خلقت شما داشته باشیم ، و نه اثری از شما باقی بماند،

و دیگر شما به ما بر نمی گردید؟! ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 105

((فعالی الله الملك الحق ، لا اله الا هو رب العرش الكريم )) - این جمله اشاره است به همان برهان که گفتیم بعث را اثبات و نفي آن را انکار می کند، و این برهان به صورت تنزیه خدا است از کار بیهوده ، چون در این تنزیه، بخود را به چهار وصف ستوده : اول اینکه خدا فرمانروای حقیقی عالم است دوم اینکه او حق است و باطل در او راه ندارد. سوم اینکه معبدی به غیر او نیست . چهارم اینکه مدبر عرش کریم است.

و چون فرمانروای حقیقی است هر حکمی درباره هر چیزی براند چه ایجاد باشد و چه بر گرداندن ، چه مرگ باشد و چه حیات و رزق ، حکمش نافذ و امرش گذرا است.

و چون حق است آنچه از او صادر می شود و هر حکمی که میراند حق مغض است ، چون از حق مغض غیر از حق مغض سر نمی زند و باطل و عبث در او راه ندارد. و چون ممکن بود کسی تصور کند با این خدا، خدایی دیگر و دارای حکمی دیگر باشد، که حکم او را باطل سازد، لذا خدا را به اینکه جز او معبدی نیست وصف کرد، و معبد به این جهت مستحق عبادت است که دارای ربویت است ، و چون معبدی غیر از او نیست ، پس تنها رب عرش کریم هم او است ، - و تنها مصدر احکام این عالم او است-

عرشی که مجتمع همه ازمه امور است ، و احکام و اوامر جاری در عالم همه از آنجا صادر می شود.

پس خلاصه کلام این شد که خداوند آن کسی است که هر حکمی از او صادر می شود، و هر چیزی که از ناحیه او هستی می

گیرد، و او جز به حق حکم نمی راند، و غیر از حق فعلی انجام نمی دهد. پس موجودات همه به سوی او برگشت می کنند، و به

بقاء او باقیند، و گرنه عبث و باطل می بودند، و عبث و بطلان در صنع او نیست و دلیل اینکه خدای تعالی متصف به این چهار

صفت است این است که او الله است ، یعنی ، موجود بالذات و ایجاد کننده ما سوی است . وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًاٌ أَخْرَ لَا بُرْهَنَ لَهُ بِهِ

فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَفَرُونَ مراد از ((خواندن الهی غیر از خدا))، این است که با وجود خدا الله دیگری بخوانند، نه اینکه

هم خدای را بخوانند و هم الهی دیگر را، چون مشرکین یا اکثر ایشان اصلا خدای را نمی خوانند، بلکه تنها شرکایی را که ادعا می

کنند می خوانند، ممکن هم هست مراد از دعا، اثبات خدای دیگر باشد، چون خواندن خدایی غیر از آفریدگار منفک از اثبات آن

نیست.

قید ((لا برهان له به )) قیدی است توضیحی برای خدایان ادعایی که می فهماند معبد ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 106

دیگری که برهان بر معبدیتش باشد غیر از خدا نیست بلکه برعکس ، برهان بر نبود چنین معبدهایی قائم است هر چه می خواهد

باشد.

و جمله ((فانما حسابه عند رب )) کلمه تهدید است که در ضمن حساب را منحصر در محضر الهی نموده می فهماند که هیچ کس

دیگری در حساب او مداخله ندارد هر کیفر و پاداشی که حساب او آن را اقتضا کند همان را جاری می سازد. و آن کیفر عبارت

است از آتش دوزخ - که آیات سابق بر آن تصریح داشت - که به طور قطع بدان می رسد، و برگشت این جمله به انکار و نفی هر

شفیع ، و نومید ساختن از هر سبب نجاتی است ، که همین مضمون را جمله ((انه لا يفلح الكافرون )) تتمیم کرده.

وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّحْمَنِينَ آیه خاتمه سوره است ، و در آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) را امر می فرماید

که شعار و گفتار مؤمنین را که در دنیا ورد زبان دارند، و خدای تعالی آن را برایش حکایت کرده به مردم خود برساند و نیز  
برساند که پاداش این گفتار رستگاری در روز قیامت است ، همچنان که در آیات 109 و 111 این سوره که فرموده : ((انه کان فریق

صفحه 6775 از 4746

من عبادی یقولون ...)) از آن پاداش خبر داده است.

و این بیان که سوره با آن ختم می شود، همان بیانی است که سوره با آن آغاز شد و فرمود: ((قد افلح المؤمنون )) که بحث در  
معنایش گذشت.

بحث روایتی

در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام ) روایت کرده که فرمود: هر کس قیراطی از زکات نپرداخته باشد نه  
مؤمن است و نه مسلمان ، همان است که خدای تعالی درباره اش فرموده : ((رب ارجمندی لعلی اعمل صالحًا فيما تركت ))  
مؤلف : این معنا به طریقی دیگر از آن جناب ، و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) روایت شده ، و مقصود تطبیق آیه با مانع  
زکات است ، نه اینکه آیه در خصوص این مورد نازل شده باشد.

پاره ای از روایات مربوط به بزرخ و احوال آن

در تفسیر قمی در ذیل جمله ((و من ورائهم بزرخ الى يوم يبعثون )) فرموده : بزرخ به ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 107  
معنای امر بین دو امر و حد وسط آن دو است و در آیه به معنای ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است ، و امام صادق (علیه السلام )  
فرمود: به خدا سوگند من بر شما نمی ترسم مگر از بزرخ ، چون وقتی کار دست ما بیفتند، ما به شما اولی خواهیم بود یعنی آنگاه  
که در قیامت اجازه شفاعت به ما بدهند غیر از شما را بر شما مقدم نمی داریم )  
مؤلف : ذیل این روایت را کلبی در کافی به سند خود از عمرو بن بزید، از آن جناب روایت کرده.

و نیز در همان کتاب می گوید: علی بن الحسین (علیه مالسلام) فرمود: قبر یا باغی است از باغات بهشت، و یا حفره و گودالی است از گودال های آتش.

و در کافی به سند خود از ابی ولاد الحناط، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: به آن جناب گفتم: فدایت شوم روایت می کنند که ارواح مؤمنین در سنگدان مرغانی سبز، پیرامون عرش طیران می کنند، فرمود: نه، مؤمن نزد خدا گرامی تر از این است که او را در سنگدان مرغ جای دهد، لیکن در بدنها یی مانند همین بدنها حلول می کند.

و نیز در آن کتاب به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ارواح مؤمنین در باغی از بهشت قرار دارند، و از طعام آن می خورند و از آب آن می نوشند، و می گویند: پروردگارا قیامت را برای ما به پا کن و آنچه به ما وعده داده ای منجر فرما، و آخر ما را به اولمان ملحق ساز.

و نیز در همان کتاب به سند خود از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: ارواح نیز مانند اجسادند، در باغی از بهشت قرار گرفته و با یکدیگر آشنایی و گفتگو دارند، و چون روحی بر ارواح دیگر وارد شود، آن ارواح به یکدیگر می گویند فعلا با او حرف نزنید، بگذارید تا خستگی درکند، چون ازهولی عظیم گذشته است، سپس از او احوال دوستان و فامیل خود را می پرسند که فلانی چطور بود؟ آن دیگری چکار می کرد؟ اگر در پاسخ بگوید: زنده بود امیدوار آمدنش می شوند، و اگر بگوید: مرده می فهمند که دوزخی شده، و دیگر او را نمی بینند، با خود می گویند: سقوط کرد، سقوط کرد.

مؤلف: اخبار در مسأله برزخ و تفاصیل آنچه بر سر مؤمنین و غیر مؤمنین می آید بسیار ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه:

8.1

زیاد و به حد تواتر است که ما قسمتی از آنها را در ابحاث متفرقه گذشته ایراد نمودیم.

در قیامت هر حسب و نسبی منقطع است جز حسب و نسب رسول الله (ص)

در مجمع البيان می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: تمامی حسب و نسب ها در روز قیامت منقطع می شود مگر

حسب و نسبت من.

صفحه 4747 از 6775

مؤلف: به نظر می رسد این روایت را از طرق عامه نقل کرده باشد، چون در کتب عامه آمده از آن جمله الدرالمنتور آن را از عده

ای از صاحبان جوامع حدیث، از مسور بن مخرمه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده و عبارتش چنین است: همه

انساب در روز قیامت منقطع است مگر نسب من، و سبب من و دامادی من. و از عده ای از اصحاب جوامع از عمر بن خطاب از

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایتی نقل کرده که عبارتش چنین است: هر سببی و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب

و نسب من و از ابن عساکر از ابن عمر از آن جناب به این عبارت نقل کرده: هر سببی و هر دامادی در روز قیامت منقطع است مگر

نسب من و دامادی من.

و در مناقب در حدیث طاووس از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: خداوند بهشت را خلق کرده برای هر

کسی که اطاعت کند و احسان نماید، هر چند عبد حبشی باشد، و آتش را خلق کرده برای هر کس که نافرمانیش کند، هر چند

قرشی زاده باشد، مگر نشنیدی کلام خدای را که می فرماید ((فإذا نفح في الصور فلا انساب بينهم يؤمذ و لا يتساءلون)) به خدا

سوگند فردای قیامت هیچ به دردت نمی خورد مگر عمل صالحی که خودت از پیش فرس تاده باشی.

مؤلف: سیاق آیه شریفه هم سیاقی است که تخصیص نمی پذیرد و بعيد نیست مقصود از روایات بالا این باشد که منسوب بودن به

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این اثر را دارد که در دنیا آدمی را موفق به عمل صالح می کند، عملی که در روز قیامت به درد

آدمی بخورد.

روایتی دیگری درباره بهشت و دوزخ و ساکنان آنها

و در تفسیر قمی در ذیل جمله ((تلخ وجوههم النار)) فرموده اند: یعنی آتش لهیب می زند بر ایشان و آنان را می سوزاند ((و هم

فیها كالحون )) در حالی که رویها متغیر و دهنها یشان باز باشد. ترجمه تفسیر المیزان جلد 15 صفحه : 109

و در توحید به سند خود از بی بصیر از امام صادق (علیه السلام ) روایت کرده که در ذیل آیه ((ربنا غلبت علينا شقوتنا)) فرمود: این

شقاوت هم اثر اعمال خود آنان است.

و در علل به سند خود از مسعوده بن زیاد روایت کرده که گفت : مردی به جعفر بن محمد (علیه السلام ) گفت : يا ابا عبد الله آیا ما

برای امری عجیب خلق شدیم ؟ پرسید خدا خیرت دهد چطور؟ گفت : آخر ما برای فنا خلق شده ایم . فرمود: ساکت باش ، ای

برادر زاده ، ما برای بقاء خلق شده ایم ، چگونه فانی می شویم با اینکه بهشت و جهنم فنا ندارند، نه بهشت از بین می رود، و نه

آتش دوزخ فرو می نشینند؟ نه ، و لیکن ما در مردن از خانه ای به خانه ای دیگر منتقل می شویم.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه ((قال کم لبشم ... فسائل العادین )) روایت آمده که فرمودند: یعنی از ملائکه ای که ایام را علیه ما می

شمارند و ساعتهای ما را می نویسند و اعمال ما را از نیک و بد ضبط می کنند، بپرس.

و در الدرالمنثور است که ابن ابی حاتم از ایفع بن عبدالکلاعی ، روایت کرده که گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله ) فرمود:

خداؤند وقتی اهل بهشت را وارد بهشت ، و اهل جهنم را داخل جهنم کرد. به اهل بهشت می فرماید: چقدر در زمین زندگی

کردید؟ می گویند: روزی یا بعضی از یک روز می فرماید: در این مدت کوتاه چه خوب تجارتی کردید، که رحمت و رضوان و

بهشت مرا کسب نمودید، پس در آن جاودانه بمانید.

آنگاه به اهل دوزخ خطاب می فرماید که : چقدر در دنیا زندگی کردید؟ می گویند: روزی یا پاره ای از یک روز. می فرماید: چه

بد تجارتی کردید در یک روز یا کمتر از آن که در این مدت کوتاه آتش و غصب مرا کسب نمودید پس در آن جاودانه بمانید.

مؤلف : انطباق مضمون این حدیث با آیه شریفه با آن سیاقی که دارد، و نیز با آن آیات دیگری که نظیر این آیه است ، روشن

نیست ، و ما با استمداد از شواهدی پیرامون مدلول آیه بحث کردیم.

[www.salamnu.com](http://www.salamnu.com)

# سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزو و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملا رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

[www.salamnu.com](http://www.salamnu.com)